

نظام حقوقی حاکم بر پرداخت دیه جنایات (دکتر محمد مصدق)..... ۳
 بررسی تطبیقی نحوه و آثار اجرای اسناد لازم‌الاجرا در ادارات... (اسماعیل بخشی زاده)..... ۱۳
 اختیارات و محدودیت‌های قاضی در استناد به منابع فقهی و احکام شرعی (محمد شفیع)..... ۱۹
 جستاری در ماهیت نظام... (دکتر سید محمد رضا موسوی فرد، پیمان منصوری، حسین نوروزیان، امیر سالار دریایی)..... ۲۷
 اعاده دادرسی عام و خاص در نظام کیفری ایران (معصومه ریوندی)..... ۳۹

* رویه قضایی

آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور..... ۵۱
 نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه..... ۶۰

* حقوق برای همه

با داوطلبان آزمون‌های حقوقی-قضایی..... ۶۲
 آشنایی با حقوق شهروندی..... ۶۴
 اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رأی می‌دادید؟..... ۶۶
 جدول (اصغر فراهانی)..... ۶۷

* فرهنگی

امام علی (ع) صدای عدالت انسانی..... ۶۸
 داستان: رابطه سیاه (قهرمان مرادی)..... ۷۰

صاحب امتیاز: سازمان قضایی نیروهای مسلح
مدیر مسئول و سردبیر: دکتر محمد مصدق
مدیر اجرایی: حمید اسماعیل زاده
ویراستار علمی و ادبی: دکتر زهرا عبادی
امور مشترکین و توزیع: زهرا پهلوان
امور رایانه و مقالات: فاطمه ضیائی
طراح گرافیک: نفیسه ضیائی
توزیع، لیتوگرافی و چاپ: ایرانچاپ



آراء نویسندگان الزاماً دیدگاه مجله نیست.
 دادرسی مجاز به تلخیص مقالات است.
 نقل و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است.
 مقالات رسیده مسترد نمی‌شود.
 مقالات ارسالی تایپ شده باشد.
 آدرس: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به چهارراه
 شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح
 صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵
 تلفن دفتر مرکزی: ۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰
 ۱۲-۸۲۹۰۷۰۱۱
 دورنگار: ۸۲۹۰۷۰۱۹

WWW.IMJ.ir

E-mail: dadrasi2010@yahoo.com

حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد مصدق دکتر سام سوادکوهی فر
 جناب آقای محمود صفری دکتر حمید دلیر
 دکتر حسین میر محمد صادقی دکتر جعفر صادق منش
 دکتر سید محمد حسینی دکتر محمد رضا یزدانیان

اعضای هیئت تحریریه:
 حجت الاسلام و المسلمین شکرالله بهرامی
 حجت الاسلام و المسلمین محمد کاظم بهرامی
 حجت الاسلام و المسلمین محمد نیازی



بایسته‌های سند تحول قضایی

گرامی باد؛ یاد شهید والامقام، آیت‌الله دکتر بهشتی و یاران صدیق ایشان. تاریخ نظام اداری در ایران، شاهد وضع قوانین و مقررات مختلفی است که جملگی در مسیر تحول آن بوده است. بر اساس ماده ۵ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۱۳۸۶/۷/۸، دستگاه قضا به عنوان یکی از اشخاص مشمول عنوان «دستگاه‌های اجرایی» می‌باشد که همسو با سایر دستگاه‌ها، همواره درصدد اصلاح و تقویت عملکرد خود از طریق ارائه خدمات عمومی به نحو مطلوب بوده است.

در همین راستا، سند تحول قضایی ایران (مصوب ۱۳۹۹/۹/۳۰، ریاست محترم وقت قوه قضاییه)، «مقابله با فساد» و «کارآمدی» را به مثابه محورهای اساسی برنامه و «دستیابی به عدالت» و «رضایت‌مندی مردم» را پیامد اجرای سند عنوان می‌نماید.

به موجب شق سوم از مبحث سوم سند مبنا، از جمله چرخش‌های تحول‌آفرین در قوه قضاییه، تغییر رویکرد از اکتفا به «انجام حداقلی وظایف» به «استفاده حداکثری از تمامی ظرفیت‌های دستگاه‌های اجرایی و سایر اشخاص متولی خدمات عمومی» اعلام شده است. در تبیین این رویکرد، لازم است دو مقوله تبیین شود. متبادر از اصطلاح «انجام حداقلی وظایف»، اجرای صرف تکالیف سازمانی و انجام حداقلی آن است. در مقابل، «استفاده حداکثری از تمامی ظرفیت‌های دستگاه‌های ارائه دهنده خدمات عمومی»، مستلزم انجام وظایف سازمانی، به نحو مناسب و مبسوط، ضمن ارتباط با سایر نهادهای متولی، با رویکرد هم‌افزایی می‌باشد.

به دلالت اصول ۱۵۶ تا ۱۷۴ قانون اساسی، ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) و ماده ۱ قانون شوراهای حل اختلاف، قوه قضاییه با بهره‌مندی از ظرفیت‌های درون‌سازمانی، مشتمل بر دیوان عالی کشور، دادگستری‌ها، دادسراها، سازمان بازرسی کل کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دیوان عدالت اداری و شوراهای حل اختلاف، به عنوان پشتیبان حقوق فردی - اجتماعی و متولی احیای عدالت، علاوه بر رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات و اقدام لازم در امور حسبه، متولی اصلی احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع، نظارت بر حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری، پیشگیری از وقوع جرم، کشف جرم، محاکمه، مجازات و اصلاح مجرمین می‌باشد.

علاوه بر این، این رکن عالی حاکم، در راستای نیل به اهداف سازمانی، تحقق برنامه‌های سند تحول قضایی و ارتقای سطح عملکرد خود و دستگاه‌های مرتبط، ظرفیت برخورداری از سرمایه علمی و تجربی عناصر برون‌سازمانی؛ نظیر تشکیلات ذی‌ربط قوای مقننه و مجریه؛ از جمله مراکز علمی - آموزشی و تحقیقاتی را دارا می‌باشد.

بدون شک، دستیابی به «تحول»، مستلزم تلاش مجدانه، متقابل و توأم با حسن نیت مدیران و کارکنان دستگاه‌های اجرایی در شناسایی اهداف و مسائل مبتلا به سازمان از یک‌سو و اتخاذ تدابیر و راهکارهای ثمربخش در جهت اداره مطلوب امور، اجرای صحیح برنامه‌ها و حفظ سلامت نظام اداری از دیگر سو می‌باشد.

در مقابل، جبران خدمات عملکرد محور از طریق رفع نیازها و تأمین حداکثری انتظارات معقول و متعارف کارکنان؛ موضوع بند ۱۹ از گفتار دوم و گفتار چهارم از سند مبنا، مسئولیتی است که بر عهده قوه قضاییه و دولت به مفهوم عام کلمه نهاده شده است؛ بنابراین در یک معادله منصفانه، ارائه امتیازات معنوی و مادی به کارکنان، با لحاظ اصل ۴۳ قانون اساسی؛ موضوع تأمین نیازهای انسان در جریان رشد، مستلزم برخورداری ایشان از شاخص‌های بهره‌مندی است.

نظام حقوقی حاکم بر پرداخت دیه جنایات



حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محمد مصدق، عضو هیئت علمی دانشگاه و معاون اول قوه قضاییه

چکیده

جنایات وارد بر نفس و اعضا، در انواع مختلف عمد، شبه‌عمد و خطای محض، حسب مورد ترتب قصاص، حبس و یا جزای نقدی و پرداخت دیه بر عمل مرتکب را در پی دارد؛ مسئولیت بیت‌المال یا دولت نسبت به پرداخت دیه، گاه ذاتی و زمانی تبعی است؛ گاه ناشی از شخصیت مرتکب و زمانی ریشه در نوع جنایت دارد؛ نظیر آنچه در خصوص دیه موضوع جنایت ارتكابی از سوی مأمور در مقام اجرای وظایف قانونی و دیه جنایت خطای محض ارتكابی از سوی اقلیت‌های دینی ایرانی مقیم ایران در مواد ۴۷۳ و ۴۷۱ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) تقریر شده است. پرداخت دیه از بیت‌المال، حکمی شرعی بوده و مقررات راجع به آن عطف به‌ماسبق می‌شود. در راستای تقویت نهاد نمایندگی در پرداخت دیه، «صندوق تأمین خسارات بدنی»؛ موضوع ماده ۲ اساسنامه صندوق تأمین خسارت‌های بدنی (مصوب ۱۳۹۷/۲/۱۶ هیئت وزیران)، به عنوان نهاد عمومی غیر دولتی و دارای شخصیت حقوقی مستقل، متعهد به پرداخت خسارت‌های بدنی افراد در مواردی؛ از جمله عدم شناسایی وسیله نقلیه مسبب حادثه در جرایم شبه‌عمد می‌باشد.

واژگان کلیدی: انواع جنایت، اتباع ایرانی، اقلیت‌های دینی، وظایف قانونی مأمور، صندوق تأمین خسارت‌های بدنی

گفتار نخست - پرداخت دیه در صورت ارتکاب جنایت خطای محض توسط اقلیت‌های دینی نخست - عنصر قانونی

ماده ۴۷۱ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «هرگاه فرد ایرانی از اقلیت‌های دینی شناخته شده در قانون اساسی که در ایران زندگی می‌کند، مرتکب جنایت خطای محض گردد، شخصاً عهده‌دار پرداخت دیه است. لکن در صورتی که توان پرداخت دیه را نداشته باشد، به او مهلت مناسب داده می‌شود و اگر با مهلت مناسب نیز قادر به پرداخت نباشد، معادل دیه توسط دولت پرداخت می‌شود».

حکم این ماده در قانون سابق وجود نداشت و این ماده از نوآوری‌های قانون مجازات اسلامی جدید محسوب می‌شود.

دوم - نکات مربوط به این ماده:

۱- پیرو ایراد شورای نگهبان به ماده ۴۷۱ مبنی بر اینکه «اطلاق ماده در خصوص پرداخت دیه از بیت‌المال برای اشخاصی که جزیه پرداخت نمی‌کنند خلاف موازین شرع شناخته شد» و قسمت انتهایی ماده؛ یعنی عبارت «معادل دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود»، نگارش این ماده تغییر یافت. استفاده از واژه «دولت» به همین جهت است و این موارد باید در بودجه دولت پیش‌بینی شود.

۲- مقصود از «جنایت خطای محض»، اعم از قتل و غیرقتل است.

۳- با توجه به ماده ۵۵۴ ق.م.ا. (۱۳۹۲) که دیه اقلیت‌های مذهبی را نیز به میزان دیه فرد مسلمان تعیین کرده است، فاضل دیه به اقلیت‌های مذهبی نیز تعلق می‌گیرد.^(۱)

۴- پرداخت دیه توسط دولت در رابطه با اقلیت‌های دینی مستلزم وجود شرایط ذیل است:

نخست، مرتکب در زمان ارتکاب جرم از اتباع ایران باشد؛

دوم، مرتکب در ایران سکونت داشته باشد؛ سوم، مرتکب از جمله اقلیت‌های به رسمیت شناخته شده دینی برابر قانون اساسی باشد؛ بنابراین حکم این ماده تنها شامل یهودیان، زرتشتیان و مسیحیان می‌شود.

چهارم، مرتکب قدرت پرداخت دیه را به رغم انقضای مهلت مناسب نداشته باشد و عدم قدرت در پرداخت اثبات شده باشد؛ پنجم، نوع جنایت ارتكابی خطای محض باشد؛ بنابراین حکم این ماده شامل جنایت خطای شبه‌عمد یا مبتنی بر تقصیر کیفری و به تسبیب نمی‌شود؛

ششم، محل ارتکاب جرم قلمروی ایران باشد که در ماده ۳ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) به آن اشاره شده است.^(۲)

۵- اگر شخصی که تبعه کشور خارجی و دارای مذهب مسیحی است، در قلمرو جمهوری اسلامی ایران موجب ایراد صدمه یا فوت دیگری شود و از کشور خارج شود، مشروط به عدم شناسایی اموال مکفی دیه از مرتکب یا ضامن وی یا عدم امکان استرداد وی، پرداخت دیه از بیت‌المال مجاز خواهد بود.

اداره حقوقی قوه قضاییه به موجب یک نظریه مشورتی^(۳) دیه مجنی علیه را که در قلمرو جمهوری اسلامی ایران مصدوم می‌شود یا فوت می‌کند، به‌طور مطلق و صرف نظر از اینکه مرتکب مسلمان است یا مسیحی، از موارد پرداخت دیه از بیت‌المال دانسته است. مطابق این نظریه مشورتی: «طبق ماده ۴۷۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در جنایت شبه عمدی در صورتی که به دلیل مرگ یا فرار به مرتکب دسترسی نباشد، دیه از مال او گرفته می‌شود و در صورتی که

مال او کفایت نکند، از بیت‌المال پرداخت می‌شود. در این ماده برای مرتکب شرط خاصی از حیث تابعیت پیش‌بینی نشده است و با عنایت به ماده ۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و اینکه مقررات مربوط به پرداخت دیه از بیت‌المال به شرح مقرر در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ (از جمله طبق ماده فوق‌الذکر) برگرفته از شرع انور و به منظور جلوگیری از هدر رفتن خون انسان وضع شده است، لذا در فرض سؤال که محکوم به پرداخت دیه تبعه کشور خارجی (غیر ایرانی) است و به لحاظ فرار مرتکب امکان دسترسی به وی نیست، چنانچه کلیه اقدامات قاضی اجرای احکام در خصوص وصول محکوم‌به (دیه) از اموال محکوم یا از محل وثیقه یا وجه‌الکفاله و یا استرداد وی به نتیجه‌ای نرسیده باشد، در صورت تقاضای اولیای دم یا مصدوم، پرداخت دیه از بیت‌المال به استناد ماده صدرالذکر بلاشکال است. ۶- به نظر می‌رسد قانون‌گذار در مواد ۴۳۵، ۴۷۴، ۴۷۵ و ۴۸۷ ق.م.ا. (۱۳۹۲)، شرط خاصی برای مقتول از حیث تابعیت یا مذهب قائل نشده است. علاوه بر آن، قانون مجازات اسلامی جنبه سرزمینی دارد و در مورد کلیه سکنه ایران با هر تابعیتی اعمال می‌شود؛ بنابراین جهت پرداخت دیه از بیت‌المال در صورت تحقق موجبات قانونی، میان مقتول ایرانی و مقتول تبعه بیگانه تفاوتی نیست و مناسب‌تر آن است که در فرض مطروحه، قائل به این باشیم که دیه باید از بودجه دولت پرداخت شود.^(۴)

۷- در مواردی که تبعه ایرانی در خارج از کشور در اثر صدمه وارد شده از سوی فرد خارجی فوت کند و به جهت عدم استرداد مرتکب به ایران، به وی دسترسی نباشد، هرچند به اعتقاد برخی، فرض مطروحه از

شمول موارد پرداخت دیه از بیت‌المال در قانون، خروج موضوعی دارد؛ لیکن به نظر می‌رسد عدم دسترسی به مرتکب موضوع ماده ۴۷۴ شامل این فرض نیز می‌شود؛ زیرا مبنا و فلسفه این ماده جلوگیری از هدر رفتن خون مسلمان است که فرض مطرح نیز از مصادیق آن محسوب می‌شود و بر همین اساس، پرداخت دیه از بیت‌المال بدون اشکال است.

گفتار دوم- پرداخت دیه در موارد عدم اثبات نوع جنایت نخست- عنصر قانونی

ماده ۴۷۲ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «در مواردی که اصل جنایت ثابت شود لکن نوع آن اثبات نشود دیه ثابت و پرداخت آن بر عهده مرتکب است». مشابه حکم این ماده در ماده ۲۳ ق.م.ا. (۱۳۷۰) آمده بود که مقرر می‌داشت: «مورد دعوی باید معلوم باشد و مدعی قتل باید نوع آن را از لحاظ عمد یا غیرعمد بودن بیان کند و اگر اصل قتل ثابت شود و نوع آن اثبات نشود، باید با صلح میان قاتل و اولیای مقتول و عاقله دعوی را خاتمه داد».

دوم- نکات مربوط به این ماده:

۱- منظور از اثبات اصل جنایت، احراز انتساب ارتکاب اصل جنایت است؛ صرف نظر از اینکه نوع آن عمد، شبه‌عمد یا خطای محض باشد.

۲- هرگاه شاکی مدعی عمدی بودن قتل باشد و دادگاه قتل را غیرعمدی تشخیص دهد، تشخیص دادگاه مسقط حق تجدیدنظرخواهی شاکی از جهت عمدی بودن نخواهد بود و مرجع رسیدگی نیز دیوان عالی کشور است.^(۵)

۳- ماده ۴۷۲ ق.م.ا. (۱۳۹۲) در فرض مسلم بودن اصل قتل و مردد بودن نوع

آن، صرفاً به بیان حکم آن از جهت نفی قصاص و ثبوت دیه پرداخته است؛ لیکن نسبت به نوع قتل و به تبع آن ظرف زمانی برای پرداخت دیه توسط جانی بیان صریحی ندارد و به نظر می‌رسد در این فرض، عمد و خطای محض بودن منتفی است و آثار شبه‌عمد بر آن بار خواهد شد. مشهور فقها نیز در فرض تردید در نوع قتل بین عمد، شبه‌عمد و خطای محض، عمد و خطای محض بودن قتل را نفی کرده‌اند و با توجه به اینکه قتل از سه حالت پیش گفته خارج نیست، آنچه می‌ماند قتل شبه‌عمد است؛ بر همین اساس است که آنان حکم به پرداخت دیه توسط جانی کرده‌اند.

۴- نظر به اینکه در ماده ۵۵۴ ق.م.ا. (۱۳۹۲)، تساوی دیه مسلمان و غیر مسلمان صرفاً ناظر به غیر مسلمان موضوع اصل سیزدهم قانون اساسی است و نص خاصی در خصوص دیه بهاییان مقیم ایران وجود ندارد، به نظر می‌رسد باید بر اساس اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رفتار شود که قاضی مکلف شده در خصوص هر قضیه حکم آن را در قوانین مدون بیاید و اگر قانونی در خصوص مورد نباشد، با استناد به منابع فقهی معتبر یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر کند.^(۶)

گفتار سوم- پرداخت دیه در موارد ارتکاب جنایت توسط مأمور، در مقام اجرای وظایف قانونی نخست- عنصر قانونی

ماده ۴۷۳ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «هرگاه مأموری در اجرای وظایف قانونی، عملی را مطابق مقررات انجام دهد و همان عمل موجب فوت یا صدمه بدنی کسی شود، دیه بر عهده بیت‌المال است.

تبصره- هرگاه شخصی با علم به خطر یا از روی تقصیر وارد منطقه ممنوعه نظامی و یا هر مکان دیگری که ورود به آن ممنوع است، گردد و مطابق مقررات هدف قرار گیرد، ضمان ثابت نیست و در صورتی که از ممنوعه بودن مکان مزبور آگاهی نداشته باشد، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود».

حکم صدر این ماده مشابه مفاد ماده ۳۳۲ ق.م.ا. (۱۳۷۰) است که مقرر می‌داشت: «هرگاه ثابت شود که مأمور نظامی یا انتظامی در اجرای دستور آمر قانونی تیراندازی کرده و هیچ‌گونه تخلف از مقررات نکرده است، ضامن دیه مقتول نخواهد بود و جز مواردی که مقتول یا مصدوم مهدورالدم نبوده دیه به عهده بیت‌المال خواهد بود».

حکم مندرج در تبصره این ماده جدید و فاقد پیشینه در قوانین سابق است.

دوم- نکات مربوط به این ماده:

۱- برابر تبصره ماده ۱۴۵ ق.م.ا. (۱۳۹۲)، تقصیر اعم از بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی است. مسامحه، غفلت، عدم مهارت و عدم رعایت نظامات دولتی و مانند آنها، حسب مورد از مصادیق بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی محسوب می‌شود. با عنایت به مواد قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری، فرد مقصر کسی است که در جریان تیراندازی مأموران مرتکب اقدامات یا تخلفاتی شود که در قانون ممنوع شده و مقنن در قانون به کارگیری سلاح به مأموران اذن داده است که در صورت ارتکاب این اعمال از ناحیه افراد، با رعایت ضوابط و مقررات قانونی از سلاح استفاده کنند. به عبارت دیگر، مقصر کسی است که وظایف و تکالیف قانونی خود را انجام نداده و عمداً علیه نفس خود اقدام و جان خویش را به

مخاطره می‌اندازد؛ بنابراین چنانچه راننده خودروی حامل کالای قاچاق (بند «الف» ماده ۶ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری) بدون توجه به هشدار ایست مأموران متواری و بر اثر تیراندازی قانونی مأموران کشته شود، مقصر شناخته می‌شود؛ لیکن اگر راننده خودرو به دلیل نداشتن گواهی‌نامه رانندگی و یا به قصد فرار از خدمت و ترس از دستگیری به ایست مأموران توجهی نکرده و بر اثر تیراندازی مأموران کشته شود، نمی‌توان وی را مقصر دانست.

قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری و نیز قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مشخص نکرده‌اند که اگر مأمور و مقتول (یا مصدوم) هر دو مقصر باشند، مسئولیت چگونه خواهد بود. در این خصوص چهار نظر به شرح زیر ارائه شده است:

نخست، مأمور صرفاً مسئولیت کیفری دارد و مسئولیت مدنی برای وی متصور نیست و به لحاظ تقصیر فرد مقتول یا مصدوم، دیه‌ای به او تعلق نمی‌گیرد؛ دوم، مأمور مطلقاً مسئولیت ندارد؛ از آنجا که مقتول یا مصدوم مقصر بوده و خونس هدر رفته محسوب می‌شود، مأمور هر چند تقصیری متوجه وی باشد، مسئولیت کیفری و مدنی ندارد.

سوم، مأمور و مقصر به تناسب تقصیر قابل انتساب مسئولیت دارند؛ طرفداران این نظریه معتقدند برابر ماده ۱۲ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری^(۷) و تبصره یک ماده ۴۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح،^(۸) مأمورانی که با رعایت مقررات قانون به کارگیری سلاح مبادرت به تیراندازی می‌کنند، از مسئولیت کیفری

و مدنی مبرا خواهند بود و در صورت عدم رعایت ضوابط و مقررات قانون مذکور، چنانچه تیراندازی منجر به قتل یا جرح شود، به استناد ماده ۱۶ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری^(۹) و ماده ۴۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح،^(۱۰) مسئولیت کیفری و مدنی متوجه آنان خواهد بود. البته چنانچه بر اساس تحقیقات به عمل آمده و بنا به نظر کارشناس، شخص مقتول نیز به علت تخطی از ضوابط قانونی در وقوع حادثه تیراندازی منجر به قتل یا جرح مقصر شناخته شود، مسئولیت مأمور در پرداخت دیه، برابر قواعد و مقررات مربوط به موجبات ضمان، به تناسب درصد تقصیر خواهد بود.

چهارم، مأمور مقصر به طور مطلق دارای مسئولیت است: به موجب این نظر، مأمور مقصر مسئولیت کیفری و مدنی دارد و تقصیر فرد مصدوم یا مقتول تأثیری در مسئولیت کیفری و مدنی مأمور ندارد. طرفداران این نظریه معتقدند:

اولاً، قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری، موارد خاص و مشخصی را جهت تیراندازی مأموران به طور استثنایی احصا کرده و در ماده ۱۲ همین قانون و ماده ۴۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، صرف نظر از اینکه مقتول یا مصدوم مقصر باشد یا نباشد، به صراحت مقرر شده است که چنانچه مأموران با رعایت مقررات قانون به کارگیری سلاح تیراندازی کنند، از مسئولیت کیفری و مدنی مبرا خواهند بود. به عبارت دیگر، مقتول یا مصدوم مقصر باشد یا نباشد، اگر مأموران مسلح بر خلاف مقررات قانون به کارگیری سلاح تیراندازی کنند،

مسئول بوده و مسئولیت کیفری و مدنی آنان زایل نخواهد شد و قانون‌گذار شرط دیگری را برای توجه مسئولیت کیفری و مدنی به مأمور در نظر نگرفته است.

ثانیاً، اصل بر عدم جواز تیراندازی مأموران و حرمت دماء و محقون‌الدم بودن افراد است و تیراندازی به سوی افراد فقط در موارد ضروری و با رعایت مقررات قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری مجاز است. به همین علت، ماده ۱۶ این قانون مقرر داشته است: «هرگاه مأمور بر خلاف مقررات این قانون اقدام به، به کارگیری سلاح نماید، حسب مورد به مجازات عمل ارتكابی محکوم و وفق قوانین تحت پیگرد قرار می‌گیرد، صرف نظر از اینکه مقتول یا مصدوم مقصر باشد یا نباشد».

ثالثاً، در بررسی موضوع تیراندازی مأموران، قانون‌گذار در مواد قانون به کارگیری سلاح به قاضی تکلیف کرده است که ابتدائاً به موضوع تیراندازی مأمور رسیدگی کند و احراز کند که آیا مأمور برابر قانون تیراندازی کرده است یا اینکه مقصر محسوب می‌شود و تقصیر یا عدم تقصیر مقتول یا مصدوم با وجود تقصیر مأمور تیرانداز رافع مسئولیت کیفری وی نیست؛ اگرچه می‌تواند از موجبات تخفیف در مجازات مأمور باشد و با احراز تقصیر مأمور، نوبت به بررسی تقصیر مصدوم یا مقتول نمی‌رسد.

رابعاً، قانون‌گذار مقررات و الزامات خاصی را برای تیراندازی مشخص کرده است تا مجرمان خاطی توسط مأموران دستگیر شوند؛ به عنوان مثال، در تبصره‌های ماده ۳ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری، اخطار دادن در صورت اقتضای شرایط استفاده از سلاح در مواردی که

مأمور چاره‌ای جز به کارگیری سلاح ندارد و همچنین در صورت امکان تیراندازی هوایی، تیراندازی کمر به پایین و تیراندازی کمر به بالا را احصاء کرده است. حال چنانچه مأمور بدون رعایت این موارد (در صورتی که امکان اجرای آن را داشته) با مشاهده سارق فوراً تیراندازی کند، مقصر است و مسئولیت کیفری و مدنی دارد. چه بسا اگر مأمور مقررات قانون به کارگیری سلاح را رعایت می‌کرد، مقتول یا مصدوم خود را تسلیم مأمور می‌نمود و تیراندازی مأمور موضوعیت نمی‌یافت. به نظر می‌رسد که نظریه چهارم با اصول و موازین حقوقی سازگارتر است. نظریه مشورتی شماره ۷/۹۵۷ مورخ ۱۳۸۶/۲/۲۲ اداره حقوقی قوه قضاییه نیز مؤید همین نظر است.^(۱۱) این مرجع مشورتی به موجب نظریه مشورتی^(۱۲) دیگری چنین بیان داشته است: «ماده ۴۷۳ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، در مقام بیان معاذیر قانونی مأمورین و به صورت عام است و تبصره ذیل آن وضعیت مجنی‌علیه را بیان کرده است؛ بدین توضیح که، طبق مفاد ماده مذکور، عمل مأمور باید در اجرای وظایف قانونی و مطابق مقررات باشد تا خود مسئول نباشد و در این وضعیت پرداخت دیه بر عهده بیت‌المال است؛ اما چنانچه عمل مأمور خلاف مقررات حاکم بر موضوع باشد، مأمور حسب مورد مسئول اعمال خود است. تبصره ذیل ماده، وضعیت مجنی‌علیه را بیان کرده و استثناء بر قاعده کلی ماده است و این ماده سایر مقررات در ارتباط با موضوع را نسخ ضمنی کرده است؛ زیرا چنانچه منظور قانون‌گذار توسعه موضوع نبود، نیازی به وضع ماده ۴۷۳ نداشت و به اندازه کافی مقررات وجود داشت و اجرا می‌شد».

۲- شرایط ثبوت دیه بر بیت‌المال به موجب حکم این ماده به شرح ذیل است: نخست، ارتکاب رفتار منجر به صدمه یا فوت در مقام اجرای وظایف مقرر قانونی باشد. منظور از وظیفه قانونی، اعم است از اینکه وظیفه به‌طور مستقیم ناشی از قانون باشد یا به‌طور غیرمستقیم و به موجب قرارداد کار میان مأمور و حکومت، بر عهده مأمور نهاده شده باشد. رفتار منتهی به خسارت نیز اعم است از فعل یا ترک فعل یا فعل ناشی از ترک فعل (ترک فعل مقید)؛

اگر شخصی که تبعه کشور خارجی و دارای مذهب مسیحی است، در قلمرو جمهوری اسلامی ایران موجب ایراد صدمه یا فوت دیگری شود و از کشور خارج شود، مشروط به عدم شناسایی اموال مکفی دیه از مرتکب یا ضامن وی یا عدم امکان استرداد وی، پرداخت دیه از بیت‌المال مجاز خواهد بود.

دوم، مرتکب می‌بایست مأمور به انجام فعل یا ترک فعلی باشد که در اثر آن صدمه وارد شده و با احراز مأمور بودن مرتکب، نوع مأموریت، دائم یا موقت بودن و نوع رابطه استخدامی مؤثر در مقام نیست؛ همان‌گونه که تفاوتی ندارد مأمور نظامی یا انتظامی یا غیرنظامی یا مأمور در مؤسسات خدمات عمومی و غیره باشد؛ سوم، مأمور عمل ارتكابی را برابر مقررات انجام داده و از مقررات تخطی نکرده باشد؛ نظیر مأمور مجری حکم قصاص عضو که با رعایت ضوابط اجرای حکم می‌کند؛ لیکن اتفاقاً در اثر سرایت

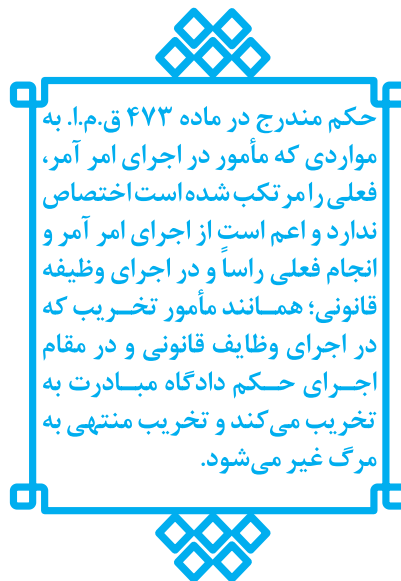
عضو منجر به مرگ مقتص منه می‌شود؛ چهارم، مأمور در اجرای وظیفه تقصیر کیفری مؤثر نداشته باشد. تقصیر غیرمؤثر در نتیجه، نافی ضمان بیت‌المال نیست.^(۱۳) ۳- حکم مندرج در ماده ۴۷۳ ق.م.ا. به مواردی که مأمور در اجرای امر آمر، فعلی را مرتکب شده است اختصاص ندارد و اعم است از اجرای امر آمر و انجام فعلی راساً و در اجرای وظیفه قانونی؛ همانند مأمور تخریب که در اجرای وظایف قانونی و در مقام اجرای حکم دادگاه مبادرت به تخریب می‌کند و تخریب منتهی به مرگ غیر می‌شود.^(۱۴)

۴- منظور از عبارت «مطابق مقررات هدف قرار گیرد» مذکور در ماده ۴۷۳ ق.م.ا، رعایت مقررات مندرج در قانون به کارگیری سلاح توسط نیروهای مسلح در موارد ضروری به ویژه مواد ۱۲ و ۱۳ این قانون است. ۵- با توجه به عبارت «و در صورتی که از ممنوعه بودن مکان مزبور آگاهی نداشته باشد» در تبصره ماده ۴۷۳ ق.م.ا، فرض بر آگاهی مجنی‌علیه از ممنوعه بودن منطقه است و مدعی باید خلاف آن را اثبات کند.

۶- بر اساس ماده ۱۳ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری، در صورت رعایت مقررات به کارگیری سلاح توسط مأمورین و حصول برائت مجنی‌علیه (مصدوم از اتهام انتسابی به عنوان مثال سرقت)، پرداخت دیه بر عهده سازمان مربوط است؛ لیکن در ماده ۴۷۳ ق.م.ا، شرط حصول برائت مجنی‌علیه جهت دریافت دیه از بیت‌المال قید نشده است. با توجه به ماده ۴۷۳ و تبصره آن، شرط پرداخت دیه از بیت‌المال رعایت وظایف قانونی مأمور طبق مقررات و همچنین بی‌گناهی

مجنی علیه است؛ اما زمانی که تقصیر مجنی علیه ثابت شده و وی مجرم باشد، پرداخت دیه از بیت‌المال امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین ماده ۴۷۳ نسخ ماده ۱۳ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری نیست و هر یک در جایگاه خود قابلیت اعمال دارند و تعارضی بین این دو ماده وجود ندارد. ۷- تصور کنید؛ مأموری جهت کشف مواد مخدر به منزلی وارد شده و افراد منزل به همراه عده‌ای دیگر مأمور را مورد ضرب و جرح قرار می‌دهند. مأمور نیز هنگام خروج از خانه دست به سلاح می‌برد و مدعی است که تمام کسانی که در خانه وی را مورد ضرب و جرح قرار داده بودند، در بیرون از منزل نیز قصد حمله به وی را داشته‌اند و مأمور طبق قواعد به کارگیری سلاح اقدام به شلیک هوایی و سپس شلیک به سمت پای برخی از مهاجمان کرده و در این بین فرد دیگری غیر از مهاجمان، مورد اصابت گلوله قرار گرفته است. مصدوم مدعی است که من قصد حمله به وی را نداشتم و ایشان قصد شلیک به کسی دیگر را داشت که از روی اشتباه به من برخورد کرد. سازمان مربوطه مدعی است که مأمور وظیفه خود را انجام داده است. در این فرض، طبق ماده ۱۳ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری،^(۱۵) چون مأمور وظیفه خود را انجام داده، دیه‌ای به مصدوم تعلق نمی‌گیرد؛ حال اینکه ماده ۴۷۳ ق.م.ا. بیان می‌دارد: «هرگاه مأموری در اجرای وظایف قانونی عملی را مطابق مقررات انجام دهد و همان عمل موجب فوت یا صدمه بدنی کسی شود، دیه بر عهده بیت‌المال است». از این اطلاق ظاهری باید گذشت.

مطابق ماده ۱۲ قانون به کارگیری سلاح توسط مأموران نیروهای مسلح در موارد ضروری، مأمور نسبت به فرد مصدوم مسئولیتی ندارد و نسبت به پرداخت دیه مصدوم از بیت‌المال، اطلاق ماده ۴۷۳ با موادی همچون تبصره یک ماده ۴۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مقید می‌شود؛ بنابراین چنانچه فرد مصدوم جزء مهاجمان باشد، کسی ضامن دیه وی نیست؛ اما اگر بی‌گناه باشد، بر اساس تبصره یک ماده ۴۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ و ماده ۴۷۳ ق.م.ا. و ماده ۱۳ قانون به کارگیری سلاح توسط مأمورین نیروهای مسلح در موارد ضروری، باید دیه وی از بیت‌المال پرداخت شود.



گفتار چهارم- نحوه پرداخت دیه در جنایت شبه‌عمد در فرض عدم دسترسی به مرتکب به دلیل مرگ یا فرار

نخست- عنصر قانونی

ماده ۴۷۴ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «در جنایت شبه‌عمدی در صورتی که به دلیل مرگ یا فرار به مرتکب دسترسی نباشد، دیه از مال او گرفته می‌شود و در صورتی که

مال او کفایت نکند از بیت‌المال پرداخت می‌شود».

متن این ماده برگرفته از مفاد ماده ۳۱۳ ق.م.ا. (۱۳۷۰) است که مقرر می‌داشت: «دیه عمد و شبه‌عمد بر جانی است لکن اگر فرار کند از مال او گرفته می‌شود و اگر مال نداشته باشد از بستگان نزدیک او با رعایت الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود و اگر بستگانی نداشت یا تمکن نداشتند دیه از بیت‌المال داده می‌شود».

دوم- نکات مربوط به این ماده:

۱- حکم این ماده در جنایت عمدی طبق ماده ۴۳۵ ق.م.ا. (۱۳۹۲)^(۱۶) و در جنایت خطای محض طبق ماده ۴۷۵ همین قانون نیز جاری است. ۲- در مورد مسئولیت بیت‌المال برای پرداخت دیه مادون نفس دو نظر وجود دارد:

نخست، خسارت‌های جسمانی وارد به مجنی علیه نباید بدون جبران بماند؛ بنابراین بیت‌المال نسبت به دیه مادون نفس نیز مسئولیت دارد؛

دوم، بیت‌المال نسبت به دیه مادون نفس مسئولیت ندارد؛ زیرا در پرداخت دیه باید به همان مورد منصوص؛ یعنی قتل اکتفا کرد. روایت «لایبطل دم امری مسلم» نیز ظهور در قتل دارد.

به نظر می‌رسد با توجه به اینکه در مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵ ق.م.ا. کلمه «جنایت» استعمال شده است که «جنایت» قتل و جراحت‌های مادون نفس را نیز شامل می‌شود، قانون‌گذار ما از نظر نخست تبعیت کرده است.

۳- مهم‌ترین موارد پرداخت دیه از بیت‌المال در ق.م.ا. (۱۳۹۲) عبارت است از:

تقصیر یا اشتباه قاضی (ماده ۱۳)^(۱۷) عدم دسترسی به مرتکب به علت مرگ

یا فرار وی در جنایت عمدی و نداشتن مال و نبود عاقله یا عدم تمکن آنها (ماده ۴۳۵)؛^(۱۸) عدم دسترسی به مرتکب به علت مرگ یا فرار در جنایت شبه عمدی (ماده ۴۷۴)؛ عدم دسترسی به مرتکب به علت مرگ یا فرار در جنایت خطای محض (ماده ۴۷۵)؛ اقدام مأمور در اجرای وظایف قانونی (ماده ۴۷۳)؛ شناخته نشدن قاتل یا کشته شدن شخص در اثر ازدحام (ماده ۴۸۷)؛ در موارد قسامه چنانچه براءت مدعی علیه ثابت شود و قاتل مشخص نباشد (ماده ۴۸۴)؛ در صورت حصول لوث به طور مردد میان دو یا چند نفر با شرایطی که در مواد ۳۳۳ و ۳۳۴^(۱۹) این قانون آمده است؛ در موارد علم اجمالی به ارتکاب جنایت و عدم وجود لوث (ماده ۴۷۷).
۴- واژه «مرگ» در ماده ۴۷۴ ق.م.ا. به صورت مطلق ذکر شده و تفاوتی ندارد مرگ طبیعی یا غیرطبیعی باشد؛ نظیر آنکه قاتل خود به قتل برسد یا خودکشی کند. زمان وقوع فوت نیز مؤثر در مقام نیست. اینکه جانی بلافاصله پس از وقوع جنایت و پیش از دستگیری فوت کند یا پس از آن و حین دادرسی و یا پس از محکومیت و پیش از اجرای قصاص نفس فوت کند، حکم قضیه همان است که در ماده ۴۷۴ آمده است. اطلاق ماده فوق شامل خودکشی نیز می شود.^(۲۰)
۵- فردی در سال ۱۳۸۲ در سانحه رانندگی مصدوم شده و مستحق ۲۰ درصد دیه کامل بابت جراحات وارد شده است. راننده مقصر فوت کرده و مصدوم علیه ورثه راننده مقصر دعوی حقوقی مبنی بر مطالبه دیه طرح کرده است که پس از رسیدگی و صدور رأی و اجرایه، چون راننده فاقد ماترک بوده، پرونده بدون دریافت دیه مختومه شده است.

متعاقباً مصدوم در سال ۱۳۸۹ به طرفیت بیت المال دادخواست مطالبه دیه طرح کرده که شعبه بدوی حکم به پرداخت دیه از بیت المال صادر نموده است؛ لیکن دادگاه تجدیدنظر با این استدلال که موارد پرداخت دیه (بر اساس قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰) در قانون محصور بوده و پرداخت دیه جراحات شبه عمد پیش بینی نشده است، با نقض رأی صادر شده از دادگاه بدوی، به عدم استحقاق مصدوم نسبت به اخذ دیه از بیت المال حکم داده است. در سال ۱۳۹۴ و پس از تصویب قانون مجازات اسلامی جدید، مصدوم مجدداً دادخواست مطالبه دیه به طرفیت بیت المال را به دادگاه حقوقی تقدیم کرده است. با توجه به اینکه ماده ۱۰ ق.م.ا. (۱۳۹۲)^(۲۱) منصرف از قوانین شرعی؛ از جمله دیات است؛ و نظر به اینکه بر اساس قواعد قانونی و رأی وحدت رویه شماره ۴۵ مورخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۵ هیئت عمومی دیوان عالی کشور،^(۲۲) قوانین شرعی نسبت به موارد گذشته عطف به ماسبق می شود و با عنایت به ماده ۴۷۴ ق.م.ا. و به جهت پیش بینی حکم جدید در قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، با لحاظ بند شش ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی؛ موضوع اعتبار امر مختومه، نظر به اینکه قواعد و مقررات شرعی عطف به ماسبق می شود، در فرض مسئله می توان وفق ماده ۴۷۴ ق.م.ا. حکم به پرداخت دیه از بیت المال داد.
۶- در صورتی که متهم به واسطه صدمه بدنی ناشی از حادثه رانندگی فوت کند و در مرحله بازپرسی به علت فوت متهم نسبت به این اتهام قرار موقوفی تعقیب

صادر شود، در اجرای تبصره یک ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)،^(۲۳) از سوی بازپرس، پرونده به دادگاه کیفری دو ارسال می شود و همان دادگاه نسبت به پرداخت دیه حکم می دهد.
۷- در تاریخ ۱۳۹۴/۴/۱۳ خانم ۵۷ ساله ای با یک دستگاه دوچرخه که راکب آن فردی ۱۷ ساله بوده، مصدوم می شود و پس از ۳۹ روز بستری در بیمارستان فوت می کند. نظریه تکمیلی پزشکی قانونی مبنی بر تأثیر ۷۵ درصدی صدمات ناشی از برخورد با دوچرخه به عنوان عامل فوت اعلام می شود. در نظریات کارشناسان راهنمایی و رانندگی به دفعات و نهایتاً در نظریه هیئت یازده نفره، بی احتیاطی راکب دوچرخه؛ موضوع ماده ۱۸۰ آیین نامه راهنمایی و رانندگی عامل فوت اعلام شده است. دادگاه بدوی با استناد به بند «پ» ماده ۸۹ ق.م.ا. (۱۳۹۲)^(۲۴) ناظر به ماده ۶۱۶ ق.م.ا. (تعزیرات) مصوب (۱۳۷۵)^(۲۵) راکب دوچرخه را به پرداخت ۷۵ درصد دیه یک زن مسلمان در حق ورثه متوفی ظرف دو سال قمری و ۴۰ میلیون ریال جزای نقدی در حق دولت محکوم می کند. این رأی در دادگاه تجدیدنظر نیز تأیید شده است؛ لیکن در تاریخ ۱۳۹۶/۷/۱۷ با طرح دادخواست اعسار از سوی وکیل محکوم علیه، دادگاه بدوی حکم بر اعسار مطلق وی از پرداخت دیه موضوع محکومیت صادر می کند. با عنایت به مراتب فوق، مسائل زیر مطرح است:
نخست، آیا دوچرخه وسیله نقلیه محسوب می شود تا بتوان دیه را از طریق صندوق تأمین خسارت های بدنی پرداخت کرد؟ دوم، با عنایت به قاعده «لایبطل دم امرء مسلم» در فرض حاضر، آیا می توان دیه را از بیت المال پرداخت کرد؟

پاسخ: اولاً، برابر بند «ث» ماده ۱ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵، منظور از وسیله نقلیه «وسایل نقلیه موتوری زمینی و ریلی شهری و بین شهری و واگن متصل یا غیرمتصل به آن و یدک و کفی (تریلر) متصل به آنها» می باشد؛ بنابراین دوچرخه که نیروی محرک آن، نیروی وارد شده به رکاب توسط رکاب است و از منظر فنی «موتوری» محسوب نمی شود، از شمول تعریف مذکور خارج بوده و بالتبع از حکم موضوع قانون صدرالذکر خروج موضوعی دارد؛ ثانیاً، در جنایات‌های شبه عمد که فرض مطروحه یکی از مصادیق آنهاست، پرداخت دیه از بیت‌المال صرفاً در موارد پیش‌بینی شده در ماده ۴۷۴ ق.م.ا. تجویز شده است و در غیر این موارد، پرداخت دیه از بیت‌المال مجوز قانونی ندارد.

۸- چنانچه در حادثه رانندگی منجر به صدمه بدنی غیرعمدی، راننده مقصر ناشناس متواری شود، مطابق ماده ۲۱ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به اشخاص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵، پرداخت خسارت بدنی اشخاص ثالث بر عهده صندوق تأمین خسارت‌های بدنی است و اشخاص ثالث زیان‌دیده مستند به ماده ۳۴ این قانون،^(۲۶) حق دارند با ارائه مدارک لازم؛ از جمله گزارش افسر کاردان تصادفات راهنمایی و رانندگی یا پلیس راه، برای دریافت خسارت، مستقیماً به صندوق مذکور مراجعه کنند و نیازی به صدور حکم از ناحیه دادگاه نیست؛ بلکه دادسرا یا دادگاه می‌توانند زیان‌دیده یا اولیای دم را جهت دریافت دیه به صندوق یاد شده دلالت کنند؛ بنابراین

توقف پرونده در دادسرا به مدت دو سال، جهت ارسال به دادگاه شرط نمی‌باشد. ۹- موضوع مواد ۸۵ و ۱۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)^(۲۷) متفاوت است و هر یک در محل خود قابل اجراست؛ با این توضیح که موضوع ماده ۸۵ ناظر به پرداخت دیه است؛ اما ماده ۱۰۴ قانون، مربوط به جرایم تعزیری مذکور در این ماده است و لذا چنانچه در موضوع حادث شرایط اعمال مقررات این ماده وجود داشته باشد، صدور قرار توقف تحقیقات نسبت به جنبه تعزیری فاقد منع قانونی است و پرداخت دیه توسط صندوق؛ موضوع ماده ۲۱ قانون بیمه اجباری و یا صدور حکم از سوی دادگاه مبنی بر الزام صندوق مزبور به پرداخت دیه، منوط به صدور قرار توقف تحقیقات نسبت به جنبه تعزیری نیست. ۱۰- فردی به اتهام بی‌احتیاطی در رانندگی منجر به قتل شبه عمدی، محکوم به پرداخت یک فقره دیه کامل و ثلث دیه در حق اولیای دم شده است. پس از تقدیم دادخواست اعسار، دادگاه حکم به پرداخت دیه به صورت اقساطی از قرار ماهیانه دو میلیون و پانصد هزار ریال صادر می‌کند. پس از تجدید نظرخواهی محکوم‌علیه (خواهان دعوی اعسار) دادگاه تجدیدنظر حکم به اعسار مطلق نامبرده می‌دهد و بیت‌المال را به پرداخت دیه متوفی محکوم و صندوق تأمین خسارت‌های بدنی نیز دیه را پرداخت می‌کند. از طرف دیگر، محکوم‌علیه بدون اطلاع از حکم دادگاه تجدیدنظر مبنی بر محکومیت بیت‌المال، اقدام به پرداخت اقساط به مبلغ صدرالذکر به تعداد یکصد قسط در حساب سپرده دادگستری نموده است. حال، با توجه به پرداخت دیه به واسطه بیت‌المال در حق اولیای دم، وجوه

واریزی توسط فرد محکوم، باید در حق بیت‌المال واریز شود؛ توضیح آن که در حوادث ناشی از وسایل نقلیه، خسارت‌های بدنی وارد به اشخاص ثالث در مواردی که به علت فقدان یا انقضای بیمه‌نامه، بطلان قرارداد بیمه، شناخته نشدن وسیله نقلیه مسبب حادثه، کسری پوشش بیمه‌نامه ناشی از افزایش مبلغ ریالی دیه یا ...، قابل پرداخت نباشد، مستند به ماده ۲۱ قانون بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه، صندوق مستقلاً به نام «صندوق تأمین خسارت‌های بدنی» جبران خسارت می‌کند که به استناد ماده ۲۵ قانون مذکور،^(۲۸) محکوم‌علیه پس از پرداخت دیه توسط صندوق، ملزم است وجوه پرداخت شده را به حساب آن صندوق هر چند به صورت اقساط واریز کند؛ بنابراین اقساط پرداخت شده توسط محکوم‌علیه نیز باید به حساب صندوق تأمین خسارات بدنی واریز شود.

۱۱- فردی به اتهام پنج فقره قتل شبه عمدی مورد تعقیب قرار می‌گیرد و پس از صدور رأی قطعی مبنی بر محکومیت وی به پرداخت پنج فقره دیه کامل، محکوم‌علیه پیش از اجرای حکم فوت می‌کند. در چنین فرضی، قاضی اجرای احکام مشروط به غیر ملئی بودن محکوم متوفی، می‌تواند در اجرای ماده ۴۷۴ این قانون، پرداخت دیه را از بیت‌المال درخواست کند. مستند فقهی این ماده، احترام خون مسلمان است. بیت‌المال در شرع برای مصالح مسلمین وضع شده است و یکی از این مصالح، پرداخت دیه در صورت فوت جانی است.

۱۲- اعمال ماده ۴۷۴ ق.م.ا. که مقید به عدم دسترسی به قاتل است؛ ناظر به فرضی است که هویت قاتل مشخص

است، لیکن به وی دسترسی نیست. همچنین، حسب ماده ۴۸۷ ق.م.ا. (۱۳۹۲)، در مواردی که شخصی به قتل رسیده باشد و اصل وقوع قتل محرز بوده ولی مرتکب قتل شناسایی نشده باشد، دیه از بیت‌المال پرداخت خواهد شد؛ خواه قتل عمد باشد یا غیرعمد.

گفتار پنجم - نحوه پرداخت دیه در جنایت خطای محض متضمن مسئولیت مرتکب در قرض عدم دسترسی به وی به دلیل مرگ یا فرار نخست - عنصر قانونی

ماده ۴۷۵ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «در جنایت خطای محض در مواردی که پرداخت دیه بر عهده مرتکب است اگر به علت مرگ یا فرار دسترسی به او ممکن نباشد، دیه جنایت از اموال او پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود». حکم این ماده در قوانین سابق فاقد پیشینه است.

دوم - نکات مربوط به این ماده:

۱- با توجه به استفاده از واژه «جنایات» در مواد ۴۷۴ و ۴۷۵ ق.م.ا. (۱۳۹۲)،

حکم این دو ماده در خصوص قتل و جنایات کمتر از قتل واحد است و تمایزی بین این دو وجود ندارد.

۲- حکم ماده ۴۷۵ ق.م.ا. (۱۳۹۲) شامل مواردی که مرتکب شناسایی نشده است نیز می‌شود. با عنایت به ماده ۴۸۷ این قانون، در مواردی که شخصی به قتل رسیده و اصل وقوع قتل محرز است، ولی مرتکب شناسایی نشود، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود؛ اعم از اینکه قتل عمد باشد یا غیرعمد.

۳- حکم مواد ۴۷۵ و ۴۷۴ ق.م.ا. (۱۳۹۲) در محدوده شناسایی مرتکب و عدم دسترسی به وی، شامل جراحات نیز می‌شود. در خصوص شمول حکم بر فرضی که در آن بر اثر برخورد اتومبیل با عابر پیاده، عابر مصدوم و راننده متواری شناسایی نشده است، دو نظر قابل ارائه است:

نخست، باتوجه به مواد ۴۳۵ و ۴۷۴ و ۴۷۵ همین قانون، در جنایات، اعم از قتل و غیر آن، پرداخت دیه از بیت‌المال، شامل افرادی است که پس از شناسایی به علت فوت یا فرار، دسترسی به آنان ممکن نباشد و شامل جنایاتی که مرتکب،

شناسایی نشود، نمی‌شود. مؤید این نظر حکم ماده ۴۸۷ قانون مذکور است که مطابق آن، در مورد قتل، اگر مرتکب شناسایی نشود، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود، ولی در مورد غیرقتل که مرتکب شناسایی نشود، در خصوص پرداخت دیه از بیت‌المال، تصریحی وجود ندارد. دوم، براساس مواد ۴۳۵، ۴۷۴ و ۴۷۵، در صورت فرار مرتکب و عدم دسترسی به وی پرداخت دیه بر عهده بیت‌المال است، صرف نظر از اینکه مرتکب، شناسایی شود و فرار کند یا شناسایی نشود و فرار کند؛ زیرا ملاک این مواد، برای پرداخت دیه از بیت‌المال، عدم دسترسی به مرتکب است و مرگ و فرار دو حالت غالب برای عدم دسترسی است؛ اما موضوعیت ندارد و برای اینکه خسارت‌های جسمانی بدون جبران نماند، بیت‌المال نسبت به دیه مأدون نفس نیز مسئولیت دارد.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور با صدور رأی وحدت رویه،^(۹) با تأیید نظر دوم به اختلافات پایان داد.

۴- کلمه «مرگ» در این ماده، مرگ طبیعی و غیر آن؛ از قبیل خودکشی را نیز شامل می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- نظریه مشورتی شماره ۷/۸۳ مورخ ۱۳۹۳/۱/۲۶ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۲- شکری، رضا، **قانون مجازات اسلامی در نظم حقوق کنونی**، ۱۳۹۶، صفحه‌های ۹۱۵-۹۱۶
- ۳- نظریه مشورتی شماره ۷/۲۸۵۵ مورخ ۱۳۹۵/۱۱/۶
- ۴- مستفاد از نظریه مشورتی شماره ۷/۱۳۰۶ مورخ ۱۳۹۲
- ۵- رأی وحدت رویه شماره ۶۲۱ مورخ ۱۳۷۶/۹/۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور: «بر حسب اطلاق قسمت الف بند ۲ ماده ۲۶ ناظر به ذیل ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در مورد اعلام وقوع قتل عمدی، چنانچه دادگاه بدوی قتل را غیرعمدی تشخیص دهد و حکم محکومیت بر این اساس صادر گردد، تشخیص دادگاه سقط حق تجدید نظرخواهی شاکی خصوصی از جهت ادعای عمومی بودن قتل نمی‌باشد و مرجع رسیدگی تجدیدنظر در این مورد با توجه به ماده ۲۱ قانون مرقوم، دیوان عالی کشور خواهد بود...»
- ۶- نظریه مشورتی شماره ۷/۶۹۹ مورخ ۱۳۹۶/۳/۲۷ اداره حقوقی قوه قضاییه
- ۷- «مأمورینی که با رعایت این قانون مبادرت به، به‌کارگیری سلاح نمایند از این جهت هیچ‌گونه مسئولیت جزایی یا مدنی نخواهند داشت».

- ۸- «چنانچه تیراندازی مطابق مقررات صورت گرفته باشد مرتکب از مجازات و پرداخت دیه و خسارت معاف خواهد بود و اگر مقتول یا مجری مقصر نبوده و بی‌گناه باشد، دیه از بیت‌المال پرداخت خواهد شد».
- ۹- «هرگاه مأمور برخلاف مقررات این قانون اقدام به، به‌کارگیری سلاح نماید حسب مورد به مجازات عمل ارتكابی وفق قوانین تحت پیگرد قرار می‌گیرد».
- ۱۰- «هر نظامی که در حین خدمت یا مأموریت بر خلاف مقررات و ضوابط عمداً مبادرت به تیراندازی نماید علاوه بر جبران خسارت وارده به حبس از سه ماه تا یک سال محکوم می‌شود و در صورتی که منجر به قتل یا جرح شود، علاوه بر مجازات مذکور، حسب مورد به قصاص یا دیه محکوم می‌گردد و چنانچه از مصادیق مواد (۶۱۲) و (۶۱۴) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵/۳/۲ باشد، به مجازات مندرج در مواد مذکور محکوم خواهد شد...».
- ۱۱- حسینی، سیدرضا، **بررسی علمی و کاربردی مقررات به‌کارگیری سلاح**، تهران: انتشارات میزان، چاپ نخست، ۱۳۹۲، صفحه‌های ۹۷-۱۰۰
- ۱۲- نظریه مشورتی شماره ۷/۳۰۳۴ مورخ ۱۳۹۳/۱۲/۴
- ۱۳- شکری، رضا، **قانون مجازات اسلامی در نظم حقوق کنونی**، ۱۳۹۶، صفحه ۹۲۴

۱۴- شکری، رضا، **قانون مجازات اسلامی در نظم حقوق کنونی**، ۱۳۹۶، صفحه ۹۲۵

۱۵- «در صورتی که مأمورین با رعایت مقررات این قانون سلاح به کارگیرند و در نتیجه طبق آراء محاکم صالحه شخص یا اشخاص بی‌گناهی مقتول و یا مجروح شده یا خسارت مالی بر آنان وارد گردیده باشد، پرداخت دیه و جبران خسارت بر عهده سازمان مربوط خواهد بود و دولت مکلف است همه ساله بودجه‌ای را به این منظور اختصاص داده و حسب مورد در اختیار نیروهای مسلح قرار دهد...».

۱۶- ماده ۴۳۵ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «هرگاه در جنایت عمدی به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد، با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیرقتل، دیه بر بیت‌المال خواهد بود. چنانچه پس از اخذ دیه، دسترسی به مرتکب جنایت اعم از قتل و غیرقتل ممکن شود، در صورتی که اخذ دیه به جهت گذشت از قصاص نباشد، حق قصاص حسب مورد برای ولی دم یا مجنی‌علیه محفوظ است لکن باید قبل از قصاص، دیه گرفته شده را برگرداند».

۱۷- ماده ۱۳ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «حکم به مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی و اجرای آنها حسب مورد نباید از میزان و کیفیتی که در قانون یا حکم دادگاه مشخص شده است تجاوز کند و هرگونه صدمه و خسارتی که از این جهت حاصل شود، در صورتی که از روی عمد یا تقصیر باشد حسب مورد موجب مسئولیت کیفری و مدنی است و در غیر این صورت، خسارت از بیت‌المال جبران می‌شود».

۱۸- ماده ۴۳۵ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «هرگاه در جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار، دسترسی به مرتکب ممکن نباشد با درخواست صاحب حق، دیه جنایت از اموال مرتکب پرداخت می‌شود و در صورتی که مرتکب مالی نداشته باشد در خصوص قتل عمد، ولی دم می‌تواند دیه را از عاقله بگیرد و در صورت نبود عاقله یا عدم دسترسی به آنها یا عدم تمکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیرقتل، دیه بر بیت‌المال خواهد بود. چنانچه پس از اخذ دیه، دسترسی به مرتکب جنایت اعم از قتل و غیرقتل ممکن شود، در صورتی که اخذ دیه به جهت گذشت از قصاص نباشد، حق قصاص حسب مورد برای ولی دم یا مجنی‌علیه محفوظ است، لکن باید قبل از قصاص، دیه گرفته شده را برگرداند».

۱۹- ماده ۳۳۳ ق.م.ا. (۱۳۹۲): «اگر لوث علیه دو یا چند نفر به شکل مردد ثابت باشد و قسامه به همین‌گونه علیه آنان اقامه شود، جنایت بر عهده یکی از چند نفر به صورت مردد اثبات می‌شود و قاضی از آنان می‌خواهد که بر برائت خود سوگند بخورند. اگر همگی از سوگند خوردن خودداری ورزند یا برخی از آنان سوگند یاد کنند و برخی نکنند، دیه بر ممتنعان ثابت می‌شود. اگر ممتنعان متعدد باشند، پرداخت دیه به نسبت مساوی میان آنان تقسیم می‌شود. اگر همه آنان بر برائت خود سوگند یاد کنند، درخصوص قتل، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و در غیرقتل، دیه به نسبت مساوی میان آنان تقسیم می‌گردد»؛ مطابق ماده ۳۳۴ همان قانون: «اگر لوث علیه دو یا چند نفر به شکل مردد ثابت باشد، چنانچه شاکی از آنان درخواست اقامه قسامه کند، هر یک از آنان باید اقامه قسامه کند. در صورت خودداری همه یا برخی از آنان از اقامه قسامه، پرداخت دیه بر ممتنع ثابت می‌شود و در صورت تعدد ممتنعان، پرداخت دیه به نسبت مساوی میان آنان تقسیم می‌شود. اگر همگی اقامه قسامه کنند، در قتل، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد».

۲۰- بنگرید به: خوئی، سیدابوالقاسم، **مبانی تکمله المنهاج**، ۱۳۷۱، جلد ۲، صص ۵۶-۵۷.

۲۱- ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «در مقررات و نظامات دولتی مجازات و اقدام تأمینی و تربیتی باید به موجب قانونی باشد که قبل از وقوع جرم مقرر شده است و مرتکب هیچ رفتاری اعم از فعل یا ترک فعل را نمی‌توان به موجب قانون مؤخر به مجازات یا اقدامات تأمینی و تربیتی محکوم کرد لکن چنانچه پس از وقوع جرم، قانونی مبنی بر تخفیف یا عدم اجرای مجازات یا اقدام

تأمینی و تربیتی یا از جهاتی مساعدتر به حال مرتکب وضع شود نسبت به جرایم سابق بر وضع آن قانون تا صدور حکم قطعی مؤثر است. هرگاه به موجب قانون سابق، حکم قطعی لازم‌الاجرا صادر شده باشد به ترتیب زیر عمل می‌شود...».

۲۲- «ماده ۶ ق.م.ا. مصوب مهرماه ۱۳۶۱ که مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی را بر طبق قانونی قرار داده که قبل از وقوع جرم وضع شده باشد، منصرف از قوانین و احکام الهی؛ از جمله راجع به قصاص می‌باشد که از صدر اسلام تشریع شده‌اند؛ بنابراین رأی شعبه چهاردهم دیوان عالی کشور که حسب درخواست اولیای دم و به حکم آیه شریفه «و لکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب» بر این مبنا به قصاص صادر گردیده، صحیح تشخیص می‌شود...».

۲۳- تبصره یک ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «حکم این ماده در مواردی که پرونده با قرار موقوفی تعقیب یا با هر تصمیم دیگری در دادسرا مختومه می‌شود اما باید نسبت به پرداخت دیه تعیین تکلیف شود نیز جاری است».

۲۴- بند «پ» ماده ۸۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «نگهداری در کانون اصلاح و تربیت از سه ماه تا یک سال یا پرداخت جزای نقدی از ده میلیون (۱۰,۰۰۰,۰۰۰) ریال تا چهل میلیون (۴۰,۰۰۰,۰۰۰) ریال یا انجام یکصد و هشتاد تا هفتصد و بیست ساعت خدمات عمومی رایگان در مورد جرایمی که مجازات قانونی آنها تعزیر درجه پنج است».

۲۵- ماده ۶۱۶ ق.م.ا. (تعزیرات): «در صورتی که قتل غیرعمد به واسطه بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی یا اقدام به امری که مرتکب در آن مهارت نداشته است یا به سبب عدم رعایت نظامات واقع شود، مسبب به حیس از یک تا سه سال و نیز به پرداخت دیه در صورت مطالبه از ناحیه اولیای دم محکوم خواهد شد، مگر اینکه خطای محض باشد».

۲۶- «در حوادث رانندگی منجر به خسارت بدنی غیر از فوت، در صورت مطالبه زیان‌دیده، پس از دریافت گزارش کارشناس راهنمایی و رانندگی و یا پلیس راه و یا کمیسیون جلوگیری از سوانح راه آهن؛ موضوع تبصره دو ماده (۲) قانون دسترسی آزاد به شبکه حمل و نقل ریلی مصوب ۱۳۸۴/۷/۶ (در خصوص حوادث مربوط به قطارهای شهری و بین شهری) و پزشکی قانونی، بیمه‌گر وسیله نقلیه مسبب حادثه و یا صندوق، حسب مورد مکلفند بلافاصله حداقل پنجاه درصد (۵۰٪) از دیه تقریبی را به اشخاص ثالث زیان‌دیده پرداخت کرده و باقی‌مانده آنرا پس از معین شدن میزان قطعی دیه با رعایت مواد (۳۱) و (۳۲) این قانون بپردازند».

۲۷- ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲): «در مواردی که دیه باید از بیت‌المال پرداخت شود، پس از اتخاذ تصمیم قانونی راجع به سایر جهات، پرونده به دستور دادستان برای صدور حکم مقتضی به دادگاه ارسال می‌شود؛ به موجب ماده ۱۰۴ همین قانون: «بازپرس نمی‌تواند به عذر آن که متهم معین نیست، مخفی شده و یا دسترسی به او مشکل است، تحقیقات خود را متوقف کند. در جرایم تعزیری درجه چهار، پنج، شش، هفت و هشت، هرگاه با انجام تحقیقات لازم، مرتکب جرم معلوم نشود و دو سال تمام از وقوع جرم بگذرد، با موافقت دادستان، قرار توقف تحقیقات صادر و پرونده به طور موقت بایگانی و مراتب در مواردی که پرونده شاکی دارد، به شاکی ابلاغ می‌شود. شاکی می‌تواند ظرف مهلت اعتراض به قرارها، به این قرار اعتراض کند. هرگاه شاکی هویت مرتکب را به دادستان اعلام کند یا مرتکب به نحو دیگری شناخته شود، به دستور دادستان موضوع مجدداً تعقیب می‌شود. در مواردی که پرونده مطابق قانون به طور مستقیم در دادگاه مطرح شود، دادگاه راساً مطابق مقررات این ماده اقدام می‌کند».

۲۸- «صندوق مکلف است بدون اخذ تأمین از زیان‌دیده یا مسبب زیان، خسارت زیان‌دیده را پرداخت نموده و پس از آن مکلف است ... به قائم‌مقامی زیان‌دیده از طریق مراجع قانونی وجوه پرداخت شده را بازپایافت کند...».

۲۹- رأی وحدت رویه شماره ۷۹۰ مورخ ۱۳۹۹/۴/۱۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

بررسی تطبیقی نحوه و آثار اجرای اسناد لازم الاجرا در ادارات ثبت و سیستم قضایی و چالش‌های فرا روی آن

قسمت پایانی



اسماعیل بخشی زاده، دانشجوی دوره دکتری، وکیل پایه یک دادگستری

چکیده

علی‌الاصول قدرت اجرایی یک سند می‌بایست بعد از رسیدگی قضایی و طی تشریفات دادرسی مورد حکم قرار گیرد، لیکن در پاره‌ای از موارد قانون‌گذار قدرت و امتیاز اجرایی را به برخی از اسناد قائل شده و آن امکان اجرای مفاد سند، بدون نیاز به حکم مراجع قضایی است. به چنین اسنادی صرف‌نظر از رسمی یا عادی بودن، اسناد لازم‌الاجرا گفته می‌شود. لازم‌الاجرا بودن اسناد مزبور مزیتی است که در قانون برای چنین اسنادی، در نظر گرفته شده است تا صاحبان حق بتوانند از هر طریقی که مصلحت و مقتضی می‌دانند برای احقاق حق خود اقدام کنند. با این حال، این نوع اسناد از طریق سیستم قضایی نیز قابل اجرا می‌باشد، اما نحوه اجرای آن، با توجه به مقررات جاری کشور، با شیوه اجرا از طریق ادارات ثبت متفاوت است که این امر و چالش‌های فرا روی آن در این کار تحقیقی با رویکرد تطبیقی مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. در شماره پیشین تعریف سند، اقسام سند و نحوه اجرای اسناد لازم‌الاجرا در ادارات ثبت مورد بررسی قرار گرفت، در این شماره به ادامه مباحث می‌پردازیم. واژگان کلیدی: سند، احکام مدنی، ذی‌نفع، ورقه اجرائیه

۴- نحوه اجرای اسناد لازم الاجرا در سیستم قضایی

امکان اجرای مفاد اسناد لازم الاجرا در سیستم قضایی، به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم قابل طرح و بررسی است.

۴-۱- اجرای غیرمستقیم

نظر به اینکه مرجع تظلمات عمومی، دادگستری است، لذا به جز آنچه که در قانون مستثنی شده، انواع مختلف دعاوی از جمله دعاوی مربوط به اسناد رسمی و قبوض اقساطی لازم الاجرا در دادگاه‌های دادگستری قابل استماع و رسیدگی است و حکم ماده ۹۲ قانون ثبت، مبنی بر اینکه مدلول کلیه اسناد رسمی راجع به دیون و سایر اموال منقول بدون احتیاج حکمی از محاکم دادگستری، لازم الاجرا است منافات و مغایرتی با حق و اختیار اقامه دعوا در دادگاه‌های دادگستری ندارد و لازم الاجرا بودن اسناد مزبور مزیتی است که در قانون برای چنین اسنادی در نظر گرفته شده است تا صاحبان حق بتوانند از هر طریقی که مصلحت و مقتضی می‌دانند برای احقاق حق خود اقدام کنند (رای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور به شماره ۱۲-۱۶/۳/۱۳۶۰).

بدین ترتیب، در حال حاضر، مطابق مقررات جاری، اجرای مستقیم مفاد اسناد لازم الاجرا- به جز یک مورد که در قسمت دوم به آن پرداخته خواهد شد- از طریق سیستم قضایی وجود ندارد. با این توضیح که ذی‌نفع اسناد لازم الاجرا نیز باید همانند ذی‌نفع سایر اسناد عادی، در دادگاه طرح دعوی نماید و در صورت محکوم‌له واقع شدن نسبت به اجرای حکم صادره در چارچوب مقررات اجرای احکام مدنی، اقدام نماید. به عبارت بهتر، در چنین مواردی امکان اجرای مفاد اسناد رسمی در سیستم قضایی، تنها از

طریق اجرای حکم دادگاه در چارچوب مقررات اجرای احکام مدنی میسر است و از این لحاظ هیچ‌گونه امتیازی برای این‌گونه اسناد نسبت به اسناد دیگر وجود ندارد. لذا در این‌گونه موارد موضوع تنها در محدوده مقررات اجرای احکام مدنی قابل بررسی می‌باشد که از حوصله بحث ما خارج است.

۴-۲- اجرای مستقیم

اخیراً، مطابق ماده ۲۳ قانون جدید چک مصوب ۱۳۹۷، اجرای مستقیم اسناد لازم الاجرا تنها در مورد چک میسر شده است. ماده مذکور اشعار می‌دارد: «دارنده چک می‌تواند با ارائه گواهینامه عدم پرداخت، از دادگاه صالح صدور اجرائیه نسبت به کسری مبلغ چک و حق‌الوکاله وکیل طبق تعرفه قانونی را درخواست نماید. دادگاه مکلف است در صورت وجود شرایط زیر حسب مورد علیه صاحب حساب، صادر کننده یا هر دو اجرائیه صادر نماید.

الف- در متن چک، وصول وجه آن منوط به تحقق شرطی نشده باشد؛

ب- در متن چک قید نشده باشد که چک بابت تضمین انجام معامله یا تعهدی است؛

ج- گواهینامه عدم پرداخت به دلیل دستور عدم پرداخت طبق ماده ۱۶ این قانون و تبصره‌های آن صادر نشده باشد. صادرکننده مکلف است ظرف مدت ده روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه، بدهی خود را بپردازد، یا با موافقت دارنده چک ترتیبی برای پرداخت آن بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم را میسر کند؛ در غیر این صورت حسب درخواست دارنده، اجرای احکام دادگستری، اجرائیه را طبق «قانون نحوه محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴/۳/۲۳» به مورد اجرا گذاشته و نسبت به استیفای مبلغ چک اقدام می‌نماید.

اگر صادرکننده یا قائم‌مقام قانونی او دعوی مانند مشروط یا بابت تضمین بودن چک یا تحصیل چک از طریق کلاهبرداری یا خیانت در امانت یا دیگر جرایم در مراجع قضایی اقامه کند، اقامه دعوی مانع از جریان عملیات اجرایی نخواهد شد؛ مگر در مواردی که مرجع قضایی ظن قوی پیدا کند یا از اجرای سند مذکور ضرر جبران‌ناپذیر وارد گردد که در این صورت با اخذ تأمین مناسب، قرار توقف عملیات اجرایی صادر می‌نماید. در صورتی که دلیل ارائه شده مستند به سند رسمی باشد یا اینکه صادرکننده یا قائم‌مقام قانونی مدعی مفقود شدن چک بوده و مرجع قضایی دلایل ارائه شده را قابل قبول بداند، توقف عملیات اجرایی بدون اخذ تأمین صادر خواهد شد. به دعاوی مذکور خارج از نوبت رسیدگی خواهد شد.

بدین ترتیب، اجرای مستقیم چک با شرایط مقرر در ماده یاد شده میسر می‌باشد. با این حال، اجرا تنها در چارچوب «قانون نحوه محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴/۳/۲۳» امکان‌پذیر است نه طبق مقررات اجرای مفاد اسناد رسمی.

۵- آثار اجرای اسناد لازم الاجرا

مهم‌ترین اثر مشترک اجرای اسناد لازم الاجرا در ادارات ثبت و سیستم قضایی، همان برائت ذمه متعهد اصلی و سقوط تعهد اوست به طوری که دیگر آثار عمدتاً تابع آن بوده و تحقق آنها منوط به تحقق این اثر اصلی است، چنانکه می‌توان گفت، ایفاء با بری کردن ذمه متعهد اصلی از تعهد و دین، بسیاری از آثار دیگر نظیر سقوط تعهدات تبعی و مسئولیت ضامنان، آزادی سند تعهد و وثایق آن را نیز در پی دارد.

۵-۱- بَرائت ذمه متعهد اصلی (سقوط تعهد)

اجرای اسناد لازم‌الاجرا در ادارات ثبت و سیستم قضایی نوعی ایفاء تعهد محسوب می‌شود و بی‌شک، اثر ذاتی، اصلی و اولی ایفاء نیز، بری شدن ذمه متعهد اصلی از دین و تعهد است، زیرا با انجام مفاد تعهد، رابطه تعهد قراردادی به شکوفایی رسیده و اهداف مورد نظر طرفین کاملاً محقق می‌شود و دیگر وجهی برای بقاء تعهد باقی نمی‌ماند.

البته باید توجه داشت که در قانون مدنی ایران به تبعیت از قانون مدنی فرانسه، ایفاء (وفای به عهد) در شمار اسباب سقوط تعهد آمده است (ماده ۲۴۶) و درواقع، اثر اصلی ایفاء، سقوط دین دانسته شده و مقنن به جای عبارت «برائت ذمه متعهد» از «سقوط تعهد» استفاده کرده است. از نظر برخی این امر ممکن است چندان دقیق نباشد؛ زیرا:

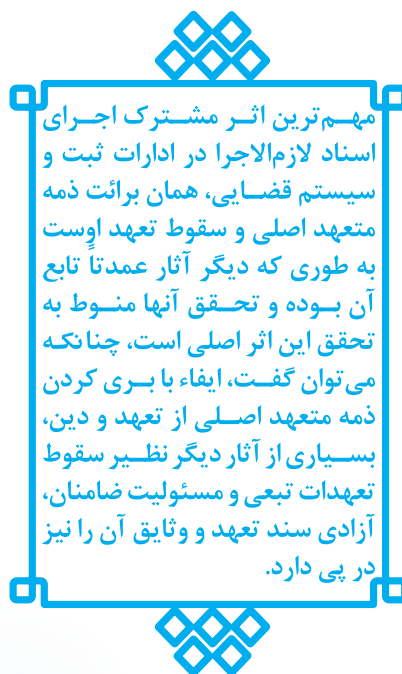
اولاً، ایفاء در وهله اول وسیله اجرای تعهد است و سقوط، نتیجه قهری این اجرا است؛

ثانیاً، سقوط، نتیجه قهری عمل ارادی انجام تعهد (ایفاء) است؛

ثالثاً، در زبان عرف، سقوط ناظر به موردی است که رابطه تعهد قراردادی به هدف نهایی خود نرسیده و عقیم مانده است؛ رابعاً، ایفاء همیشه سقوط تعهد را در بر ندارد و ممکن است موجب گردد پرداخت کننده، قائم‌مقام طلبکار در رجوع به بدهکار شود. به همین سبب است که در حقوق برخی کشورها نظیر سوئیس ایفاء در زمره اسباب سقوط تعهد نیامده و به عنوان طریق مطلوب اجرای تعهد مورد توجه واقع شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۶۸۴).

با این حال به نظر می‌رسد، با عنایت به اینکه از یک سو این اختلاف ثمره عملی

ندارد و از سوی دیگر، با اندک تسامحی می‌توان سقوط تعهد را معلول اجرای کامل آن تلقی کرد، بتوان دو اصطلاح «برائت ذمه متعهد» و «سقوط تعهد» را به جای یکدیگر به کار برد و ایفاء را هم وسیله اجرای تعهد و برائت ذمه مدیون و هم وسیله سقوط تعهد به شمار آورد، همچنان که برخی از حقوق‌دانان فرانسوی این دو اصطلاح را در کنار هم آورده‌اند. به هر حال اکثر حقوق‌دانان ایرانی از شیوه قانون مدنی ایران پیروی کرده و در آثار خود، ایفاء را به عنوان یکی از اسباب سقوط تعهدات، مورد مطالعه قرار داده‌اند (صفایی، ۱۳۸۳: ۲۳۱).



کوتاه سخن اینکه، اجرای اسناد لازم‌الاجرا خواه از طریق ادارات ثبت خواه از طریق سیستم قضایی (به صورت مستقیم یا غیرمستقیم) که نوعی ایفاء تعهد است، موجب برائت ذمه متعهد اصلی یا محکوم‌علیه می‌شود.

۵-۲- اثبات تعهد

به عنوان یک قاعده کلی می‌توان گفت که ایفاء تعهد موضوع اسناد لازم‌الاجرا به هر

نحو که باشد، نشانه و اماره‌ای بر مدیون بودن پرداخت کننده در مقابل کسی است که پرداخت به نفع او صورت گرفته است، به عبارت دیگر هرگاه شخصی مبادرت به انجام عمل مادی یا حقوقی به نفع کسی می‌کند، نشانه این است که وی نسبت به شخص اخیر متعهد بوده و قصد رهایی از دین خود را داشته است. مستند اصلی این قاعده، ماده ۲۶۵ قانون مدنی است که مقرر می‌دارد: «هرکس مالی به دیگری بدهد، ظاهر در عدم تبرع است، بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون اینکه مقروض آن چیز باشد، می‌تواند استرداد کند». می‌توان گفت که این ماده، ایفاء را اماره قانونی بر مدیون بودن پرداخت کننده دانسته است، اما این ادعا به واسطه اجمال و ابهامی که در این ماده وجود دارد به سادگی قابل پذیرش به نظر نمی‌آید؛ بنابراین لازم است برای اثبات آن دلایل زیر اقامه گردد:

اولاً؛ ماده ۲۶۵ قانون مدنی در زیر عنوان «وفای به عهد» آمده و این امر نشان می‌دهد که مقنن این ماده را هم به عنوان یکی از فروع ایفاء مدنظر قرار داده و بر آن بوده که بیان کند پرداخت و تسلیم مال به دیگری نشان از مدیون بودن ایفاء کننده دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۲۶۴)؛

ثانیاً؛ استقراء در موادی از قانون تجارت و قانون مدنی ایران نیز نشان می‌دهد پرداخت، اماره‌ای قانونی بر وجود تعهد قبلی و مدیون بودن پرداخت کننده است: الف- طبق ماده ۳۲۰ قانون تجارت، دارنده هر سند در وجه حامل، مالک و برای مطالبه وجه آن، محق محسوب می‌شود مگر آنکه خلاف آن ثابت گردد.

این ماده نشان می‌دهد که صرف تسلیم سند در وجه حامل به دیگری نشان می‌دهد که صادر کننده یا منتقل کننده

سند، در مقابل گیرنده آن مدیون بوده و تعهد داشته و در مقام ایفاء تعهد مزبور چنین کرده است و اثبات خلاف آن دلیل می‌خواهد؛ به عبارت دیگر، سند در وجه حامل به خودی خود نماینده طلب است و دارنده آن نیازی به اثبات وجود طلب به طریق دیگر ندارد (ستوده تهرانی، ۱۳۷۴: ۱۵).

ب- بر اساس ماده ۷۲۴ قانون مدنی، حواله عقدی است که به موجب آن طلب شخصی از ذمه مدیون به ذمه شخص ثالثی منتقل می‌گردد. این تعریف از ماهیت حواله با توجه به ماده ۷۲۶ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «اگر در مورد حواله، محیل مدیون محتال نباشد احکام حواله در آن جاری نخواهد بود»، نشان می‌دهد که اگر شخصی وجهی را به واسطه حواله به دیگری پرداخته اما مدیون بودن وی (محیل) به گیرنده حواله (محتال) مورد تردید باشد، اصولاً نفس صدور حواله و دادن آن به محتال، اماره بر مدیون بودن محیل به وی است؛ به عبارت دیگر پرداخت وجه از طریق حواله، ظاهر در مدیون بودن حواله دهنده (محیل) به محتال است و چون «حواله» خصوصیتی از این جهت ندارد می‌توان قاعده کلی (پرداخت، اماره بر مدیونیت است) را از آن استخراج کرد (امامی، ۱۳۸۱: ۳۱۵).

ج- برخی آراء صادر شده از سوی شعب دیوان عالی کشور نیز مؤید این ادعا است.^(۱)

۵-۳- آزادی وثیقه‌ها و تضمینات تعهد موضوع اسناد لازم‌الاجرا

در بسیاری از تعهدات، برای تضمین حسن انجام قرارداد یا جبران خسارات احتمالی و یا اساساً برای استیفاء طلب در صورت عدم پرداخت اختیاری آن از سوی متعهد، اموالی به عنوان وثیقه یا

رهن مورد توافق قرار می‌گیرد. یکی از شایع‌ترین مصادیق این امر، دادن مالی به رهن به منظور تضمین بازپرداخت وام‌ها و اعتبارات دریافتی است. روشن است که وقتی تعهد از طریق ادارات ثبت یا دادگاه‌ها به‌طور کامل، قبل از اینکه نوبت به استیفاء از محل وثیقه‌ها و تضمینات برسد، انجام شود، دیگر وجهی برای باقی ماندن مال در قید وثیقه و رهن وجود ندارد و در واقع فاقد علت غایی خواهد بود و چون وجود وثیقه، تابع و طفیلی وجود طلب و تعهد است با انتفاء متبوع و اصل، تابع و فرع هم منتفی می‌گردد.

به‌طور کلی با توجه به تبصره ۵ ماده ۳۴ قانون ثبت و مواد ۳۹ و ۶۹ این قانون، می‌توان گفت که در حقوق ایران، پرداخت دین یکی از طرق فک رهن است و ماده ۷۸۷ قانون مدنی هم بر این امر دلالت دارد. چنانکه عقد ضمان و تعهدات ضامن نیز چون تبعی است با ایفاء تعهد اصلی از سوی متعهد اصلی منتفی خواهد شد (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۴۴ و ۲۰۳). البته باید توجه داشت که در غالب موارد ایفاء تعهد موضوع اسناد لازم‌الاجرا از طریق ادارات ثبت خصوصاً دادگاه‌ها، در صورتی است که متعهد به تعهد خود عمل ننموده و متعهدله مجبور به انتخاب این طریق گردیده است و بدیهی است که در چنین مواقعی در صورت عدم امکان اجبار مستقیم متعهد یا محکوم‌علیه به ایفاء عین تعهد، دین یا تعهد از محل وثیقه‌ها و تضمینات به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

۶- چالش‌های فراروی اجرای اسناد لازم‌الاجرا در ادارات ثبت و سیستم قضایی

از یک‌سو قانون‌گذار قدرت و امتیاز اجرایی را برای اسناد لازم‌الاجرا قائل شده و امکان اجرای مفاد آن را، بدون

نیاز به حکم مراجع قضایی میسر ساخته است و از سوی دیگر اجرای آن از طریق دادگستری به عنوان مرجع تظلمات عمومی، بعد رسیدگی قضایی و در قالب اجرای حکم صادره در محدوده اجرای احکام مدنی امکان‌پذیر می‌باشد.

گرچه شاید در نگاه اول امکان اجرا از طریق دو مرجع مذکور، بنا به اختیار و انتخاب ذی‌نفع امتیاز محسوب شود، ولی در عمل با توجه به دوگانگی مقررات مربوط به اجرا در ادارات ثبت و سیستم قضایی چالش‌آفرین است. به خصوص در جایی که با اعمال سلیقه در برخی حوزه‌های قضایی یا با صدور آرای وحدت رویه، رعایت سلسله مراتب، در مراجعه به مراجع یاد شده، بر ذی‌نفع اسناد لازم‌الاجرا تحمیل شود. بارزترین نمونه این امر در نحوه وصول یا مطالبه مهریه از طریق اجرای ثبت و دادگاه می‌باشد که زوجه جهت مطالبه مهریه باید ابتدا به اداره ثبت مراجعه نماید، گرچه وی اطلاع داشته باشد که به دلیل اینکه زوج اموال خود را از دسترس خارج کرده است، امکان مطالبه مهریه از این طریق لغو و بیهوده است.

لازم به توضیح است که جهت وصول مهریه از طریق دادگاه زوجه یا وکیلش در ابتدا با همراه داشتن شناسنامه و کارت ملی (زوجه)، سند ازدواج و در صورت امکان کپی شناسنامه و کارت ملی زوج، به دفاتر خدمات الکترونیک قضایی مراجعه و پس از تنظیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی و هزینه‌های مربوط به دفاتر، دادخواست ثبت و به مرجع صلاحیت‌دار قضایی (دادگاه خانواده) ارسال می‌گردد و برای وصول مهریه از طریق اجرای ثبت، زوجه یا وکیلش به همراه مدارک شناسایی، اصل سند ازدواج را به دفترخانه‌ای

سند با انصراف از اجرای سند به محاکم دادگستری رجوع کند».

قبل از صدور بخشنامه مذکور، زوجه مخیر بود که جهت وصول مهریه خود مندرج در سند نکاحیه یا از طریق محاکم قضایی اقدام کند یا از طریق اجرائیات ثبت؛ اما پس از صدور بخشنامه مذکور، اقدام به مهریه اول بایستی از طریق اجرائیات ثبت اقدام و چنانچه در موعد مقرر پیش‌بینی شده نتواند نسبت به شناسایی اموال بدهکار گردد با اخذ گواهی از اجرائیات مربوطه در محاکم قضایی اقدام نماید. زوجه یا وکیل وی به همراه مدارک شناسایی، اصل سند ازدواج را به دفترخانه ثبت ازدواج که ازدواج در آن واقع شده است تقدیم و تقاضای صدور اجرائیه نسبت به تمام یا قسمتی از مهریه را می‌نماید.

دفترخانه برگ اجرائیه و هزینه اندکی نیز دریافت و نسبت به مهریه مطالبه، اجرائیه صادر می‌شود و به سند نکاحیه «اجرای صادر شد» مهور به مهر می‌کند.

دفترخانه پس از صدور اجرائیه مراتب را توسط پست پیشتاز با هزینه زوجه به اطلاع زوج ارسال و برگ اجرائیه را برای ابلاغ به زوج تحویل زوجه می‌نماید تا آن را به اجرای ثبت محل تنظیم سند تحویل دهد و دایره اجرای اداره ثبت مربوطه پرونده را تشکیل و مراحل قانونی را برابر مقررات ثبتی و آیین‌نامه ثبتی اقدام می‌شود.

قراری از جانب دادگاه انصاف متوقف می‌شد؛ زیرا بر یک موضوع دو مرجع با مقررات مختلف حاکم بود که در نهایت به دلیل مشکلات و چالش‌های ناشی از این دوگانگی، منجر به یکپارچه‌سازی مراجع و مقررات شد.

بدین ترتیب، دوگانگی مرجع و مقررات در خصوص یک موضوع در یک کشور، همواره چالش آفرین بوده و بدیهی است مشکلات زیادی برای مردم به بار خواهد آورد.

۷- مطالبه مهریه و فرآیند اجرایی آن در اجرائیات ثبت

بخشنامه ابلاغ شده درباره به اجرا گذاشتن مهریه از سوی زوجه علیه زوج توسط ریاست قوه قضاییه وقت: «لازم است بدواً به اداره ثبت اسناد و املاک مراجعه کند تا با توقیف دارایی زوج بتواند حقوق شرعی و قانونی خود را به عنوان مهریه دریافت کند. ثبت اسناد و املاک در صورت عدم حصول نتیجه در شناسایی و توقیف اموال مدیون پس از گذشت شش ماه از زمان درخواست اجرائیه، گواهی برای محاکم قضایی صادر می‌کند. با عنایت به وضعیت مالی مدیون (زوج) موضوع خواسته زوجه بررسی و حکم مناسب صادر می‌شود».

این بخشنامه همچنین می‌گوید: «چنانچه مرجع مذکور نتواند ظرف مدت دو ماه از تقاضای اجرا، نسبت به شناسایی و توقیف اموال متعهد سند اقدام نماید، متعهدله

می‌برد که ازدواج را ثبت کرده است و تقاضای صدور اجرائیه نسبت به تمام یا قسمتی از مهریه را می‌نماید. دفترخانه برگه اجرائیه‌ای صادر می‌کند و هزینه اندکی نیز دریافت می‌دارد و در سند ازدواج قید می‌کند که روی مهریه این سند، نسبت به مقداری که توسط زوجه مطالبه می‌گردد، اجرائیه صادر شده است. دفترخانه، برگه اجرائیه را برای ابلاغ به زوج، به زوجه داده تا آن را به دایره اجرای ثبت محل ببرد. دفتر ازدواج موظف است که پس از صدور اجرائیه مراتب را توسط پست پیشتاز به اطلاع زوج برساند. مراجعه کننده پس از مراجعه به دایره اجرای اداره ثبت مربوطه پرونده تشکیل می‌دهد.

همین دوگانگی در مقررات و تعدد مراجع، در خصوص چک، موضوع ماده ۲۳ قانون جدید چک نیز وجود دارد؛ یعنی در خصوص یک موضوع دو گونه مقررات در دو مرجع جداگانه وجود دارد که گاه با اعمال سلیقه نه تنها به دارنده چنین سند لازم‌الاجرائی کمک نخواهد کرد، بلکه گاهی باعث سردرگمی وی نیز خواهد شد.

صالح بودن دو مرجع با مقررات متفاوت بر یک موضوع، تداعی کننده صلاحیت هم‌زمان دادگاه‌های انصاف و کامن‌لا بر یک موضوع در دوران گذشته در انگلیس می‌باشد. با این توضیح که اجرای رأی صادره توسط دادگاه کامن‌لا با صدور

برآمد

۱- سند لازم‌الاجرا سندی است رسمی یا عادی که بدون صدور حکم دادگاه قابل صدور اجرائیه است و می‌توان اجرای آن را از اجرای ثبت مطالبه نمود.

۲- تعهدات مندرج در سند، در صورتی قابل اجرا می‌باشد که منجز و بدون قید و شرط باشد. تا آنجا که بدون نیاز به رسیدگی قضایی قابل اجرا باشد. مقصود از منجزات سند آن بخش از مدلول سند است که بدون احتیاج به رسیدگی قضایی و صرفاً با ملاحظه غیر قضایی و اداری از سند استنباط می‌شود. بدین ترتیب مواردی که منجر به ابهام در سند گردد مثلاً چنانچه تعهد مندرج در سند مشروط یا معلق بر وقوع امری باشد و سند را از حالت قطعیت خارج نماید، متعهدله راهی جز مراجعه به دادگاه نخواهد داشت.

- ۳- اگر موضوع سند لازم‌الاجرا، مطالبات دولت و مؤسسات دولتی از اشخاص باشد برابر ماده ۴۸ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب سال ۱۳۶۶ طبق مقررات اجرایی مالیات‌های مستقیم عمل می‌شود؛ یعنی باید اجرائیه به اداره امور اقتصادی و دارایی محل فرستاده شود تا مطابق مواد ۲۱۰ به بعد قانون مالیات‌های مستقیم اقدام گردد.
- ۴- مطابق مقررات جاری، اجرای مستقیم مفاد اسناد لازم‌الاجرا، به جز چک موضوع ماده ۲۳ قانون جدید، از طریق سیستم قضایی وجود ندارد. با این توضیح که ذی‌نفع اسناد لازم‌الاجرا نیز باید همانند ذی‌نفع سایر اسناد عادی، در دادگاه طرح دعوی نماید و در صورت محکوم‌له واقع شدن نسبت به اجرای حکم صادره در چارچوب مقررات اجرای احکام مدنی، اقدام نماید.
- ۵- مهم‌ترین اثر مشترک اجرای اسناد لازم‌الاجرا در ادارات ثبت و سیستم قضایی، همان برائت ذمه متعهد اصلی و سقوط تعهد اوست به طوری که دیگر آثار عمدتاً تابع آن بوده و تحقق آنها منوط به تحقق این اثر اصلی است، چنانکه می‌توان گفت، ایفاء ببری کردن ذمه متعهد اصلی از تعهد و دین، بسیاری از آثار دیگر نظیر سقوط تعهدات تبعی و مسئولیت ضامنان، آزادی سند تعهد و وثایق آن را نیز در پی دارد.
- ۶- از یک سو قانون‌گذار قدرت و امتیاز اجرایی را به اسناد لازم‌الاجرا قائل شده و امکان اجرای مفاد آن را، بدون نیاز به حکم مراجع قضایی میسر ساخته است و از سوی دیگر اجرای آن از طریق دادگستری به عنوان مرجع تظلمات عمومی، بعد رسیدگی قضایی و در قالب اجرای حکم صادره در محدوده اجرای احکام مدنی امکان‌پذیر می‌باشد. این دوگانگی در مقررات و تعدد مراجع در خصوص یک موضوع، چالش‌های فراروی اجرای اسناد لازم‌الاجرا در ادارات ثبت و سیستم قضایی است.
- ۷- با عنایت به اینکه قانون‌گذار جهت حمایت بیشتر از ذی‌نفع، قدرت اجرایی را به اسناد معینی - اعم از رسمی و عادی - داده است و با توجه به اینکه دوگانگی در مقررات و تعدد مراجع در خصوص این نوع اسناد که به عنوان اسناد لازم‌الاجرا معروف هستند، در مغایرت با قصد قانون‌گذار می‌باشد، لذا جهت تأمین بهتر قصد و منظور قانون‌گذار و در نتیجه تأمین عدالت و نظم عمومی تدوین یک قانون یکنواخت در خصوص اسناد لازم‌الاجرا با توجه به طبیعت و ویژگی این گونه اسناد ضروری است.
- ۸- جهت جلوگیری از انباشته شدن پرونده در مراجع قضایی و تعیین تکلیف ذی‌نفع اسناد لازم‌الاجرا؛ ورقه اجرائیه نسبت به موضوعاتی که در سند به طور منجز قید شده تنها از طریق ادارات ثبت صادر شود و نسبت به موضوعات معلق و مشروط برای اثبات تحقق شرط در دادگاه عمومی ذی‌صلاح، اقامه دعوا گردد.
- ۹- با تدوین قانون جدید در خصوص نحوه اجرای اسناد لازم‌الاجرا، شرایط مربوط جهت مراجعه اجباری به ادارات ثبت یا مراجع قضایی در خصوص این گونه اسناد، به صورت تفصیلی تبیین گردد و تا حد امکان از تشریفات طولانی و دست و پاگیر در راستای اجرای سریع مفاد اسناد لازم‌الاجرا کاسته شود.
- ۱۰- جهت جلوگیری از اعمال سلیقه مصادیق اسناد لازم‌الاجرا به صورت روشن و حصری تبیین شود.
- ۱۱- میزان و شرایط پرداخت خسارت تأخیر تأدیه در خصوص اجرای اسناد لازم‌الاجرا از طریق ادارات ثبت، به صورت دقیق و روشن تبیین شود.
- ۱۲- ضرورت دارد در راستای یکسان‌سازی رویه قضایی و نیز روند مسیر قضایی و اداری قانون مدونی تصویب گردد تا از چالش‌های هر دو سیستم و ایجاد سلیقه‌های مختلف جلوگیری گردد.

پی‌نوشت

۱- در رأی شماره ۵۴۸-۱۳۳۸/۲/۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور آمده است: «... وجود سفته‌های مدرکیه با توجه به محرز شدن صدور آنها از ناحیه پژوهش‌خواه دلیل مادیونیت مشارالیه است».

فهرست منابع

- ۱- آدابی، حمیدرضا، حقوق ثبت تخصصی، جنگل جاودانه، تهران، چاپ ۴، ۱۳۹۰.
- ۲- امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، جلد ۱، اسلامیه، تهران، چاپ ۲۲، ۱۳۸۱.
- ۳- بانک ملی ایران، حقوق بانکی - ۲، بانک ملی ایران - اداره کل آموزش، تهران، چاپ ۵، ۱۳۸۵.
- ۴- تفکریان، محمود، حقوق ثبت - شناخت دفاتر رسمی، نگاه بینه، تهران، چاپ ۴، ۱۳۹۰.
- ۵- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، حقوق ثبت (املاک)، گنج دانش، تهران، چاپ ۳، ۱۳۸۷.
- ۶- حسن‌زاده، بهرام، اجرای مفاد اسناد رسمی، انتشارات نگاه بینه، تهران، چاپ ۱، ۱۳۸۸.
- ۷- رازانی، بهمن، حقوق ثبت، اساطیر، تهران، چاپ ۱، ۱۳۷۹.
- ۸- ستوده تهرانی، حسن، حقوق تجارت، جلد ۳، دادگستر، تهران، چاپ ۱، ۱۳۷۴.
- ۹- صفایی، سید حسین، دوره مقدماتی حقوق مدنی - قواعد عمومی قراردادها، جلد ۲، تهران، نشر میزان، چاپ ۲، ۱۳۸۳.
- ۱۰- عباسی داکانی، خسرو، حقوق ثبت اسناد، میزان، تهران، چاپ ۲، ۱۳۹۱.
- ۱۱- کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلد ۴، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ ۲، ۱۳۷۶.
- ۱۲- مرادی، امیر، تقریرات حقوق ثبت، دوراندیشان، تهران، چاپ ۶، ۱۳۹۵.
- ۱۳- میرزایی، علیرضا، قانون ثبت در نظام حقوقی کنونی، بهنامی، تهران، چاپ ۱، ۱۳۸۵.

اختیارات و محدودیت‌های قاضی در استناد به منابع فقهی و احکام شرعی



محمد شفیعی، کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

چکیده

طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی، قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوی را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید؛ اما در این زمینه محدودیت‌هایی در زمینه استفاده از فتاوی وجود دارد. اجرای این اصل اگرچه اختیارات قاضی را در استنباط از مباحث فقهی افزایش می‌دهد، اما محدودیت‌هایی نیز به همراه دارد. یکی از مباحث مطرح در استنباط از فتاوی معتبر مشخص نبودن حدود فتاوی و اختلاف فتاوی در موضوع خاص است. در این صورت قاضی باید از آرای مختلف یکی را انتخاب نماید و با توجه به اینکه اصل ۱۶۷ در خصوص کلمه «فتاوی معتبر» دارای اجمال و ابهام می‌باشد، ممکن است در دعاوی کیفری آرای نامأنوس و غیرمشابه صادر شود که در نتیجه به مصلحت نظام قضایی و حقوق فردی متهم نخواهد بود. علاوه بر این، حقوقدانان عموماً استفاده از اصل ۱۶۷ را مغایر اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و اصل فقهی قبح عقاب بلا بیان می‌دانند. همچنین، در موارد بسیاری ما با تعارض فتاوی روبرو هستیم؛ خواه تعارض فتاوی معتبر با یکدیگر و خواه تعارض منابع معتبر با یکدیگر و خواه تعارض فتاوی با منابع معتبر. اگرچه قاضی در استناد به هر یک از آرای فقهی دارای اختیار است، ولی این کار منجر به صدور آرای متعارض خواهد گردید. واژگان کلیدی: اختیارات، محدودیت‌ها، قاضی، منابع فقهی، احکام شرعی

درآمد

یکی از موضوعاتی که بعد از انقلاب اسلامی وارد حوزه قانون گذاری شد، استناد به منابع فقهی برای صدور آرای قضایی بود. منظور از منابع معتبر آن منابعی است که قواعد و احکام فقهی از آنها استنباط می شود. به تعبیر دیگر آن دسته از منابع که از حجیت و اعتبار لازم برای استنباط احکام برخوردار است؛ به طوری که آنچه مستند به آنها شد، در واقع مستند به اراده حق تعالی که قانون گذار اصلی در نظام حقوقی اسلام است، می شود. در فقه امامیه منابع معتبر عبارت اند از قرآن کریم، سنت پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع)، اجماع و عقل که در این بین ممکن است نزد برخی از فقها، اجماع یا عقل از اعتبار کافی برای یک منبع مستقل بودن برخوردار نباشد، از این رو چنانچه قاضی بخواهد به منابع معتبر مراجعه کند، باید خود توان تشخیص اعتبار منابع فقهی را داشته باشد؛ به طوری که اطمینان حاصل کند حکم مستند به آن منبع در واقع مستند به اراده حق تعالی است. پس منبعی در زمره منابع معتبر محسوب می شود که حاکم شرع آن را به شکل روشمند و علمی، معتبر بداند.

همان طور که اصل ۴ ق.ا. تأکید نموده است، قرآن، سنت و منابع فقهی، باید منبع مورد رجوع قانون گذار در تدوین قانون باشد، نه منبع مورد رجوع قاضی. قرآن و سنت در عرض قانون نیستند؛ بلکه پایه و زیربنای قانون مدون هستند که صلاحیت مراجعه به آنها در اختیار قانون گذار است نه قاضی. به بیان دیگر ولی امر یا رهبر جامعه مسلمین است که در زمان غیبت صلاحیت اجرای حدود و تعزیرات اسلامی را دارد؛

(التعزیر بما یراه الحاکم) و قاضی مأذون در حدودی که اذن او از طریق قوه مقننه اعلام می گردد، حق رسیدگی به امور کیفری را دارد. لذا در شرایط فعلی که به دلیل فقدان قضات واجد شرایط احکام اولی، قضات مأذون از جانب ولی امر متصدی سمت قضا هستند، برای تعیین عناوین مجرمانه و اجرای مجازات های اسلامی و تعیین حدود صلاحیت محاکم و آیین دادرسی، با وجود ولی امر که متولی امر حکومت است، نوبت به متولیان قوه قضاییه که منصوب ولی امر هستند نمی رسد. نتیجه آنکه قضات مأذون در استنباط احکام شرعی از متون اصلی استقلال رأی ندارند؛ بنابراین موضع حقوقدانان در این مسئله چنین است: الف) مخالفت برخی حقوقدانان با شمول اصل ۱۶۷ ق.ا. نسبت به دعاوی کیفری، نه به جهت مخالفت با فقه و حقوق اسلام، بلکه به این دلیل است که از روح قانون اساسی چنین استنباط می شود که در صدد مدوّن نمودن احکام شرع از طریق قوه مقننه تحت نظارت ولی امر (به عنوان هماهنگ کننده قوای سه گانه) بوده است، نه اعطای اختیار قانون گذاری به قضاتی که بسیاری از آنان فاقد شرایط قضا به معنای اسلامی آن هستند. ب) صدور احکام متعارض و حدوث تشّتت آرای قضایی مشمول اصل ۱۶۷ نسبت به دعاوی کیفری با توجه به اختلاف نظر فقها در فتوا برخلاف مقتضای حاکمیت قانون اساسی و مصلحت نظام است.

۱- اصل قانونی بودن جرایم و مجازات ها

اصل «قانونی بودن مجازات» در اصول حقوقی و اصل «قبح عقاب بلا بیان» در شریعت اسلامی، از جمله اصولی هستند

که در سیاست جنایی کشور ما مورد توجه قرار گرفته اند. از طرف دیگر، طبق قانون اساسی؛ از جمله اصل ۴، در دعاوی مدنی، فرض بر مطابقت کلیه مقررات و قوانین مدنی با موازین اسلامی است؛ ولی با این وجود در موارد خلأ قانونی، قاضی در دعاوی مدنی موظف به عمل به اصل ۱۶۷ می باشد. به بیان دیگر، اگر صرف فرض قانون گذار مبنی بر تطبیق مقررات جزایی با متون فقه جزایی، موجب عدم جواز رجوع قاضی کیفری به اصل ۱۶۷ باشد، در دعاوی مدنی هم با توجه به وجود این فرض، باید قاضی از رجوع به اصل ۱۶۷ منع گردد؛ چون از این جهت با هم فرقی ندارند (هاشمی، کوشا، ۱۳۸۹: ۵۴).

در مورد اصل قانونی بودن جرایم و مجازات ها، حقوقدانان به تفصیل بحث نموده اند. اصول مختلف قانون اساسی ایران با تأکید بر کلمه «قانون» پذیرش و حاکمیت آن در حقوق موضوعه را حتمی می نمایند، لیکن اصل ۱۶۷ ق.ا. که مقرر می دارد: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوی را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوی و صدور حکم امتناع ورزد»، موجب اختلاف و طرح نظرات متفاوت و گاهی مغایر حقوقدانان در خصوص تفسیر این اصل و سعی در تجمیع آن با اصل قانونی بودن جرایم و مجازات ها شده است؛ به نحوی که بعضی آن را منحصر به مسائل حقوقی و ذکر کلمه دعاوی در آن اصل را مؤید ادعایشان دانسته اند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران فقط به اصل قانونی بودن جرم (اصل ۳۷) و اصل قانونی بودن استحقاق مجازات (اصل ۳۶) اشاره شده است (کلانتری، ۱۳۷۵: ۹۳). در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ از مجازات‌های حدی تنها به دوازده مورد اشاره شده و البته به موجب ماده ۲۲۰ ق.م.ا. در مورد سایر حدود به منابع و فتاوی معتبر ارجاع داده شده است و برای بررسی حدودی که مشمول ماده ۲۲۰ ق.م.ا. می‌شود، باید به منابع فقهی مراجعه نمود (صادقی، ۱۳۹۴: ۱۲)؛ بنابراین نمی‌توان گفت ماده ۲۲۰ خلاف اصل قانونی بودن جرم و مجازات است؛ زیرا صراحتاً اعلام شده در «قانون» و باید توجه داشت که اصل قانونی بودن، تنها یک «اصل» و به منظور رفع شک و تردید است، اما ام‌القوانین محسوب نمی‌گردد و تنها کافی است که رأی یا قانونی بالاتر از آن قرار بگیرند. ماده ۲۲۰ در تقابل نظرات فقهای قم و تهران و در واقع تقابل نظرات فقه و حقوق بشر به نگارش درآمده است. فقهای قم، ارتداد را نیز در این ماده ذکر نموده بودند؛ اما در تهران دفاع کردند که مشکل نقض حقوق بشر پیش خواهد آمد و برای حل اختلاف، ماده ۲۲۰ فعلی، به نگارش درآمد. نکته مهم اینکه ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲)، فقط در خصوص حدود است و در قصاص و دیات و تعزیرات اصل قانونی بودن حاکم است. پس در این موارد باید سراغ فتاوی معتبر رفت (دهقان، ۱۳۹۶: ۱۰۱).

برخی اصولی؛ مانند اصل برائت را مخصص اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها دانسته‌اند، لیکن استدلالی که

در توجیه نظرات خود نموده‌اند کافی به نظر نرسیده و با ایراداتی مواجه است؛ بالأخص که با تصویب مواد ۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و ۲۱۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، بعضی تفاسیر به بن‌بست رسیده و موضوعیت خود را از دست داده است؛ چراکه به موجب این مواد، قضات مکلف به رسیدگی به دعاوی و شکایات موافق قوانین و اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی شدند. با وجود این قوانین، دامنه شمول اصل ۱۶۷ ق.ا. به قوانین کیفری حتمی و اجتناب‌ناپذیر بوده و جای هیچ‌گونه تفسیر و تحلیل باقی نمی‌گذارد. لیکن قدر مسلم آن است که استناد قاضی به منابع اسلامی و فتاوی معتبر به معنای جرم‌انگاری و خلق عناوین مجرمانه نیست، بلکه در مواردی که عنوان مجرمانه بر اساس مقررات مدون مشخص و عمل ارتكابی مطابق با آن است، قاضی می‌تواند در موارد اجمال یا ابهام در شرایط، جزئیات و حدود و ثغور آن از منابع و فتاوی معتبر استمداد نماید؛ البته آیین‌نامه دادرسی و دادگاه‌های ویژه روحانیت که بر اساس آن، در صورت عدم تعیین مجازات از ناحیه شرع و قانون برای عملی، حاکم مستقلاً و بر اساس نظر خود مبادرت به صدور رأی می‌نماید، جای هرگونه تفسیر را گرفته و در آن به صراحت به اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها تعدی شده است و به نظر می‌رسد؛ قانون‌گذار ما ضمن پذیرش اصل موصوف، متأثر از شرع، نوعی رویکرد به فقهی بودن جرایم و مجازات‌ها داشته است. این دوگانگی

و تشتت موضوع لازم است با اصلاح و بازنگری قوانین رفع شود (هادی، ۱۳۹۲: ۱۳). اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه مشورتی شماره ۲۵۳۰/۷ - ۷۲/۴/۷ که عنوان داشته: «با سکوت قانون، قاضی مکلف به صدور رأی بر برائت است، هر چند عمل مذکور در شرع حرام باشد»، با اعلام موضع خود، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها را مورد اذعان و تأکید قرار داده است.

۲- اصل قاعده قبح عقاب بلایان

قاعده قبح عقاب بلایان یکی از قواعد بسیار مهم در فقه جزایی به شمار می‌آید. اکثر فقها در کتب فقهی خود به این قاعده پرداخته، شرایط و آثار آن را بیان نموده‌اند. تعبیر حقوقی این قاعده همان اصل قانونی بودن جرم و مجازات است که در حقوق عرفی و جزایی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین اصول حقوقی به شمار می‌آید. قانون‌گذار اسلامی ما در سال ۱۳۹۲ با توجه به اصل ۴ ق.ا. به طریقی کاملاً حقوقی این اصل را در ماده ۲ ق.م.ا. بیان کرده است. طبق قاعده مذکور هیچ‌کس مجرم نیست مگر اینکه قبل از آن قانونی توسط مراجع صالح وضع و تصویب شده باشد (لرکجوری، عباسی، ۱۳۹۸: ۵)؛ بنابراین لازم است قبل از صدور حکم، قانون وضع شده باشد تا قاضی با استناد به قانون، حکم صادر کند.

۳- مفهوم فتاوی معتبر

ماده ۲۲۰ ق.م.ا. مقرر می‌دارد: «در مورد حدودی که در این قانون ذکر نشده است، برابر اصل ۱۶۷ ق.ا. عمل می‌شود» در واقع، بر اساس اصل ۱۶۷ ق.ا.، برای قاضی، همچنان اختیار جرم‌انگاری برخی افعال محفوظ نکه داشته شد

که لازمه آن ارجاع به فتاوی معتبر است. در اینکه فتاوی معتبر به چه فتاوی اطلاق می گردد، چند نظر مطرح شده است:

۱. نظر مشهور فقهای امامیه؛
۲. نظر مشهور فقهای امامیه معاصر؛
۳. نظر مشهور فقهای متأخر؛
۴. نظر مجتهدی که قاضی از او تقلید می نماید؛
۵. نظر مجتهدی که متهم از او تقلید می نماید؛
۶. نظر ولی فقیه.

بنابراین وقتی فرد می گوید من از این مجتهد تقلید می کردم و از نظر او ارتداد جرم نیست، پس نمی توان گفت؛ چرا از او تقلید می کرده است (دهقان، ۱۳۹۶: ۱۰۲)؛ اما اینکه قاضی در استناد به فتاوی معتبر، باید به کدام یک از نظرات فوق استناد کند و اینکه در صورت تعارض نظرات، کدام نظر ارجحیت دارد، جای سؤال دارد.

۳-۱- نمونه هایی از استناد به فقه در رویه قضایی

در زمینه استناد به فتاوی نمونه زیادی از آرای دادگاه ها وجود دارد یک نمونه در زمینه جرایم علیه تمامیت جسمانی مستوجب قصاص توأم با پرداخت فاضل دیه بود که ولی دم یا مجنی علیه تقاضای قصاص می کرد؛ اما توانایی پرداخت فاضل دیه را نداشت، در این حالت دادگاه نه می توانست به قصاص رأی دهد و نه به دیه؛^(۱) چون پرداخت دیه منوط به مصالحه و رضایت شاکی بود. در چنین وضعیتی دادگاه به فتوا استناد کرد. در نمونه دیگر مدعی قسامه (ولی دم یا مجنی علیه) به دلیل نداشتن ۵۰ حالف (طبق قانون سال ۸۰ به بعد)

و یا به دلیل عدم آمادگی اقربای نسبی ذکورش برای ادای سوگند اقامه قسامه نمی کرد؛ که در این پرونده نیز به فتوا استناد شد. در برخی موارد هیئت عمومی دیوان بر اساس فتاوی امام رأی دادگاه کیفری یک (یا کیفری استان) را که در آنها مدافع از حد دفاع تجاوز کرده بوده و باید دیه پرداخت می کرد، اما دادگاه به قصاص حکم داده بود، نقض می کرد و به دادگاه دیگری ارجاع می داد؛ یعنی باز هم در موارد سکوت از منابع فقهی استفاده می شد.



ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی مقرر می دارد: «قضات دادگاه ها موظف اند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی را صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه، کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم، امتناع ورزند و الا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد».



در نظر مشورتی ۲۰۲۴/۹۹/۷ مورخ ۱۴۰۰/۱/۲۴ اداره کل حقوقی قوه قضاییه، در جواب استعلام، اداره کل حقوقی نظر داد: «نظر به اینکه در ماده ۵۵۴ قانون مجازات اسلامی

مصوب ۱۳۹۲ تساوای دیه مسلمان و غیرمسلمان صرفاً ناظر به غیرمسلمان موضوع اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است و نص خاصی در خصوص غیرمسلمانان دیگر وجود ندارد، به نظر می رسد با توجه به اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی در خصوص دیه غیرمسلمانان دیگر باید با توجه به منابع معتبر فقهی حکم قضیه را تعیین و بر آن اساس اتخاذ تصمیم کند. در نظریه مشورتی شماره ۱۶۹۳/۷/۹۵-۷/۱۹/۱۳۹۵ اداره کل حقوقی قوه قضاییه، مطابق فتاوی حضرت امام (ره) در مسئله ۱۶ ص ۴۱۳ جلد ۲ تحریرالوسیله در حد زنا «القول فی الموجب»، جرم موضوع استعلام، تعزیر منصوص شرعی محسوب نمی شود».

همان طور که مشاهده می شود در آرای وحدت رویه و نظریات مشورتی نیز به فتاوی استناد شده است و اختلافات در آرا از این طریق حل شده است.

۴- لزوم استناد آرای قضایی به قوانین

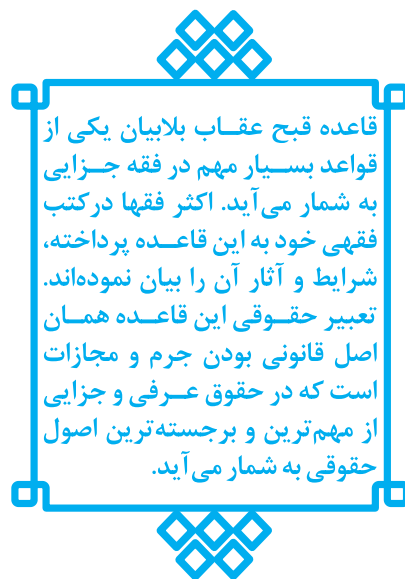
قاضی در نظام قضایی کنونی و طبق قانون اساسی، موظف است احکام و آرای قضایی را طبق قانون و به استناد آن صادر کند و اگر حکم دعاوی مطروحه را در قوانین مدون نیافت، حتی در صورتی که مجتهد باشد هم نمی تواند به فتاوی خود حکم قضیه را صادر کند. قانون اساسی، حتی در صورت نیافتن حکم دعا در قوانین مدونه، به قاضی این حق را نداده است که در صورت مجتهد بودن، به فتاوی خود عمل کند. هر چند در مواردی که قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند،

به او این حق داده شده که از رسیدگی به دعوای مطروحه در آن مورد امتناع ورزد تا پرونده جهت رسیدگی به شعبه دیگر دادگاه ارجاع شود (موحّدی محب، ۱۳۸۸: ۱۳۵).

بر این اساس، ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مقرر می‌دارد: «قضات دادگاه‌ها موظفانند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی را صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه، کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم، امتناع ورزند و الا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد» و مطابق تبصره ماده مرقوم: «چنانچه قاضی، مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند، پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد» (موحدی محب، پیشین: ۱۳۶).

در واقع، این ماده و به خصوص تبصره آن، جلوی صدور رأی قضایی بر طبق فتوای قاضی مجتهد را می‌گیرد و قاضی نمی‌تواند در فرضی که قانون را با عنایت به فتوای خود، خلاف شرع یافت، بر طبق نظر اجتهادی و فتوای خود مبادرت به صدور رأی کند؛ بلکه تنها این حق به او داده شده که از رسیدگی خودداری کند تا شعبه دیگر دادگاه به آن دعوا رسیدگی کرده و برابر

قانون، حکم قضیه را صادر کند و در فرض فقدان حکم قضیه در قوانین نیز تنها می‌تواند به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، مراجعه نموده، به استناد آن حکم را صادر کند.



۵- تعارض اصل ۱۶۷ ق.ا. با اصل قانونی بودن مجازات‌ها

چگونگی اعمال اصل ۱۶۷ ق.ا. و استناد به منابع و فتاوی معتبر، یکی از چالش‌های جدی در نظام قضایی ایران است که مسئله‌ای حقوقی نبوده، بلکه از سنخ مباحث فلسفه حقوق است. بررسی رویه قضایی ایران نشان دهنده چالش‌های گوناگون از این سنخ است که برای نمونه می‌توان به رأی معروف هموفیلی‌ها اشاره کرد؛ بنابراین اهمیت مسائل فلسفه حقوق صرفاً به لحاظ تئوری و نظریه‌پردازی نباید تبیین گردد، بلکه به لحاظ اجرایی و عملی نیز می‌تواند به حل چالش‌های موجود و آینده کمک کند. توضیح مطلب اینک؛ اصل ۱۶۶ ق.ا. می‌گوید: «احکام دادگاه باید مستدل و مستند به مواد قانون و

اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است» (محمد پور، ۱۳۸۹: ۲۷). از طرفی، استعمال الفاظی؛ چون «مستدل» یا «اصولی» یا استناد به منابع معتبر اسلامی یا اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، موهم این معناست که قاضی در موارد سکوت قانون می‌تواند در کبرای حکم نیز نظریه‌پردازی نموده، اقدام به جعل قانون کند و بعد مورد دعوا را بر آن تطبیق دهد؛ اما از طرف دیگر توجه به عبارت مستند به مواد قانون و موضوع اصل ۱۶۷ که مسئله فقدان حکم است و اینکه حکم را باید در قوانین جستجو کرد و در صورت فقدان قانون مصوب یا سکوت آن، فتاوی معتبر نازل منزله قانون است، نشان می‌دهد که هدف از وضع این دو اصل قانون اساسی توضیح این نکته بوده است که قاضی باید مورد دعوا را بر قانون مرتبط تطبیق دهد و در صورتی که قانونی نبود، آن را بر یک فتاوی معتبر که نازل منزله قانون شده است، تطبیق دهد. همان‌طور که اصول حقوقی قابل استناد و مورد اشاره در ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی نیز به همین شکل قابل تفسیر به نظر می‌رسد. تبصره ذیل ماده ۳ ق.آ.د.م. نیز همین معنا را تقویت می‌کند؛ زیرا این تبصره نشان می‌دهد که قاضی نباید در برابر قانون در مقام نظریه‌پردازی و وضع قاعده باشد (شمس، ۱۳۸۵: ۱۰۶/۲).

روشن است که این ماده در مقام منع مجتهد از نظریه پردازی نیست؛ بلکه در مقام الزام او به رعایت قانون در مقام قضاوت است و این نشان می‌دهد که قانون‌گذار با توجه به مصلحت رعایت اصل تساوی میان افراد سعی کرده تا

کبرای دادرسی همواره اصل ثابتی باشد که دادرس صرفاً آن را بر موارد مختلف تطبیق می‌دهد. این در حالی است که قضات در موارد متعدد از خلأ قانون اقدام به نظریه‌پردازی و وضع عملی قانون می‌نمایند. نظریه‌پردازی متضمن جعل قانون در این موارد منجر به دو ایراد اساسی خواهد شد: اولاً، نقض این اصل حقوق اساسی ایران است که قانون‌گذاری صرفاً توسط مجلس شورای اسلامی باید انجام شود (محمد پور، ۱۳۸۹: ۲۶)؛ ثانیاً، اعمال قانون نسبت به گذشته است (عطف به ما سبق شدن قانون)؛ و این خود متضمن نقض قاعده قبح عقاب بلایان است. مسئله فقدان قانون همان چیزی است که در فلسفه حقوق از آن به پرونده دشوار تعبیر می‌کنند. پرونده دشوار، دعوایی است که در رابطه با موضوع آن هیچ قانون یا رویه‌ای (در نظام‌های کامن لو) یافت نشود که بر اساس آن بتوان رأی مقتضی را صادر نمود.

۶- محدوده استناد قاضی به منابع فقهی

در زمینه اعمال اصل ۱۶۷ چهار دیدگاه مطرح است که هر کدام اعمال این ماده را محدود به دایره مشخصی می‌نمایند: (۱) بر مبنای دیدگاه اول، اصل ۱۶۷ مطلقاً ناظر به دعوای کیفری نیست و با طرح این نظریه، تعارض آن را با اصل ۳۶ از اساس حل نموده‌اند؛

(۲) طبق دیدگاه دوم، اصل ۱۶۷ شامل دعوای کیفری نیز می‌گردد، ولی فقط نسبت به قوانین شکلی و نه ماهوی؛

(۳) بر اساس نظریه سوم، اصل مزبور فقط مربوط به تشخیص موضوعات کیفری است و نه تعیین جرم و مجازات؛

(۴) بر پایه نظریه چهارم، اصل ۱۶۷ شامل مطلق دعوای کیفری است (هاشمی، کوشا، ۱۳۸۸: ۴).

رویه قضایی (در معنای عام خود)، از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، از اصل ۱۶۷ ق.ا. برداشتی عام داشته، آن را شامل حقوق کیفری و خصوصی دانسته و آرای فراوانی نیز در این رابطه صادر نموده است. استفتائات مکرر قضات دادگاه‌های بدوی یا دیوان عالی کشور از مراجع تقلید، در امور کیفری و مراجعه به کتب معتبر فقهی و اخذ قول مشهور فقها، مؤید آن است که قضات کیفری، اصل فوق را به نحو یکسان شامل امور کیفری و حقوقی می‌دانند. در این رابطه می‌توان به آرای صادره در زمینه موضوعاتی؛ مانند اشتباه در قتل، ارتداد، معاونت در جرایم حدی، معاونت در قتل (تا قبل از تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰)، ممسک و ناظر در قتل، سرایت جنایت و موارد فراوان دیگر اشاره کرد که به رغم نبودن مستند قانونی، بر اساس نظرات فقهی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. باید توجه داشت موارد فوق منحصر به مرحله تعیین مجازات نبوده، بلکه حتی در تشخیص مجرمانه بودن عمل (جرم‌انگاری) نیز به اصل ۱۶۷ استناد شده است (قیاسی، حبیب زاده، ۱۳۸۰: ۳۵).

با توجه به مجموع استدلال‌ات گذشته، پاسخ سوم؛ یعنی تفصیل میان قوانین کیفری شکلی و ماهوی نیز روشن می‌شود. تفصیل اخیر علاوه بر اینکه هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد و با ظاهر اصل ۱۶۷ ناسازگاری دارد،

دچار این مشکل است که اصولاً منابع و فتاوی معتبر کمتر به مسائل شکلی پرداخته‌اند و وضع چنین اصلی به خاطر مسائل شکلی کیفری احتمالی بسیار دور از ذهن است. نتیجه استدلال‌های حقوق‌دانان را می‌توان بدین شرح خلاصه کرد که برخی از آنان میان حقوق کیفری و حقوق خصوصی قائل به تفصیل شده، اصل ۱۶۷ را مختص به امور حقوقی دانسته‌اند و برخی دیگر با قبول شمول اصل ۱۶۷ نسبت به امور کیفری، میان مسائل مربوط به جرم‌انگاری و مسائل مربوط به تعیین مجازات قائل به تفصیل شده‌اند و بالاخره برخی نیز میان حقوق کیفری شکلی و ماهوی قائل به تفصیل شده‌اند (هاشمی، کوشا، پیشین: ۸).

۷- اشکالات اصل ۱۶۷ قانون اساسی

الف) در اصل ۱۶۷ ق.ا. به «منابع معتبر» اشاره شده است. دو برداشت از معنای منابع معتبر می‌توان ارائه نمود. اول اینکه مراد از «منابع معتبر»، منابع استنباط احکام؛ یعنی ادله اربعه (کتاب- سنت- عقل- اجماع) است؛ با این استدلال که در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ابتدا تنها مراجعه به منابع معتبر پیشنهاد شده بود، سپس یکی از نمایندگان پیشنهاد می‌کند؛ از آنجا که ممکن است قضات مجتهد نبوده و مقلد باشند، فتاوی معتبر نیز اضافه شود؛ بنابراین «فتاوی» برای قضات مقلد و «منابع» برای قضات مجتهد است و طبیعی است؛ شأن مجتهد استنباط احکام از ادله اربعه است. احتمال دوم آنکه مراد از منابع معتبر، کتب فقهی؛ مانند مسالک و جواهر و شرایع است؛

بنابراین برداشت، اصل ۱۶۷ از این حیث دارای اجمال است و مجمل هم حجت نیست؛ اگرچه احتمال اول به واقع نزدیک‌تر است.

ب) در مورد مخالفت روش اتخاذی در اصل ۱۶۷ ق.ا. با اصل قانونی بودن جرم و مجازات و قاعده قبح عقاب بلابیان که ریشه اصل مذکور است، باید توجه داشت که اصل ۱۶۷ چهار صورت مختلف را در بر می‌گیرد. تعیین جرم بر اساس منابع معتبر، تعیین مجازات بر اساس منابع معتبر و تعیین مجازات بر اساس فتاوی معتبر. مسلماً تعیین جرم (جرم انگاری) بر اساس فتاوی معتبر در جرایم مستحدث تا قبل از اعلام فتوا، مخالف با قاعده قبح عقاب بلابیان است؛ اما در مورد تعیین جرم و مجازات بر اساس منابع معتبر، اگر مراد از منابع معتبر را ادله اربعه بدانیم، باز با فتوا روبرو هستیم، اما نه با فتاوی مراجع تقلید، بلکه با فتاوی قاضی مجتهد و مشکل سابق به طریق اولی وجود دارد؛ زیرا فتاوی مراجع تا حدودی در

برآمد

دسترس مردم قرار می‌گیرد، اما فتاوی قاضی چنین نیست (قیاسی و حبیب زاده، ۱۳۸۰: ۳۸).

ج) یکی دیگر از مشکلات اعمال اصل ۱۶۷ این است که استفتائات قضایی به مرور زمان حجم عظیمی را تشکیل خواهد داد که پهلوی به پهلوی قوانین موضوعه خواهد زد. از آنجا که استفتائات مستقیماً توسط قضات و از شهرستان‌های مختلف صورت می‌گیرد، بسیاری از آنها از وجود استفتای مشابه و گاه مخالف که در شهرهای دیگر حتی در شعبه‌های همان شهر وجود دارد، بی‌اطلاع هستند.

د) با توجه به آرای مختلف فقهی، مسلماً احکام متضادی بر اساس اصل ۱۶۷ صادر خواهد شد. در چنین وضعی، آیا دیوان عالی کشور حق نقض رأی و یا صدور رأی وحدت رویه را دارد؟ بر اساس اصل ۱۶۱، دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم، ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسئولیت‌هایی که طبق قانون به آن محول می‌شود،

اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قاضی را در همه حال ملزم به رسیدگی و صدور حکم بر اساس قوانین مدون نموده و در حالات اجمال، ابهام، تعارض و سکوت قانون، او را به منابع شرعی ارجاع داده است. از آنجا که منابع شرعی از حیث شکلی فاقد ویژگی‌های قانون مدون است، به نظر می‌رسد اصل ۱۶۷ با توجه به سایر اصول قانون اساسی و نیز اصول حاکم بر حقوق کیفری؛ همچون اصل قانونی بودن جرم و مجازات و قاعده عطف به ماسبق نشدن قانون، مختص مسائل حقوقی باشد. برخی هم با قبول شمول اصل مذکور نسبت به امور کیفری، آن را شامل مرحله جرم‌انگاری ندانسته، فقط مختص به مرحله تعیین مجازات می‌دانند.

ظاهراً اصل ۱۶۷ ق.ا. از دیدگاه تصویب‌کنندگان آن عام بوده، اختصاص به امور حقوقی نداشته، موضوعات حقوق کیفری را نیز در بر می‌گیرد. در اصطلاح علم اصول، رابطه اصل ۱۶۷ با دو اصل ۳۶ و ۱۶۹، رابطه حاکم و محکوم بوده، تعارضی میان آنها وجود ندارد، بلکه قانون‌گذار در اصل ۱۶۷ در حالات خاصی؛ همچون اجمال، تعارض، سکوت و نقص قانون مدون، منابع و فتاوی معتبر را در شمار منابع حقوقی قرار داده و به توسعه مصادیق قانون دست زده است.

به نظر می‌رسد در صورتی که اجمال اصل ۱۶۷ مرتفع گردد، به تبع آن مخالفت با اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها نیز منتفی می‌شود و در این فرض، دیگر تعارضی با دو اصل ۳۶ و ۱۶۹ ق.ا. نخواهد داشت. در غیر این صورت، اصل ۱۶۷

نمی‌تواند عدم اجمال یا تعارض خود را مفروض بداند؛ زیرا در میان اصول قانون اساسی فقط اصل چهارم است که حکومت مطلق بر سایر اصول دارد، آن هم با ضمانت اجرای خاص خود، ولی دیگر اصول از اعتبار نسبی برخوردارند. بر اساس همین تفسیر از اصل ۱۶۷ و جمع آن با دیگر اصول قانون اساسی، عطف به ماسبق کردن فتوای قاضی مجتهد یا مراجع تقلید در خصوص مسائل مستحدث در مقام تقنین (جرم‌انگاری) جایز نیست. اصل ۱۶۷ در مقام اجرا با مشکلات عدیده‌ای روبروست که از آن جمله است: مجمل بودن معنای منابع معتبر، مبهم بودن ملاک اعتبار در منابع و فتاوی، نابسامانی در امر استفتائات قضایی، حجم عظیم فتاوی معتبر، تعارض منابع و فتاوی با یکدیگر و فقدان یک مجرای قانونی جهت اعلام فتاوی مذکور به مردم و دست‌اندرکاران امر قضایی و بالأخره نقش نظارتی دیوان عالی کشور در تشخیص نظر و فتوای معتبر؛ اما در عین حال، حذف اصل مذکور نیز صحیح نیست؛ زیرا در تشخیص موضوعات و مصادیق می‌تواند، راهگشای محاکم باشد، ولی باید با دسته‌بندی و در چارچوب قرارداد فتاوی که قابل استناد در قوانین هستند، از ابهامات موجود در به‌کارگیری اصل ۱۶۷ کاست. در واقع باید مشخص شود منظور از فتاوی معتبر چیست، با اتخاذ تدابیر اصولی تا آنجا که مقدور است ابهامات ناشی از به‌کارگیری این اصل را تقلیل داد و در عمل رویه‌ای اتخاذ کرد که قضات در تشخیص احکام کیفری به استناد آن جرم‌انگاری نکنند.

همان‌طور که اشاره شد در استناد به منابع معتبر اسلامی بین قضات دادگاه‌ها اختلاف نظر وجود دارد؛ اولین محور اختلاف در این خصوص، به قلمرو شمول اجرایی آن باز می‌گردد که از نظر اکثریت، استناد تنها در امور کیفری است. محور دیگر مناقشات نظری، به کیفیت مراجعه به منابع اسلامی و فتاوی معتبر فقهی بازمی‌گردد؛ گروهی با تفکیک قضات به مجتهد و غیر مجتهد، رجوع به منابع معتبر را در صلاحیت قضات مجتهد و مراجعه به فتاوی معتبر را در صلاحیت قضات غیر مجتهد برداشت نموده‌اند و سومین محور مورد بحث اصل ۱۶۷ قانون اساسی این است که فتاوی معتبر قید شده در نص با چه معیارهایی باید توسط قضات شناسایی شده و ملاک صدور آرای قضایی ایشان قرار گیرد؟ مراجعه به رویه قضایی نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از قضات، نظرات امام خمینی (ره) و فتاوی مندرج در تحریر الوسيله را مبنای صدور آرای خود قرارداند و در مواردی نیز قضات به سراغ فتاوی غیر مشهور رفتند.

راه حل پیشنهادی جهت حل مشکل گستردگی و نامشخص بودن فتاوی معتبر آن است که حتی‌الامکان تمامی جرایم منصوص شرعی در قانون مدون به صورتی که آحاد جامعه بتوانند نسبت به آنها علم پیدا کنند، آورده شود تا مشکل مزبور برطرف گردد. در مورد جرایم مستحدث یا جرایم مستوجب مجازات‌های بازدارنده نیز احکام صادره جمع‌آوری و در اسرع وقت شکل قانونی به خود بگیرد و تا قبل از تدوین نیز حداقل در روزنامه رسمی درج شود و از کاربرد فتاوی جدید در دعاوی قبل از صدور آن، در مقام جرم‌انگاری خودداری شود. به هر حال مورد فوق نشان می‌دهد لازم است هر چه سریع‌تر «منابع معتبر اسلامی» و «فتاوی معتبر» توسط شورای محترم نگهبان به عنوان مرجع تفسیرکننده اصول قانون اساسی تبیین شود تا در مواردی که میان فقها اختلاف عقیده است، قاضی بتواند حکم مناسب صادر نماید و از هرج و مرج جلوگیری شود.

پی‌نوشت

۱- البته قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در مورد فاضل دیه و پرداخت آن تمهیداتی اندیشیده است (مواد ۳۶۰ و ۴۸۰).

فهرست منابع

- ۱- احمدی پور، مسعود؛ لرجوری، عاطفه، بررسی تطبیقی اصل قانونی بودن جرم و مجازات در قانون جدید با قاعده قبح عقاب بلابیان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، ۱۳۹۴
- ۲- دهقان، مجید، بررسی اصل حداقل بودن جرم در قانون اساسی، فصلنامه مطالعات علوم اجتماعی، دوره ۳، شماره ۱، ۱۳۹۶
- ۳- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی - دوره بنیادین، انتشارات دراک، ۱۳۸۵
- ۴- صادقی، علی، بررسی فقهی حدود مشمول ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی، دوفصلنامه فقه و اجتهاد، دوره ۲، شماره ۳، ۱۳۹۴

۵- قیاسی، جلال‌الدین؛ حبیب زاده، محمدجعفر، حدود اختیارات قاضی در مراجعه به منابع فقهی در امور کیفری، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شماره ۳۳، ۱۳۸۰

۶- لرجوری، عاطفه؛ عباسی مصطفی، دادرسی منصفانه در پرتو حقوق کیفری، کنفرانس ملی حقوق در چشم انداز ۱۴۰۴، ۱۳۹۸

۷- محمد پور، اسکندر، تحلیل قضایی از قوانین جزایی (سلسله مباحث مشورتی قضات دادگاه‌های کیفری تهران)، جلد ۱، ۱۳۸۹

۸- موحدی محب، مهدی، اجتهاد قاضی در نظام قضایی ایران، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی سال ۱ شماره ۱، ۱۳۸۸

۹- هاشمی، سید حسین؛ کوشا، جعفر، بررسی تعارض اصل ۱۶۷ قانون اساسی با اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، فصلنامه نامه مفید، شماره ۲۶، ۱۳۸۰

جستاری در ماهیت نظام مجازات‌ها در حوزه حقوق جزا و جرم‌شناسی اسلامی



دکتر سید محمد رضا موسوی فرد، استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی
پیمان منصوری، دانشجوی دکترای تخصصی حقوق کیفری و جرم‌شناسی
حسین نوروزیان، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی
امیر سالار دریایی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

تنوع و گوناگونی پاسخ‌های کیفری، بخشی از تنوعات معنادار و حکمت‌آمیز سیاست جنایی در اسلام می‌باشد. از جمله نموده‌ها و نمادهای این حکمت تشریعی جزایی، تشریع کیفرهای ثابت و معین (حدود) و مجازات‌های نامعین و انعطاف‌پذیر (تعزیرات) می‌باشد. برداشت صحیح از ادله شرعی و منطبق با اهداف دین اسلام و فلسفه مجازات‌ها در سیاست کیفری اسلام اقتضا دارد که حدود و تعزیرات به عنوان دو نوع پاسخ کیفری به دو دسته جرایم؛ یکی معین و قطعی که در مقابل جرایم مهم و غیر قابل اغماض اعمال می‌گردد و دیگری نامعین و غیر قطعی که حدود تعیین و میزان آن بسته به اختیار قاضی است؛ تبیین شود. لکن وجود اختلاف شدید آراء فقهی راجع به جوانب کیفرهای مختلف حدود و خاصه تعزیرات، نشان دهنده ناشناختگی ماهیت واقعی کیفر در فقه و حقوق ایران می‌باشد. این ناشناختگی فقهی موجب آن شده است که در سیاست جنایی تقنینی و نیز قضایی، در جمهوری اسلامی ایران، نتایج مثبت مورد انتظار از این تنوع ابزارهای جزایی کمتر به دست آید و تفاوت‌هایی در این دو پاسخ کیفری به وجود آید. در این راستا نگارنده با استفاده از روش توصیفی تحلیلی به تبیین جایگاه کیفر در فقه و حقوق جزای ایران می‌پردازد.

واژگان کلیدی: کیفر، حدود، تعزیرات، سیاست جنایی، فقه و حقوق ایران

درآمد

کیفر ابزار سنتی جوامع بشری در زمینه پاسخ‌دهی به بزه‌کاران است که با کارکردها و اشکال متعدد به دنبال اصلاح مجرمین و ارباب آنان و دیگران بوده است. ضرورت کیفر پس از شکل‌گیری دولت‌ها و پس از گذر از واکنش‌های انتقام‌جویانه و خصوصی، کم‌کم سازمان و انسجام گرفته و مجازات‌ها به اشکال گوناگون اعمال شده است. مجازات و جرم دو زوج جدایی‌ناپذیرند. پیوند ضمانت اجرای کیفری با جرم پیوندی تاریخی و قانونی می‌باشد. ضمانت اجرای کیفری یک زبان و وسیله ارتباطی است و حامل پیام تهدید، یادآور اصول اولیه عدالت، حامل حق و تأکید‌کننده بر ارزش‌های جامعه می‌باشد؛ زیرا عدالت کیفری مانند سایر عدالت‌ها شاخص‌ترین و رؤیت‌پذیرترین عدالت‌هاست و شامل ابزار قهرآمیز می‌باشد. مجازات از ملاحظات اجتماعی دور نیست و کیفر نمودی از حاکمیت ملی است. مجازات و کیفر نمودن بزه‌کاران در طول ادوار و قرون مختلف تاریخ متفاوت و هدف‌های متفاوتی را در برداشته است؛ بنابراین شیوه‌های پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه نیز ارتباط تنگاتنگی با اهداف مجازات‌ها داشته است؛ به طوری که امروزه سیاست جنایی دولت‌ها نیز با توجه به همین اهداف شکل‌گیری و ساماندهی می‌گردد. به منظور تعیین شکل واکنش اجتماعی مناسب در مقابل بزه‌کار و در هر مورد ملموس، در محدوده‌های بسیار وسیعی که قانون برای او مشخص می‌نماید، ضروری است قاضی رسیدگی‌کننده کیفیات و روش‌های موجود برای اجرای مجازات‌ها یا اقدامات تأمینی را بشناسد

تا بتواند کیفر یا اقدام تأمینی را با توجه به شناختی که از شخصیت بزه‌کار دارد، انتخاب کند تا به وی اجازه دهد، در بهترین شرایط به سازگار سازی مجدد اجتماعی دست یابد. اصولاً کیفرها با توجه به نسبت موجود بین آنها یا به عبارتی دیگر بر حسب درجه به مجازات‌های اصلی، مجازات‌های تکمیلی (تتمیمی) که خود به دو نوع کیفر تکمیلی اجباری و تکمیلی اختیاری می‌باشد و همچنین کیفرهای تبعی منقسم می‌گردند. بر این اساس می‌توان مجازات‌ها را به کیفرهای محدودکننده آزادی، کیفرهای سالب آزادی، کیفرهای بدنی، کیفرهای مالی، کیفرهای محدودکننده فعالیت‌های حرفه‌ای، کیفرهای محدودکننده اعمال برخی از حقوق و کیفرهای لطمه‌زننده به شهرت تقسیم نمود. برای اینکه یک «سیاست کیفری» هم‌زمان، کارآمد، عادلانه و انسانی باشد، لازم است در پیش‌بینی و اجرای ضمانت اجرای کیفری، متناسب با تنوع جرایم، گوناگونی مجرمان و تفاوت شرایط ارتکاب بزه، از انواع و مقادیر مختلف مجازات‌ها بهره جویید. در سیاست کیفری اسلام، با تشریع کیفرهای ثابت و معین (قصاص، دیات و حدود) و مجازات‌های نامعین و انعطاف‌پذیر (تعزیرات)، این تنوع کیفی و نوسان کمی به خوبی دیده می‌شود. لکن وجود اختلاف شدید آرای فقهی راجع به جوانب مختلف حدود و خاصه تعزیرات نشان‌دهنده ناشناختگی ماهیت واقعی این دو نوع کیفر در فقه است. این «ناشناختگی» فقهی موجب آن شده است که در سیاست جنایی تقنینی و نیز قضایی در جمهوری اسلامی ایران، نتایج مثبت مورد انتظار از این تنوع ابزارهای

جزایی کمتر به دست آید.^(۱) درواقع تنوع و گوناگونی پاسخ‌های کیفری، بخشی از تنوعات معنادار و حکمت‌آمیز سیاست جنایی در اسلام و ایران است. از جمله نموده‌ها و نمادهای این حکمت تشریعی جزایی عبارت است از تشریع گونه‌های مجازات حدود، قصاص و تعزیرات. تعاریف حد و تعزیر در فقه و به تبع در قوانین موضوعه جمهوری اسلامی ایران و اختلاف اقوال و آرای فقهی راجع به قلمرو، انواع و احکام حدود و تعزیرات، مشکلات و محذورات متعددی در پی دارند. با توجه به موارد معنونه، نگارنده در پژوهش پیش رو در پی شناخت و تبیین جایگاه کیفر در نظام مجازات‌ها و حقوق ایران، همچنین شناخت خلأها و چالش‌های پیرامون ضمانت‌های اجرای کیفری با توجه به مقتضیات زمان و مکان و ارائه راهکارهایی در راستای مرتفع نمودن آن می‌باشد.

۱- مفهوم‌شناسی

جامعه برای تنظیم روابط اجتماعی میان مردم و حفظ اساسی‌ترین ارزش‌های حاکم بر آن ناچار است علیه بزهکاری و هنجارشکنی از خود واکنشی بایسته نشان دهد. بدیهی است واکنش مذکور باید به شکلی سامان‌یافته و با توجه به اهدافی خاص ابراز گردد. همین اندازه که بزه‌کار با رفتار خود از مرزهای قانون فراتر رفت و به نقض قواعد مقبول جامعه مبادرت کرد، عنصری قانونی در رفتار او انعکاس می‌یابد (اردبیلی، ۱۳۸۳: ۴۵/۱). با ذکر مقدمه فوق‌نگارنده در قسمت پیش رو سعی در بررسی مفهوم ضمانت اجرا، انواع کیفرها و همچنین اهداف آنان دارد تا زمینه را برای درک بهتر مفاهیم بخش‌های مابعد مقاله فراهم سازد.

۱-۱- مفهوم کیفر

ضمانت اجرای کیفری یک زبان و وسیله ارتباطی است و حامل پیام تهدید، یادآور اصول اولیه عدالت، حامل حق و تأکید کننده بر ارزش‌های جامعه می‌باشد؛ زیرا عدالت کیفری مانند سایر عدالت‌ها شاخص‌ترین و رؤیت‌پذیرترین عدالت‌هاست و شامل ابزار قهرآمیز می‌باشد. مجازات از ملاحظات اجتماعی دور نیست و کیفر نمودی از حاکمیت ملی است (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۱: ۶۸). واژه کیفر^(۳) از لحاظ لغوی عبارت است از پاداش نیک و بد، جزا و مجازات که در معنای عام کلمه بیشتر با واژه آخر مترادف می‌باشد. معانی دیگر واژه کیفر، انتقام، تأدیب، تقاص، تنبیه، جزا، عقوبت و مجازات می‌باشد (دهخدا، ۱۳۴۶: ۱۱۵/۵). کیفر یا مجازات به تحمیل عملی رنج‌آور بر شخصی دیگر گفته می‌شود که پیامد عمل آن شخص باشد. این واژه بیشتر به تنبیهات و جریمه‌هایی اشاره دارد که مقامات قضایی برای افرادی در نظر می‌گیرند که مقررات مهم جامعه را پایمال کرده‌اند؛ یعنی مرتکب جرم شده‌اند. از لحاظ حقوقی، مجازات عبارت از تنبیه و کیفری است که بر مرتکب جرم اعمال می‌شود و توأم با رنج و تعب است و همین رنج و تعب مشخصه حقیقی مجازات است. مجازات عبارت است از تدابیری که قاضی به علت ارتکاب جرم و به نشانه نفرت جامعه از عمل مجرمانه و مرتکب آن و برای شخصی که مقصر است، بر طبق قانون تعیین می‌کند و آسیب عبارت است از صدمه‌ای که متوجه حقی از حقوق مجرم؛ مثل حیات، آزادی، مال و حیثیت می‌شود (باهری، ۱۳۸۱: ۲۷۸).

۲-۱- مفهوم کیفرشناسی^(۴)

کیفرشناسی یا علم اجرای مجازات‌ها، دانش جدیدی است که سابق بر این دامنه‌اش محدودتر بوده و عنوان دیگری هم داشته است. عنوان سابق این علم همانا علم اداره زندان‌ها^(۵) بوده و چون این علم پس از انقلاب کبیر فرانسه به وجود آمده و صرفاً در مورد نحوه اجرای مجازات‌ها در محیط بسته زندان‌ها و چگونگی اداره کردن امور زندان‌های قدیم بحث کرده است، طبیعی است عنوانش نیز متناسب با محتویاتش بوده است (صلاحی، ۱۳۹۲: ۴۱). کیفرشناسی عبارت است از «مطالعه مجازات‌ها و چگونگی و نحوه اجرای آنها». پس کیفرشناسی علم کیفر و چگونگی اجرای آن است (آشوری، ۱۳۸۲: ۶۲). در تعریفی دیگر علم کیفرشناسی را می‌توان چنین بیان نمود: «کیفرشناسی یکی از رشته‌های جدید علوم جزایی است که درباره انواع مجازات‌ها و نحوه اعمال و اجرای آنها از طریق یافتن بهترین راه تطبیق مجازات‌ها با شخصیت مجرمین و بالاخره چگونگی اداره زندان‌ها و اصلاح و تربیت محکومین، بحث می‌نماید» (صلاحی، پیشین: ۴۳).

کیفرشناسی؛ «علم مطالعه انواع واکنش‌های اجتماعی علیه جرم اعم از مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی» از این جهت برای ما جالب است که ما از مجازات‌ها از یک سو به منظور سزا دادن بزهکاران و از سوی دیگر پیشگیری از جرم سایرین استفاده می‌کنیم (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۱: ۱۰۲).

۲- اهداف کیفر و شیوه‌های پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه

مجازات و کیفر نمودن بزهکاران در طول ادوار و قرون مختلف تاریخ متفاوت

بوده، هدف‌های مختلفی را در برداشته است؛ بنابراین شیوه‌های پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه نیز ارتباط تنگاتنگی با اهداف مجازات‌ها داشته است؛ به طوری که امروزه سیاست جنایی دولت‌ها نیز با توجه به همین اهداف شکل‌گیری و سامان‌دهی می‌گردد. با عنایت به موارد ذکر شده، نگارنده در این مبحث سعی در بررسی اهداف و شیوه‌های پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه از منظر سیاست جنایی نموده است.

۱-۲- اهداف کیفرها

با توجه به پیشرفت‌های تمدن در طول قرون مختلف و ظهور افکار و نظریات جدید اخلاقی، اجتماعی، فلسفی، قانون‌گذاران جامعه درصدد برآمده‌اند که مجازات‌ها را بر اساس هدف خاصی که بر آنان منطبق می‌کنند، استوار سازند. در ادامه این نوشتار اهداف مختلف مجازات و کیفرها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱-۱- کارکرد اخلاقی کیفر

باید دانست که عدالت و اخلاق از قدیمی‌ترین اصولی بوده‌اند که در جوامع مختلف بشری بر مجازات اثر گذاشته و کیفر اعمال مجرمانه را به وسیله اجتماع پدید آورده‌اند. به همین جهت هنوز هم در بسیاری از کشورها کیفر دادن به مجرمین را با اصطلاحاتی؛ نظیر اجرای عدالت بیان می‌نمایند و به دستگاه قضایی نیز عناوین «عدالتخانه» یا «دادگستری» می‌دهند.

نقش اخلاقی مجازات‌ها بر اصل «جبران خطا» می‌باشد که هر کس خطایی مرتکب شود یا زیانی به اجتماع یا به افراد دیگر وارد آورد، باید آن را جبران نماید. البته با اینکه امروزه امر مجازات و کیفر مجرمین از اصول و ضوابط جدیدی پیروی

می‌کند که بیشتر مبتنی بر اصلاح این گروه است، ولی هنوز هم دو اصل اخلاق و عدالت در میان قانون‌گذاران اجتماعات مختلف طرفداران زیادی داشته و عده کثیری معتقدند که پیروی از عدالت و اخلاق ایجاب می‌کند تا هر بزهکار نسبت به اهمیت جرم خود مورد تنبیه و مجازات قرار گیرد (صلاحی، پیشین: ۲۹). مدت‌هاست که عدالت کیفری سعی می‌کند با آرامش و بی‌طرفی به وظایف خود عمل کند. امروزه عدالت عبارت از مقایسه خسارت وارده به جامعه با خطای اخلاقی مباشر و به دنبال آن، تعیین میزان کیفر (بولک، ۱۳۸۷: ۳۰). طرفداران تأثیر اخلاق و عدالت در مجازات‌ها عقیده دارند که تنبیه اخلاقی مجرم چیزی است که با واقعیت‌های اجتماعی ارتباط کامل دارد؛ زیرا عدالت و اخلاق از اصولی هستند که برای حفظ نظام اجتماعی در جوامع بشری دارای کمال اهمیت می‌باشند (صلاحی، پیشین: ۲۹-۳۰).

۲-۱-۲- عبرت‌آموزی و ارعاب انگیزی

منظور از جنبه ارعابی مجازات این است که به وسیله اعمال کیفر نسبت به مجرمین، اشخاص غیر مجرم و آنهایی که قصد ارتکاب جرم دارند، مرعوب شده و گرد ارتکاب جرم نگردند و از طرف دیگر خود مجرم از ارتکاب جرم صرف نظر نماید (همان: ۳۰). هدف مزبور به ویژه در قالب اعمال تنبیه‌های وحشتناک و بی‌رحمانه، به منظور ترساندن بزهکاران احتمالی، جلوگیری از تکرار جرم توسط مجرمین^(۵) و به وحشت انداختن اطرافیان آنان از طریق نمایش صحنه تنبیه تحقق می‌یافت. قانون‌گذاران و قاضی همچنان نسبت به هدف ارعاب‌انگیزی

در تشکیلات کیفری نوین توجه دارند. فشار افکار عمومی در این مورد بی‌تأثیر نیست و زمانی که ارتکاب بعضی جرایم بیشتر می‌شود، عده‌ای از نحوه برخورد توأم با گذشت و اغماض دادگاه‌ها با محکومان به خشم می‌آیند و به این موضوع توجه ندارند که گسترش و رشد بزهکاری به عوامل دیگری غیر از تضعیف ارعاب‌انگیزی جمعی و پیشگیری عام که از چنین رژی می‌ناشی می‌شود، مربوط است (بولک، پیشین: ۳۲). تئوری ارعابی بودن مجازات‌ها تاکنون مراحل تطوّر بسیاری را طی نموده است. از قرن هیجدهم میلادی به بعد در کشورهای ایتالیا، انگلستان، بلژیک و فرانسه، حقوقدانان و فلاسفه‌ای؛ چون بکاریا،^(۶) هوارد،^(۷) پرنس^(۸) و شارل لوکاس^(۹) پیدا شدند که با شدت عمل نسبت به مجرمین و اعمال مجازات‌های سخت و شدید مخالفت کرده (صلاحی، پیشین: ۳۱) و تئوری ارعابی بودن کیفرها را نادیده می‌انگاشتند. اگرچه امروزه جنبه ارعابی بودن مجازات‌ها تنها هدف و منظور قانون‌گذاران را تشکیل نمی‌دهد، ولی هنوز هم نقش ارعابی مجازات‌ها به کلی از سیستم کیفری حذف نگردیده و ارزش خود را کاملاً از دست نداده است. البته این نکته مسلم است که اگر ترس و رعب از مجازات و کیفر نباشد، بسیاری از افراد یا به علت ضعف نفس شخصی و یا به علت وسوسه‌های شیطانی و علل دیگر، از ارتکاب جرم باکی نداشته و از تجاوز و تعدی به حقوق جامعه و افراد آن خودداری نخواهند کرد؛ بنابراین ترس از مجازات هم به موقع خود یکی از عواملی است که می‌تواند تا حدود زیادی موجبات جلوگیری از ارتکاب جرم و یا خودداری

۲-۱-۳- بازسازی اجتماعی بزهکار

سیاست‌های جنایی درصدد اجتناب از ارتکاب جرایم جدید به‌وسیله یک مجرم با استفاده از مجازات به منظور اصلاح او است.^(۱۰) تأدیب در زبان روزمره هم به معنای «به کردن» و هم به معنای «تنبیه کردن» و «دوباره تربیت کردن از طریق تنبیه» است؛ بنابراین اصلاح مقصر با این هدف است که او دوباره به راه خطا بازنگردد. البته مراد بهبود اخلاقی بزهکار نیست؛ زیرا برای حقوق کیفری، بهبودی اجتماعی که مجرم سابق را به سوی پیروی از قواعد اولیه زندگی در جامعه سوق می‌دهد، کافی است (بولک، پیشین: ۳۳)؛ بنابراین اگر ملاحظه می‌شود که امروزه در سیستم‌های جدید جزایی، اصل شخصی کردن مجازات‌ها؛ یعنی انطباق کیفرهای مختلف با روحیه، اخلاق و شخصیت هر یک از مجرمین مورد توجه قرار گرفته است. این امر بر اثر توجه مخصوص به حقوق فردی و شخصیت انسانی مجرمین بوده که از قرن نوزدهم میلادی به بعد به طور جدی مورد نظر فلاسفه و متفکرین قرار گرفته و بالاخره در قرن بیستم به نتایج مطلوب منتهی گردیده است. لازم به تذکر است که با وجود توجه خاصی که امروزه نسبت به اصلاح و تربیت مجرمین و رعایت شخصیت انسانی آنان می‌شود، با این حال مسئله تنبیه و تنبیه مجرم هنوز کاملاً فراموش نگردیده و می‌توان آن را یکی از هدف‌های فرعی و ثانوی مجازات‌های سالب آزادی دانست (همان: ۳۵-۳۴).

رسالت «انطباق‌پذیری» در مجازات‌هایی

که حذف و طرد قطعی محکوم را به دنبال نداشت، هرگز کاملاً نادیده گرفته نشده است. چیزی که با گذشت زمان و توسعه شناخت‌های علمی در این خصوص تغییر کرده است، بیشتر بینش و تصوّر بهترین وسایل و امکانات برای اصلاح فرد است. تحوّل اندیشه‌ها در این خصوص که به تدریج از مفهوم «ضمانت اجرا»^(۱۱) به مفهوم «رفتار اصلاحی»^(۱۲) روی آورده، مشاهده خواهد شد. در بین اصولی که در سال ۱۹۴۵ اعلام و منشور «اصلاح زندان‌ها» نام گرفت، اصل رژیم پیشرفت مرحله‌ای زندان^(۱۳) به منظور انطباق نحوه رفتار معمول نسبت به زندانی با توجه به قابلیت و میزان اصلاح او به اجرا درآمد (بولک، برنار، پیشین: ۳۴-۳۳). شایان ذکر است که اعمال روش‌های جرم‌شناسی علمی، در سیاست اجرای مجازات‌ها به منظور کشف اخلاق و رفتار خاص هر یک از مجرمین و یافتن بهترین طرق اصلاح و تربیت آنان، تاکنون نتایج درخشانی در کشورهای مختلف به بار آورده است.

۲-۱-۴- کارکرد سلب توان بزهکار
این نوع مجازات‌ها به ویژه در دوران کهن جاری بوده‌اند، به خصوص که طرد، اثر ارباب‌انگیزی عمومی را به مزیت آسوده کردن جامعه از شرّ یک عنصر مخل می‌افزوده است. مجازات طردکننده علیه جرایمی به کار برده شده که شدتشان آنچنان بوده که مکافات‌ناپذیر به نظر می‌رسیده‌اند و تحمیل یک ضمانت اجرای کیفری شدید در مورد آنها، به منظور پاسداری از نظم عمومی، ضروری به نظر آمده است. این مجازات، زمانی که کوشش‌های انجام شده به منظور انطباق‌پذیر ساختن مجدد اجتماعی

بزهکار با شکست روبرو شده است، اعمال می‌گردد (همان: ۳۴).

کیفر یا مجازات به تحمیل عملی رنج‌آور بر شخصی دیگر گفته می‌شود که پیامد عمل آن شخص باشد. این واژه بیشتر به تنبیهات و جریمه‌هایی اشاره دارد که مقامات قضایی برای افرادی در نظر می‌گیرند که مقررات مهم جامعه را پایمال کرده‌اند؛ یعنی مرتکب جرم شده‌اند. از لحاظ حقوقی، مجازات عبارت از تنبیه و کیفری است که بر مرتکب جرم اعمال می‌شود و توأم با رنج و تعب است و همین رنج و تعب مشخصه حقیقی مجازات است.

در چنین موردی، رسالت فایده‌گرای کیفر از طریق حذف و طرد مجرم به اجرا درمی‌آید. چنین هدفی به وضوح با اجرای مجازات مرگ حاصل می‌گردد؛ لیکن این نوع کیفر تنها روش برای رسیدن به این هدف نیست؛ اخراج از جامعه، تبعید، سلب دائم آزادی و انتقال دائمی مجرمین به مستعمرات یا مناطق دوردست با همین اهداف اعمال شده‌اند (همان: ۳۵).

۲-۲- شیوه پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه
برای حقوقدانان کیفری، جرایم و رویدادهای کیفری همواره پاسخ قضایی از نوع کیفری می‌طلبد؛ به عبارت دیگر در ذهن حقوقدانان، سیاست جنایی به جرم و پاسخ کیفری به آن؛ یعنی به مفهوم مضیق آن (سیاست کیفری) محدود می‌شود. لذا نگاه حقوقدانان کیفری به

انتظام اجتماعی در مقابل جرم، نگاه تک‌محوری است و آن محور حقوق و نظام کیفری است، اما از منظر سیاست جنایی، در مفهوم موسع، نظام کیفری یکی از ساز و کارهای نظام‌های مبارزه با جرم است. آری، حقوق جزایی هسته اصلی سیاست جنایی را تشکیل می‌دهد و نظام کیفری بخش و بازوی آشکار و قابل رؤیت سیاست جنایی در مقابله با معارضان با قانون است؛ اما نظام‌های دیگر؛ از جمله نظام پیشگیری نیز در سیاست جنایی وجود دارد که خارج از عدالت کیفری، به پدیده مجرمانه؛ یعنی انحراف و جرم پاسخ می‌دهند. سیاست جنایی از مدل‌های گوناگون انتظام اجتماعی^(۱۴) نیز که یکی از آنها مدل کیفری است، استفاده می‌کند، اما امکان استفاده از مدل‌های دیگر نیز وجود دارد. به طور کلی مدل‌های پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه را می‌توان این‌گونه تقسیم نمود:

۱- مدل سزادهی؛ ۲- مدل درمانی؛ ۳- مدل جبرانی؛ ۴- مدل ترمیمی؛ ۵- مدل مدیریت ریسک مجرم.
۲-۱-۲- مدل سزادهی^(۱۵)
این مدل مبتنی بر پاسخ‌دهی کیفری به جرم است. مسئولیت کیفری قبل از هر چیز در این مدل، یک مسئولیت فردی است. پاسخ به جرم از یک رابطه عمودی تبعیت می‌کند؛ به این معنا که قاضی بدون توجه به نظر مجرم، خود رأساً حکم را صادر می‌کند. در اینجا، نظام سزادهی از طریق تعقیب و محاکمه کیفری و انعکاس اخبار آن در رسانه‌ها و اطلاع‌رسانی جنایی، در مقام سزا دادن به مجرم است. در این مدل، جنبه نمادین سزادهی پررنگ بوده، رؤیت‌پذیری بالایی دارد.

نحوه برگزاری محاکمات، تالار محل برگزاری محاکمات و آرایش داخلی آن، معماری و ساختمان زندان، نحوه انتقال متهم و مجرم از بازداشتگاه و زندان به دادسرا و دادگاه، همه و همه در مدل سزادهی موضوعیت دارد. بازیگران مدل کیفری، همواره در مقام یادآوری و القای قانون و نظم به جامعه هستند. رؤیت مجرم در رسانه‌ها و اطلاع‌رسانی از جریان محاکمات و اجرای احکام کیفری، برای رساندن این پیام به جامعه است که چرخ‌های عدالت کیفری در حرکت است؛ عدالت کیفری بی‌وقفه جریان دارد و علیه مجرمان کار می‌کند؛ لذا تشریفات آیین دادرسی کیفری، در مدل سزادهی نقش پررنگی در القای این پیام به مردم دارد؛ چون نقش قطعه‌ای از «تئاتر» کیفری را ایفا می‌کنند که در تلاش است نماد عدالت را به سمع و نظر شهروندان برساند. این مدل دو هدف را دنبال می‌کند: نخست، مرعوب کردن مجرمان بالقوه و دوم، مرعوب کردن خود مجرم جهت پیشگیری از تکرار جرم.

۲-۲-۲- مدل درمانی-اصلاحی^(۱۶)
در این مدل، برخورد با مرتکب اصولاً هدف بازگرداندن وی به جامعه را دنبال نموده، حقوق کیفری، بیشتر رنگ پزشکی و اجتماعی به خود می‌گیرد. پاسخ به جرم، اگرچه کیفر است اما کارکرد و رسالتی درمانی - دارویی برای آن در نظر گرفته می‌شود. بر این اساس، اعتقاد بر این است که مرتکب ۱۰۰ درصد برای ارتکاب جرم آزاد نبوده است.

در این مدل، شاهد ورود مفاهیم و اصطلاحات بالینی به حقوق کیفری هستیم. با کاربرد اصطلاحاتی؛ مانند معاینه، تشخیص، تجویز، درمان،

ممددکاری و ... در این مدل، شاهد پزشکی - اجتماعی شدن حقوق کیفری هستیم. نمونه بارز رویکرد بالینی این مدل را می‌توان در اعتیاد مشاهده نمود. در این مدل جنبه نمادین چندان اهمیت ندارد، جامعه به این مدل خیلی روی خوش نشان نمی‌دهد و در برابر بسیاری از بزهکاران به ویژه مجرمین جنسی، خشن، تکرارکننده جرم و ... طرفدار شدت عمل و سخت‌گیری کیفری است. این مدل می‌تواند در نظام‌های سیاسی اقتدارگرا برای برخورد با مخالفان سیاسی نیز مورد استفاده یا به عبارت بهتر بگوییم، سوءاستفاده قرار گیرد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۹-۱۳۸۸: ۸۵)؛ به این ترتیب که مجرمان؛ یعنی در حقیقت ناراضیان و مخالفان سیاسی خود را افراد مبتلا به بیماری روانی (که مبتلا به توهم و هذیان‌گویی شده‌اند) تلقی کرده، به بیمارستان‌های روانی اعزام می‌نمایند. نمونه بارز این جریان در شوروی سابق مشاهده می‌شد که مخالفان سیاسی، ناراضیان سیاسی و دگراندیشان - دگرباشان را بیمار روانی معرفی می‌کردند و آنها را نیازمند درمان ویژه در مراکز درمانی ویژه که تحت نظر وزارت کشور؛ یعنی در واقع پلیس و نهادهای امنیتی قرار داشت، می‌دانستند. این مراکز در واقع در مقام تغییر نحوه اندیشیدن سیاسی - اجتماعی آنان و قرار دادن آنها در «راه راست» برمی‌آمدند.

۲-۲-۳- مدل جبرانی^(۱۷)
در این مدل هدف اعاده وضع به قبل از ارتکاب جرم، علاوه بر جبران خسارت بزه دیده است. این مدل بیشتر به دنبال جبران خسارت زدایی مالی است. در این مدل واکنش به جرم بیشتر از رهگذر

مذاکره و گفتگو صورت می‌گیرد. این گفتگو بیشتر جنبه رسمی و دیوان‌سالار دارد.

طیف گسترده‌ای از تخلفات؛ مثل جرایم مالیاتی یا جرایم صنفی از این مدل تبعیت می‌کنند. نمونه دیگر، در خصوص تخلفات صورت گرفته در محیط کار است. وقتی بازرس اداره کار وارد کارگاهی شده، تخلفی را مشاهده کرد، در گام اول اقدام به دادن اخطار به کارفرما برای اصلاح امور می‌کند. چنانچه در این چهارچوب موفق نشد، آنگاه نسبت به طرح شکایت اقدام می‌کند (همان: ۸۶).

نمونه دیگر، این است که بانک‌ها امروزه برای باز پس گرفتن اقساط معوقه وام‌گیرندگان، بیشتر از مدل «گفتگو» استفاده می‌کنند. این اخطار اولیه جنبه پیشگیرانه نیز دارد. در مدل جبرانی بیشتر هدف اعاده وضع سابق، نه از طریق اصلاح و درمان بلکه از طریق جبران و جذب^(۱۸) مجدد فرد به جامعه است. در حالی که در مدل سزادهی هدف اخراج مجرم از جامعه و طرد^(۱۹) اوست. به این ترتیب، در مدل جبرانی یک سلسله تعهدات و تکالیف مبنی بر اعاده وضع به شرایط مطلوب، به متخلف و مجرم بار می‌شود. در مواردی مدل سزادهی و مدل جبرانی هم‌زمان با هم به اجرا درمی‌آیند.

۲-۲-۴- مدل ترمیمی^(۲۰)
احیای روابط بین افراد که با ارتکاب جرم مختل یا مخدوش شده، هدف این مدل است. در این مدل، کشف حقیقت جرم؛ یعنی توزیع تقصیر و تشخیص سهم مسئولیت هدف نیست. به علاوه، هدف لزوماً جبران خسارت نیست بلکه ترمیم تنش و بحران در روابط است که به دنبال ارتکاب جرم ایجاد شده است. در این

مدل، برخلاف مدل سزادهی که پاسخ به جرم جنبه یک‌سویه و عمودی؛ یعنی از بالا (مقام قضایی) به پایین (مجرم) دارد، شیوه پاسخ به جرم به صورت افقی و مرضی‌الطرفین صورت می‌گیرد؛ یعنی قاضی در کنار متهم و شاکی قرار می‌گیرد و آنان را دعوت به صلح و سازش می‌کند. لذا راهکار رسیدن به یک توافق، مذاکره و گفتگوی مستقیم بزه‌کار و بزه‌دیده (گاه با حضور یک میانجی) خواهد بود. در عدالت ترمیمی اولویت معمولاً با نیازها و خواسته‌های بزه‌دیده است؛ به عنوان مثال، ماده ۱۹۵ قانون آیین دادرسی کیفری^(۲۱) مقرر نموده در دعاوی که می‌تواند با صلح طرفین خاتمه یابد (جرایم قابل گذشت) دادگاه باید ابتدا در جهت اصلاح ذات‌البین و ایجاد صلح و سازش میان شاکی و متهم تلاش کند. این ماده به قاضی اجازه می‌دهد در صورت رضایت شاکی برای مصالحه وی با متهم و حفظ حقوق بزه‌دیده تلاش کند. اخیراً در جرم‌شناسی بالینی برای بازپروری مجرم از بزه‌دیده نیز کمک می‌گیرند؛ یعنی دخالت و مشارکت دادن بزه‌دیده در فرآیند اصلاح و درمان مجرم که هم بزه‌دیده ترمیم روانی می‌شود، هم بزه‌کار اصلاح و اصطلاحاً متن‌بده می‌شود (بزه‌دیده شناسی بالینی در چارچوب درمانگاه یا کلینیک بزه‌دیده) (ر.ک نجفی ابرندآبادی، ۸۷-۱۳۸۶: ۱۰۲)؛ به این معنا که تا به حال در جرم‌شناسی، همواره صحبت از درمان مجرمین بوده است. در مدل ترمیمی، هدف دولت تنش‌زدایی و تعارض‌زدایی حل (رفع) اختلاف در روابط است. هدف، ترمیم روابط بحرانی شده ناشی از جرم است، اما نه از طریق برخورد یک‌سویه، بلکه از طریق مذاکره

و گفتگوی دوسویه و ارائه راهکار حاصل از مذاکرات. هدف، در مدل ترمیمی لزوماً جبران خسارت مادی نیست، بلکه راهکاری است که منجر به ایجاد صلح در خانواده و آرامش در جامعه محلی بشود (نجفی ابرندآبادی، پیشین: ۹۱).

۲-۲-۵- مدل مدیریت ریسک جرم

مدل دیگری که شاید بتوان به مدل‌های پیش گفته اضافه کرد، در واقع مدل مدیریتی است که مبتنی بر میزان ریسک جرم و تکرار جرم گروه یا طبقه‌ای از مجرمین است. در این مدل، آنچه مهم است، کنترل و نظارت بر مجرمان به منظور خنثی‌سازی و توان‌گیری و منزوی کردن و دور کردن آنان از جامعه است. در این مدل، چون نگاه مدیریتی است، کیفر خاصیت یک اقدام تأمینی به خود می‌گیرد، نه وسیله‌ای برای مکافات‌دهی یا سزادهی. لذا نظام داخلی زندان تابعی از درجه حالت خطرناک مجرم است. هر چقدر مجرمان خطرناک‌تر محسوب شوند، قاضی طول مدت زندان را در حکم خود به دیگران بیشتر می‌کند، یا از بین قرارهای تأمینی مختلف، موقت صادر می‌کند تا توان و امکان اضرار و تکرار جرم را هر چه بیشتر از متهم و بزه‌کار بگیرد. در این مدل، اصلاح و درمان یا جبران خسارت جنبه ثانوی پیدا می‌کند (مثلاً بزه‌کاران مکرر، به عادت یا مزمن).

۳- گونه‌های ضمانت اجرای کیفری در حقوق ایران

در مبحث پیش رو، مجازات‌ها بر اساس نسبت موجود بین آنها یا همان درجه که شامل مجازات‌های اصلی و کیفرهای تکمیلی (تتمیمی) می‌شود؛ همچنین بر حسب موضوع یا ماهیت عینی آنها که شامل اقسام کیفرها؛ از جمله سالب

آزادی، محدودکننده آزادی، مالی، بدنی و... می‌باشد، تفکیک و به‌طور مجزا مورد بررسی قرار گرفته است.

۳-۱- طبقه‌بندی کیفر با توجه به نسبت موجود بین آنها

اصولاً مجازات‌ها با توجه به نسبت موجود بین آنها یا به عبارتی دیگر بر حسب درجه به مجازات‌های اصلی، مجازات‌های تکمیلی (تتمیمی) که خود به دو نوع کیفر تکمیلی اجباری و تکمیلی اختیاری می‌باشد و همچنین کیفرهای تبعی منقسم می‌گردند. در این گفتار هر کدام از این مجازات‌ها را به تفصیل توضیح خواهیم داد.

۳-۱-۱- کیفر اصلی

کیفر اصلی مجازاتی است که قانون‌گذار برای جرم معینی پیش‌بینی نموده و مستقیماً مورد حکم قرار می‌گیرد. این مجازات، ضمانت اجرای خاص اوامر و نواهی قانون جزایی است و اجرای آن مستلزم صدور حکم قطعی دادگاه است که ضمن آن، مجازات از نظر مقدار، نوع و مدت تعیین می‌شود (گلدوزیان، ۱۳۷۸: ۳۰۲).

مجازات اصلی به سه صورت ممکن است در قانون پیش‌بینی شده باشد:

۱- چنانچه برای یک جرم یک مجازات اصلی تعیین شده باشد، دادگاه باید محکوم‌علیه را به همان مجازات محکوم کند؛ مثل مجازات مرتکب ورشکستگی به تقلب که مرتکب به یک تا پنج سال حبس محکوم می‌شود.

۲- چنانچه برای یک جرم، دو مجازات اصلی تعیین شده باشد، قاضی باید محکوم علیه را به هر دو مجازات محکوم کند؛ مثل مجازات حبس و جزای نقدی پیش‌بینی شده برای جرم کلاهبرداری.

۳- چنانچه برای یک جرم دو مجازات اصلی تخییری تعیین شده باشد، قاضی مخیر است هر کدام را که می‌خواهد مورد حکم قرار دهد؛ مثل مجازات پیش‌بینی شده در مورد تخلف مدیر تصفیه در امر رسیدگی به ورشکستگی که قانون اجازه داده قاضی حبس یا جزای نقدی را انتخاب نماید (ساوالانی، ۱۳۹۲: ۲۹۵).

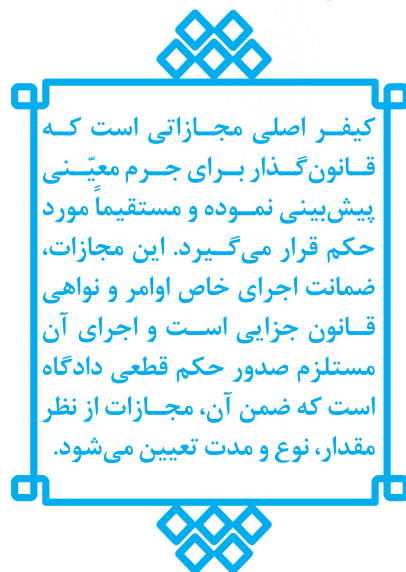
۳-۱-۲- کیفر تکمیلی (تتمیمی)

گاهی قانون‌گذار علاوه بر تعیین مجازات اصلی، مجازات دیگری در تکمیل مجازات اصلی پیش‌بینی کرده است. اگر قاضی بخواهد مرتکب را علاوه بر مجازات اصلی به مجازات تکمیلی هم محکوم کند، باید مجازات تکمیلی را در دادنامه تصریح نماید. مجازات تکمیلی در قانون به دو صورت ممکن است پیش‌بینی شده باشد.

۳-۱-۳- کیفر تبعی

گاهی قانون‌گذار علاوه بر تعیین مجازات اصلی، در خصوص بعضی از جرایم به تبع مجازات اصلی، مجازات دیگری را به بزه‌کار بار می‌کند، بدون اینکه نیاز باشد این مجازات در حکم قید شده باشد (برخلاف مجازات اصلی و تکمیلی). در واقع این مجازات اثری است که بر محکومیت بزه‌کار بار می‌شود. پس از اجرای حکم و گذشت مدت تعیین شده در قانون برای مجازات تبعی و رفع آثار محکومیت، بزه‌کار قانوناً به اعاده حیثیت نائل می‌گردد (اردبیلی، پیشین: ۱۵۷). مجازات تبعی در مورد همه جرایم وجود ندارد، بلکه در برخی از آنهاست که توسط قانون‌گذار پیش‌بینی می‌شود و این امر نشانگر میزان اهمیت آن جرم برای جامعه است که فقط برای آنها مجازات تبعی پیش‌بینی کرده است (آزمایش، پیشین: ۸۱). در صورت

پیش‌بینی این مجازات توسط قانون‌گذار، اعمال آنها اجباری است. قانون‌گذار در ماده ۲۵ ق.م.ا. نوعی از مجازات تبعی را نسبت به جرایمی خاص پیش‌بینی کرده که محرومیت از حقوق اجتماعی است (ساوالانی، پیشین: ۲۹۸-۲۹۹).



خدمات عمومی به عنوان نوعی کیفر تبعی امروزه نهادی است که به موجب آن، دادگاه به مجرم پیشنهاد می‌کند تا با انجام کاری به نفع جامعه، به جای رفتن به زندان درصدد جبران خطای ارتكابی برآید؛ به عبارت دیگر، خدمات عمومی یکی از گزینه‌های محکومیت است که با لحاظ میزان خطرناکی مجرم و با هدف جبران خسارت از بزه‌دیده و ترمیم نظم مختل شده جامعه به وسیله او از رهگذر انجام یک کار رایگان برای جامعه، مورد حکم قرار می‌گیرد (بابایی، ۱۳۹۱: ۱۸)؛ بنابراین به موجب دستور خدمات عمومی، بزه‌کار فرصت جبران خسارت جامعه را به خاطر اشتباهی که مرتکب شده می‌پذیرد و با انجام کاری به نفع اجتماع زندانی نمی‌گردد (محسنی، ۱۳۹۳: ۱۰۲).

۳-۲- طبقه‌بندی کیفر بر حسب موضوعات آن

بر این اساس می‌توان مجازات‌ها را به کیفرهای محدودکننده آزادی، کیفرهای سالب آزادی، کیفرهای مالی، کیفرهای محدودکننده فعالیت‌های حرفه‌ای، کیفرهای محدودکننده اعمال برخی از حقوق و کیفرهای لطمه زننده به شهرت تقسیم نمود که در گفتار پیش‌رو هر کدام را به تفکیک توضیح خواهیم داد.

۳-۲-۱- کیفرهای محدودکننده آزادی

گاهی مجازات تحمیلی، آزادی تحرک و جابجایی بزه‌کار را محدود می‌کند، ولی محکوم‌علیه امکان ادامه زندگی عادی را از نظر خانوادگی و شغلی از دست نمی‌دهد. مصادیق این‌گونه مجازات‌ها عبارت‌اند از: محرومیت از اقامت در نقطه معین یا اجبار به اقامت در نقطه معین (اردبیلی، پیشین: ۱۶۴) (بند ب ماده ۲۳ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲)، تبعید^(۲۲) که مدت آن در قانون کشور ما به تفاوت از یک سال^(۲۳) و تا یک سال^(۲۴) و یک سال و بیش از آن (ماده ۲۸۴ ق.م.ا.) تعیین شده است، محدود کردن رفت و آمد^(۲۵) در کیفر محدودسازی آزادی با نظارت^(۲۶) ترتیبی می‌دهند تا مرتکب محکوم زیر نظر بازرس جنایی، مأموران مراقبتی یا یک داوطلب (شخصی و غیررسمی) قرار گیرد. ممکن است؛ از مرتکب محکوم بخواهند تا به دوره‌های خاصی مانند درمان می‌خوارگی یا اعتیاد بپیوندند.

۳-۲-۲- کیفرهای سالب آزادی

مجازات سالب آزادی، حبس است. حبس یعنی سلب آزادی رفت و آمد از محکوم علیه به موجب حکم قطعی.

۳-۲-۵- کیفرهای محدودکننده فعالیت‌های حرفه‌ای

هدف مهم از ممنوعیت شغلی، پیشگیری از تکرار جرم است که بیش از همه به اقدام تأمینی شباهت دارد. به عنوان مصداق این مجازات می‌توان «انفصال» را نام برد؛ یعنی قطع رابطه استخدامی کارمند یا مأمور دولت با سازمان یا نهاد و تشکیلات دولتی، خواه به طور موقت خواه به طور دائم؛ مانند تعطیل کردن واحد صنفی و لغو یا تعلیق پروانه، خودداری از اشتغال به کار یا حرفه معین ممکن است در اجرای دستور دادگاه، ضمن قرار تعلیق اجرای مجازات و یا اعطای آزادی مشروط، به محکوم‌علیه تکلیف شود که این ممنوعیت تا پایان مدت تعلیق یا آزادی مشروط ادامه دارد». بر اساس ماده ۳۰ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲، منع از اشتغال به شغل، کسب، حرفه یا کار معین مستلزم لغو جواز کار یا پروانه کسب، حرفه یا کار است، مشروط به اینکه جرم به سبب اشتغال به شغل، کسب، حرفه یا کار ارتکاب یابد یا آن اشتغال وقوع جرم را تسهیل نماید (ساولانی، پیشین: ۳۱۵). این نوع از کیفرها در حقوق نوین امروزه، توسعه قابل توجهی پیدا کرده‌اند؛ زیرا نظر طرفداران حقوق جزای سنتی (به لحاظ اثر تردیلی آنکه محکوم چه از نظر مالی و چه از نظر حیثیتی احساس می‌کند) و هم‌نظر طرفداران اقدامات تأمینی را (به لحاظ نفع اجتماعی که در دور ساختن فرد از حرفه‌هایی که بیم می‌رود با پرداختن به آنها مرتکب جرم شود) جلب نموده است. لیکن جنبه اخیر در چنین ضمانت اجرایی که عموماً به اقدامات تأمینی بیشتر شباهت دارند، برتر می‌نماید. در کیفر «منع انجام دادن شغل خاص» دادگاه فردی را که مرتکب

نقدی برخلاف دیه، دین نیست که بر ذمه محکوم‌علیه مستقر شود و بتوان پس از فوت از ترکه او استیفا کرد. علاوه بر آن جزای نقدی قابل مصالحه نیست و به مجنی‌علیه یا وارث او تعلق نمی‌گیرد. از طرف دیگر نباید جزای نقدی (غرامت) را با جبران خسارت اشتباه گرفت. چنانچه قانون‌گذار میزان جزای نقدی را در قبال یک جرم به مقداری ثابت و یا با حداقل و حداکثر مشخص تعیین نماید، جزای نقدی ثابت مطرح است (گلدوزیان، پیشین: ۳۲۷). مهم‌ترین عیب این شیوه، تأثیرپذیری جریمه نقدی از نوسان‌های ارزش پول رایج است. جزای نقدی وقتی نسبی است که میزان آن بر اساس و مبنای خاص، محاسبه و معین شود (همان: ۳۲۸).^(۳۷) مصادره یا ضبط اموال عبارت است از: استیلای دولت بر تمام یا قسمتی از دارایی موجود محکوم‌علیه به موجب حکم دادگاه (اردبیلی، پیشین: ۱۷۱).^(۳۸) در مواردی می‌توان حکم به ضبط مال داد که یا مال از جرم تحصیل شده باشد یا وسیله ارتکاب جرم بوده باشد (موضوع ماده ۲۱۵ ق.م.ا) و یا وجود آن ایجاد خطر کند. کیفرهای مالی این مزیت را دارند که مانند زندان، فسادآور نیستند و قدرت ارعاب انگیز خود را علی‌رغم تکرار آنها حفظ می‌کنند، حال آنکه قدرت ارعاب انگیز زندان، به سرعت ضعیف می‌شود. کیفرهای مالی ممکن است متناسب با درجه شدت خطا یا خسارت وارده باشند. پاره‌ای از جریمه‌ها تناسبی‌اند و به ویژه با میزان مجازات جرایمی که انگیزه آنها سودجویی است یا توسط مجرمینی ارتکاب یافته که «پول پرستند» منطبق است.

آزادی محکوم‌علیه با نگهداری وی در مکانی به نام زندان از او سلب می‌گردد. بدین ترتیب حبس در اصطلاح حقوق جزا به معنی سلب آزادی و اختیار نفس در مدت معین یا نامحدود به طوری که در زمان آن، حالت انتظار ترخیص وجود نداشته باشد و اگر حالت انتظار وجود داشته باشد، آن را توقیف گویند. در ماده ۳ آیین‌نامه قانونی و مقررات اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور آمده است که زندان محلی است که در آن متهمان و محکومان با قرار یا حکم کتبی مقام قضایی موقتاً یا برای مدت معین یا به طور دائم به منظور اصلاح و تربیت و درمان نارسای‌ها و بیماری‌های اجتماعی و تحمل کیفر، نگهداری می‌شوند (صفری، ۱۳۷۵: ۲۲).

۳-۲-۳- کیفرهای بدنی

مجازات بدنی در کشور ما محدود و منحصر به سه نوع مجازات است (اردبیلی، همان: ۱۵۸):

- ۱- سالب حیات (اعدام، قصاص و صلب)
 - ۲- مجازات‌های قطع عضو
 - ۳- مجازات‌های تازیانه (شلاق)
- نکته: قطع عضو در شمار کیفرهای تردیلی و تریهیبی است و اجرای این قبیل کیفرها هیچ تناسبی با برنامه اصلاحی بزهکاران ندارد (همان: ۱۶۳).

۳-۲-۴- کیفرهای مالی

مجازات‌های مالی در حقوق کیفری ایران شامل جزای نقدی، ضبط و مصادره اموال می‌باشد. جزای نقدی در زمره مجازات‌های تعزیری اصلی و یا تتمیمی است و عبارت است از الزام محکوم‌علیه به پرداخت مبلغی وجه نقد و به نفع دولت به استناد حکم محکومیت. جزای

جرم کم‌اهمیت شده و این جرم ناشی از شغل فرد بزهکار بوده، به جای اینکه به زندان بفرستد؛ محکوم به ممنوعیت از انجام آن شغل می‌کند. البته نه به عنوان تکمیل و تقسیم مجازات زندان، بلکه به عنوان جانشین این مجازات.

۳-۲-۶- منع اقامت در یک محل معین به مدت معین

هرچند ممکن است به نظر ما این عمل نوعی محدودگر آزادی و مغایر با حقوق بشر باشد، ولی اگر صادقانه قضاوت کنیم فوایدی به مراتب بیشتر از توسل به زندان و حتی تعلیق دارد. در این نوع مجازات جانشین زندان، فرد بزهکار برای مدتی از اقامت در محل معین، بسته به نظر قاضی دادگاه و با توجه به اوضاع و احوال جرم و بزهکار، ممنوع می‌شود.

۳-۲-۷- کیفرهای محدودکننده اعمال برخی از حقوق

محدودیت از حقوق اجتماعی^(۳۰) یا به عبارتی حق یا حقوقی که محکوم‌علیه به موجب حکم دادگاه از داشتن آن محروم می‌گردد، عبارت است از بعضی حقوقی که قانون اساسی برای شهروندان ایرانی به رسمیت شناخته است (اردبیلی، پیشین: ۱۷۴)؛ مانند محرومیت از حقوق اجتماعی. غرض از محرومیت از حقوق اجتماعی دو امر است: یکی اینکه جامعه در امان بماند (حفاظت و صیانت جامعه)، غرض دیگر از اعمال آن، در فرضی که محرومیت از حقوق اجتماعی مجازات تکمیلی یا تبعی باشد، کمک به تأثیر مجازات اصلی است. مجرم ممکن است از کلیه حقوق اجتماعی و یا بعضی از آن حقوق محروم شود و محرومیت از حقوق اجتماعی ممکن است ابدی یا موقتی باشد (باهری، پیشین: ۲۹۵).

در ذیل به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

- منع از رانندگی و تصدی وسیله نقلیه موتوری^(۳۱)

- منع از صدور چک از طریق ابطال برگه‌های سفید دسته چک و انسداد حساب جاری و ممنوعیت از درخواست مجدد افتتاح حساب جاری^(۳۲)

- منع از حمل اسلحه مجاز^(۳۳)
- منع از خروج اتباع ایران از کشور^(۳۴)
- اخراج بیگانگان از کشور به صورت موقت یا دائم.^(۳۵)

مجازات‌های سالب حقوق برای محکوم‌علیه نوعی مجازات خوارکننده یا خفت آور محسوب می‌گردد؛ زیرا نشانه رسواگری است که در زندگی مدنی، خانوادگی و مالی وی اختلال ایجاد می‌کند. اثر تریبی^(۳۶) آنها گرچه معتدل است اما کمتر قابل اعتراض است.

۳-۲-۸- کیفرهای لطمه زننده به شهرت و حیثیت

اگر در زمان‌های گذشته به اجرای بعضی مجازات‌ها در ملأعام یا به نمایش گذاشتن محکوم در میدان‌های عمومی متوسل می‌شده‌اند، حقوق امروزی نیز ابایی در لطمه زدن به شهرت و مفتضح کردن مجرم ندارد. حقوق جزای امروزی به اعلان و وسایل امروزی اطلاع‌رسانی عمومی که شامل چاپ از طریق درج در روزنامه‌ها و پخش از طریق رسانه‌های سمعی و بصری (رادیو و تلویزیون) می‌شود، متوسل می‌گردد (همان: ۷۲). رسوا کردن محکوم‌علیه و آبروی او را نزد عام و خاص ریختن، کیفر خاصی است که همواره در تنمیم مجازات اصلی، اعتبار اجتماعی بزهکار را تهدید می‌کند؛ مانند اعلان حکم به وسیله نصب پارچه در محل وقوع جرم،^(۳۷) اعلام نام در جرایم.^(۳۸)

۳-۲-۹- کیفرهای جایگزین

راهکارهای زیادی وجود دارند که می‌توانند جانشین مجازات زندان شوند. در اینجا به بیان این راهکارها می‌پردازیم. باید خاطرنشان شود که هنگام اعمال جانشین‌های مجازات زندان، حقوق و منافع زیان‌دیده از جرم، همیشه باید مورد توجه قرار گیرند.

۳-۲-۹-۱- جریمه^(۳۹)

ضمانت اجرای اساسی که فاقد جنبه سالب آزادی است و همه نظام‌های حقوق کیفری نیز از دیرباز با آن آشنایی دارند. اصلاحات جزایی فعلی، با اجتناب از زندان، به سوی جزای نقدی تمایل پیدا کرده است؛ ولی ایرادی که می‌توان بر این تمایل گرفت، این است که فشار آن بر ثروتمند و فقیر یکسان نبوده و بنابراین ناعادلانه و نابرابر است یا وصول آن، با مشکلاتی مواجه می‌شود. یا اینکه شخص از عهده پرداخت جریمه بر نمی‌آید و در نتیجه کسی که مقصود این بوده که با صدور حکم جزای نقدی، زندانی نشود سرانجام به زندان می‌افتد. برای رفع این مشکل در بسیاری از کشورها؛ از جمله آلمان، سوئد و فرانسه، نظام جزای نقدی روزانه را به کار می‌گیرند؛ یعنی با در نظر گرفتن شدت و جدی بودن بزه، درآمد و وضع مالی شخص و تعداد افراد تحت تکفل محکوم، مبلغ جریمه نقدی را تعیین می‌کنند (مظلومان، ۱۳۹۱: ۲۰۳).

۳-۲-۹-۲- خدمات عمومی^(۴۰)

حکمی است که از سوی دادگاه صادر می‌شود. به برکت آن، به بزهکار این فرصت و بخت داده می‌شود تا با انجام کاری به سود جامعه، ضرر و زیان برخاسته از بزه ارتكابی خود را بر جامعه جبران کند، بی‌آنکه کیفر زندان،

درباره‌اش اعمال شود. اجرای خدمات عمومی شامل همه گروه‌های زندانی نمی‌شود؛ بزهکاران خطرناک از این امتیاز محروم‌اند. چنین حکمی تنها بزهکارانی را در برمی‌گیرد که بزه‌های سبک (درجات ۶ تا ۸) مرتکب شده‌اند و خطری برای جامعه ندارند. برابر پژوهش‌های افکار عمومی، این شکل از خدمات عام‌المنفعه یا کار، متداول‌ترین ضمانت اجرای جایگزین است. همچنین در دستگاه قضایی معمول و رایج است. در ۲۸ کشور از ۴۳ کشور شورای اروپا، روش گرفتن زندانی به کارهای عام‌المنفعه به کار می‌رود (کی‌نیا، ۱۳۸۶: ۱۱۴).

۳-۹-۲-۳- نظارت مشدد^(۴۱)

در این نوع جایگزین، حبس در خانه با کنترل اجتماعی و الکترونیکی انجام می‌گیرد. هدف اول از این طرح، اصلاح فرد و جلوگیری از هتک حرمت و برچسب بزه زدن به اوست و هدف دوم، تأمین امنیت اجتماعی از راه سلب امکان ارتکاب جرم از محکوم و کاهش فرصت ارتکاب حداقل جرم می‌باشد.

برآمد

۳-۹-۲-۴- حکم تأخیری^(۴۲)
در این روش، دادگاه به صدور حکم محکومیت زندان زندانی دست نمی‌زند؛ ولی منتظر می‌ماند تا زندانی محکوم، کاری انجام دهد؛ مانند درمان کردن یا انجام کاری برای قربانی و زیان‌دیده از جرم (مجنی‌علیه) یا برای جامعه. پس از ۶ ماه، اگر قاضی مشاهده کرد که محکوم‌علیه به درمان خود پرداخته است؛ یا کاری و خدمتی برای مجنی‌علیه یا اجتماع انجام داده است؛ و نتیجه‌ها خرسند کننده است؛ آن شخص محکوم به زندان نمی‌شود.

۳-۹-۲-۵- تعلیق مجازات^(۴۳)

در تعلیق مجازات، قاضی مجازات قانونی را تعیین می‌کند؛ لکن در حکم خود قید می‌کند که اگر محکوم‌علیه (بزهکار)، جرم جدیدی را در مدتی معین (مثلاً از ۳ تا ۵ سال بر حسب قوانین کشورهای مختلف) مرتکب نگردد؛ مجازات در موردش اعمال نمی‌گردد. به عبارت دیگر، بزهکار به خاطر عمل غیرقانونی خود محکوم به مجازات می‌شود، ولی اجرای آن معلق می‌ماند. لکن اگر در مدت معین شده در حکم، جرم جدیدی را مرتکب نگردد؛ حکم وی بلاثر و آثار محکومیت زایل می‌گردد. در نهاد تعلیق مجازات، بدون اینکه قاضی حکم محکومیت صادر کند؛ اعلام محکومیت را مشروط به اینکه محکوم‌علیه تعهد کند که در مدتی معین خود را تحت مراقبت مأمور تعلیق قرار دهد؛ معلق می‌کند.

۳-۹-۲-۶- نظام تعلیق مراقبتی^(۴۴)

نظام «تعلیق مراقبتی» یک نهاد فرهنگی قوی است؛ سازمانی است مستقل در چهارچوب یک نظام کیفری که اگرچه ماهیت وظایف آن قضایی است؛ ولی مسئولان آن نه پلیس‌اند و نه قاضی. تعلیق مراقبتی، تعلیق صدور حکم است و نه تعلیق مجازات. تعلیق مراقبتی در اختیار روانشناسان، جامعه‌شناسان و مددکاران است. شرط سنی و شرایط دیگر در مورد متهم در نظر گرفته می‌شود. استقلال سازمان تعلیق مراقبتی از نظر تشخیص است و نه اعطای آن. اعطای تعلیق با دادگاه است. نظارت غیرپلیسی است (کمیته سیاست کیفری کمیسیون سیاست جنایی و اصلاح قوانین کیفری قوه قضاییه).

با توجه به موارد عنوان شده در مقاله پیش رو این نتیجه به دست می‌آید که مقنن در قوانین کیفری ایران توانسته با توجه به آخرین یافته‌های علم کیفرشناسی، سیاست جنایی تقنینی ایران را به سوی نظام‌مند کردن کیفرها سوق دهد و خلأهای موجود در قانون سابق را تا حدودی برطرف سازد. اگرچه سیاست کیفری اسلام در زمینه مقابله متناسب و کارآمد با رفتارهای مجرمانه، کیفر حدود را به صورت ثابت برگزیده است، لکن در اعمال مجازات‌های تعزیری توانسته است گونه‌های مختلف کیفر را متناسب با اوضاع و احوال مرتکب و شرایط جرم ارتكابی با توجه به یافته‌های اخیر جرم‌شناختی به اختیار قاضی محول نماید. می‌توان برخی از گونه‌های کیفر حدی را غیر از جرایم ذکر شده در نصوص فقهی با استفاده از وحدت ملاک و تنقیح مناط برای جرایم دیگر؛ از جمله جرایم نوظهور نیز استفاده نمود. از جمله مهم‌ترین اهداف مقنن در مقرر نمودن تنوع کیفرها در مجازات‌های تعزیری، اصلاح و بازپروری بزهکار بوده و تنوع مذکور تا حدود زیادی توانسته است خلأهای موجود در کیفرهای ثابت و بدون تغییر منصوص فقهی را پوشش دهد. در واقع فلسفه تشریع نظام کیفری اسلام، تشکیل جامعه سالم بر مبنای سالم‌سازی محیط زندگی و پیشگیری از جرایم است تا بشر در پی آشنایی به وظایف فردی و اجتماعی‌اش، از انجام هرگونه انحرافات خودداری ورزد و در صورت عدم تأثیر این راهکارها، مجازات دنیوی (حدود و تعزیرات) در نظر گرفته شده است تا با برپایی حدود، مصالح بنیادین جامعه پاسداری شود و با اجرای تعزیرات بزهکاران تأدیب و اصلاح شوند.

پی‌نوشت‌ها

۱- جهت مطالعه بیشتر در خصوص سرگردانی سیاست جنایی در ایران رجوع کنید به اثر نگارندگان: موسوی فرد و نوروزیان، لطفی، سیدمحمد رضا، حسین و حیدر؛ **جستاری در سیاست جنایی و سرگردانی سیاست جنایی ایران؛** چاپ ۱، انتشارات امجد وابسته به بنیاد حقوقی مجد، تهران: ۱۴۰۰.

2- Retribution

3- penology

4- Science Penitentiaire

۵- مراد در اینجا مجرمینی هستند که به مجازات مرگ محکوم نمی‌شدند.

6- Beccaria

7- Howard

8- Prins

9- Charles lucas

۱۰- در قانون جزای فرانسه کیفرهایی را که نسبت به جنحه‌ها اعمال می‌شود «کیفرهای تأدیبی یا اصلاحی» «peines correctionnelles» می‌نامند.

11- Sanction

12- Traitement/ treatment

۱۳- در رژیم پیشرفت مرحله‌ای زندان یا رژیم تدریجی (regime progressif) زندانی مراحل مختلفی را که در هر یک فشار از مرحله قبلی کمتر است (از زندان انفرادی کامل گرفته تا نیمه آزادی) هم به عنوان پاداش رفتار شایسته و هم به منظور آماده شدن برای زندگی در خارج از زندان طی می‌کند. این رژیم تا حد زیادی مربوط به سیاست مشهور به «پیشگیری از جرم و اصلاح بزه‌کاران» می‌شد. رک: آنسل، مارک، دفاع اجتماعی، ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ۳، ۱۳۷۵.

14- Social regulation

15- Retributive model

16- Rehabilitative model

17- Compensatory model

18- Inclusion

19- Exclusion

20- Restorative model

۲۱- در اموری که ممکن است با صلح طرفین قضیه خاتمه پیدا کند، دادگاه کوشش لازم و جهد کافی در اصلاح ذات البین به عمل می‌آورد و چنانچه موفق به برقراری صلح نشود، رسیدگی و رأی مقتضی صادر خواهد نمود.

۲۲- دکتر باهری، در خصوص تفاوت تبعید با اقامت اجباری بیان کرده‌اند که: دو تفاوت تبعید و اقامت اجباری در این است که شخص تبعیدی با مستحفظ به محلی که باید تبعید شود اعزام می‌گردد و در آن محل تحت نظر خواهد بود لکن شخصی که ممنوع از اقامت در محلی است و یا اینکه مکلف به اقامت در محلی است بدون مستحفظ از آن محل خارج شده و یا به آن محل می‌رود و در محلی که می‌رود تحت نظر نخواهد بود. (باهری، محمد، تقریرات درس حقوق جزای عمومی، تهران: دانشگاه تهران، انتشارات رهام، ۱۳۸۱، ص ۲۹۴)

۲۳- ماده ۲۲۹ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲

۲۴- ماده ۲۴۳ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲

۲۵- بند ب ماده ۴۳ و مواد ۶۰ و ۶۲ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲

26- Limiting the freedom of supervision

۲۷- دکتر گلدوزیان برخلاف نظر اکثریت و همچنین نظر اداره حقوقی قائل به این هستند که... برخلاف جزای نقدی ثابت که قابل تخفیف و یا تشدید است جزای نقدی نسبی مشمول کیفیات مشدده و یا مخففه بر حسب مورد نمی‌باشد و مقدار آن بر مبنای قانون، محاسبه و مورد حکم قرار می‌گیرد. ولی بر طبق نظریه شماره ۷/۷۷۴۶ مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۴ جز در مورد قاچاق که طبق رأی وحدت رویه امکان تخفیف جرمیه وجود ندارد در سایر موارد با توجه به عموم و اطلاق ماده ۳۷ ق.م.ا دادگاه می‌تواند جزای نقدی را تخفیف دهد و فرقی بین نسبی و ثابت گذاشته نشده است (همان: ۳۲۸).

۲۸- معمولاً ضبط مال در مرحله تحقیق و مصادره اموال با صدور حکم دادگاه است (گلدوزیان، همان: ۳۳۲)

29- Non-performing specific jobs

30- Limitation of rights

۳۱- ماده ۳۱ ق.م.ا مصوب ۱۳۹۲: منع از رانندگی و تصدی وسیله نقلیه موتوری مستلزم ابطال گواهینامه و ممنوعیت از درخواست مجدد است.

۳۲- ماده ۳۲ ق.م.ا: منع از صدور چک مستلزم ابطال برگه‌های سفید دسته‌چک و انسداد حساب جاری و ممنوعیت درخواست مجدد افتتاح حساب جاری است.

۳۳- ماده ۳۳ ق.م.ا: منع از حمل اسلحه مجاز مستلزم ابطال پروانه حمل و توقیف سلاح است.

۳۴- ماده ۳۴ ق.م.ا: منع از خروج اتباع ایران از کشور مستلزم ابطال گذرنامه و ممنوعیت از درخواست مجدد است.

۳۵- ماده ۳۵ ق.م.ا: اخراج موقت یا دائم بیگانگان محکوم به مجازات از کشور پس از اجرای مجازات و با حکم دادگاه انجام می‌شود.

36- Afflictif

۳۷- بند ج ماده ۲ قانون تعزیرات حکومتی مصوب ۱۳۶۷

۳۸- ماده ۱ قانون تعزیرات حکومتی

39- penalty

40- Public utility services

41- Strict monitoring

42- Payment of damages or compensation

43- Without punishment suspended judgment

44 -Probation system

فهرست منابع

۱- اردبیلی، محمدعلی، **حقوق جزای عمومی**، جلد ۱، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳

۲- آشوری، محمد، **جایگزین‌های زندان یا حبس یا مجازات بینابین**، نشر گرایش، ۱۳۸۲

۳- آنسل، مارک، **دفاع اجتماعی**، برگردان: محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، انتشارات دانشگاه تهران: چاپ ۳، ۱۳۷۵

۴- بابایی، محمدعلی، **مهم‌ترین جلوه‌های کیفرزدایی در قانون جدید مجازات**، مجله پژوهش‌نامه اندیشه‌های حقوقی، ۱۳۹۱

۵- باهری، محمد، **تقریرات درس حقوق جزای عمومی**، تهران: دانشگاه تهران، انتشارات رهام، ۱۳۸۱

۶- بولک، برنار، **کیفرشناسی**، برگردان: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: انتشارات مجد، چاپ ۸، ۱۳۸۷

۷- دهخدا، علی‌اکبر، **فرهنگ لغت**، جلد ۵، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶

۸- ساوالانی، اسماعیل، **حقوق جزای عمومی**، انتشارات میزان، تهران: ۱۳۹۲

۹- صفری، محسن، «**مطالعه تطبیقی مصادیقی از سیاست کیفرزدایی در دو گستره ثبوتی و اثباتی**»، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، ۱۳۷۵

۱۰- صلاحی، جاوید، **کیفرشناسی**، تهران: انتشارات میزان، چاپ ۳، پاییز ۱۳۹۲

۱۱- کی‌نیا، مهدی، **مبانی جرم‌شناسی**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶

۱۲- گلدوزیان، ایرج، **بایسته‌های حقوق جزای عمومی**، تهران: انتشارات میزان، ۱۳۷۸

۱۳- محسنی، مرتضی، **دوره حقوق جزای عمومی پدیده جنایی**، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۳

۱۴- مظلومان، رضا، **جرم‌شناسی**، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۹۱

۱۵- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، **کنترل اجتماعی جرم و واکنش اجتماعی**، تقریرات درس جرم‌شناسی، دانشگاه امام صادق، سال ۱۳۸۱

۱۶- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، **تقریرات درس جامعه‌شناسی کیفری**، به کوشش بهروز جوانمرد، دوره دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، سال ۸۸-۸۹

۱۷- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، **مباحثی در علوم جنایی**، تقریرات درس تاریخ تحولات کیفری، به کوشش شهرام ابراهیمی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱

۱۸- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، **بزه دیده شناسی علت شناختی**، تقریرات درس جرم‌شناسی، تهیه و تنظیم: مجید صادق نژاد نایینی، کارشناس حقوق، سال تحصیلی ۸۷-۱۳۸۶

اعاده دادرسی عام و خاص در نظام کیفری ایران



معصومه ریوندی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

چکیده

«اعاده دادرسی» نهادی است قانونی که بر اساس مواد ۴۷۴ تا ۴۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲)، به عنوان یکی از طرق فوق‌العاده اعتراض به احکام کیفری، در نظام حقوقی ایران به رسمیت شناخته شده است. با توجه به وجود تفاسیر مختلف از عبارت «خلاف شرع بین» در ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک؛ و فقدان رویه قضایی منقح در خصوص «معیارهای تجویز اعاده دادرسی»، مسائل و ابهاماتی در فرایند کاربست این نهاد موصوف وجود دارد. غایت پژوهش حاضر پرداختن به اعاده دادرسی در راستای پاسخ به ابهامات و مسائل پیش‌رو است. بر اساس قانون آیین دادرسی کیفری، اعاده دادرسی در امور کیفری دو نوع است: (۱) اعاده دادرسی عام؛ موضوع ماده ۴۷۴ و (۲) اعاده دادرسی خاص؛ موضوع ماده ۴۷۷. هر دو شیوه، از طرق فوق‌العاده اعتراض و از جهاتی هستند که در موارد خاص، حسب مورد، نسبت به احکام و یا قرارهای قطعی موضوعیت دارند؛ توضیح آنکه اعاده دادرسی عام تنها در مورد احکام قطعیت یافته مصداق داشته و قرارهای نهایی قطعی را شامل نمی‌شود، ولی اعاده دادرسی خاص در مورد آرای قطعی مراجع قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر، دادرها و شوراهای حل اختلاف قابل اعمال می‌باشد. همچنین، اعاده دادرسی عام دارای جهات هفت‌گانه بوده، ولی تنها جهت اعاده دادرسی خاص، مخالفت آرای قطعی با شرع بین می‌باشد؛ مضافاً آنکه از حیث دارندگان حق تقاضای اعاده دادرسی و برخی ترتیبات و آثار نیز، تفاوت‌هایی میان آنها وجود دارد. واژگان کلیدی: اعاده دادرسی عام، اعاده دادرسی خاص، خلاف شرع بین، جهات اعاده دادرسی

درآمد

دعوی عمومی باید سرانجام خاتمه پیدا کند و راه عادی پایان آن، صدور رأی قطعی و نهایی است. چنین رأیی اعتبار امر مختوم داشته، بیانگر قاعده‌ای است که مفاد آن را اغلب، مطابق با واقع می‌داند؛ بنابراین سندی رسمی است که جز به تجویز قانون، نباید اجرای آن را معوق ساخت؛ اما گاهی پس از صدور رأی، دلیلی یافت می‌شود که حکایت از بی‌گناهی محکوم‌علیه دارد. پیداست که اجرای چنین رأیی، پسندیده نیست. نظم و قانون‌گرایی اقتضا می‌کند که حکم قطعی اجرا شود تا تزلزلی در احکام قضایی به وجود نیاید و آنکه در نبردی طولانی حاکم شده، با خیالی آسوده و برای همیشه خود را فاتح میدان بداند؛ اما انصاف قضایی مقتضی اعطای فرصتی دوباره به محکوم‌علیه است تا بی‌گناهی خود را اثبات کند و نباید در اعتبار دادن به امر مختوم، اغراق نمود تا انسانی بی‌گناه به فلک تنبیه سپرده شده، اعتماد وی، خانواده و دوستانش به عدالت سلب شود (زراعت، ۱۳۸۶: ۱۰۶).

بنابراین عادلانه بودن دادرسی‌های کیفری ایجاب می‌نماید تا علاوه بر دو درجه‌ای بودن دادرسی، فرصتی دیگر برای رسیدگی به پرونده‌هایی که به صورت غیر قانونی در آن رأی صادر شده و قطعیت یافته است، فراهم گردد. این فرصت در دادرسی کیفری از طریق اعاده دادرسی ایجاد می‌شود. از آنجا که در اعاده دادرسی صرفاً به قانونی و غیرقانونی بودن آرا رسیدگی می‌شود و وظیفه نظارت بر اجرای صحیح قانون بر عهده دیوان عالی کشور است، درخواست اعاده دادرسی عام بدون محدودیت زمانی به دیوان عالی کشور تقدیم می‌شود و دیوان پس از بررسی شکلی، در صورت قبول درخواست اعاده دادرسی پرونده

را به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌دهد؛ بنابراین اعاده دادرسی، طریقی استثنایی (در مقابل طرق عادی نظیر واخواهی و تجدیدنظرخواهی) برای رسیدگی مجدد به پرونده و به نوعی ناقض قاعده «اعتبار امر مختوم جزایی» است؛ چراکه به موجب آن در موارد خاصی، پرونده‌ای که با رأی قطعی یا قطعیت یافته مختومه شده است، مجدداً مفتوح و مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. به همین منظور موارد اعاده دادرسی در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک. احصا شده است که مطابق ماده ۶۴۸ همان قانون در دادرسی جرایم نیروهای مسلح نیز اجرا می‌شود. علاوه بر این، اعاده دادرسی به شکل خاص در ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک. مصوب ۱۳۹۲ پیش‌بینی شده است که دیوان عالی کشور به این نوع پرونده‌ها به صورت ماهوی ورود می‌کند؛ بنابراین اعاده دادرسی بر اساس قانون مذکور به دو شیوه امکان‌پذیر است: الف) اعاده دادرسی از طریق دیوان عالی کشور که در موارد مذکور در ماده ۴۷۴ امکان‌پذیر است. این شیوه که می‌توان آن را اعاده دادرسی عام نامید، فقط در مورد احکام امکان‌پذیر است و در مورد قرارها پذیرفته نمی‌شود. جهات اعاده دادرسی عام به صورت حصری در ماده ۴۷۴ بیان شده است و محکوم‌علیه یا وکیل یا نماینده قانونی او و در صورت فوت یا غیبت محکوم‌علیه، همسر و وارث قانونی و وصی او، دادستان کل کشور و دادستان مجری حکم حق درخواست اعاده دادرسی را دارند (ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک). در صورت پذیرش اعاده دادرسی توسط دیوان، پرونده برای رسیدگی مجدد به دادگاه هم‌عرض ارجاع می‌گردد. به عبارت دیگر، دیوان در اعاده دادرسی عام، بدون ورود به ماهیت، به صورت شکلی رسیدگی نموده، صرفاً به مورد استنادی درخواست‌کننده رسیدگی

می‌کند. موارد احصا شده در ماده ۴۷۴ ماهیتاً به اشتباه قضایی اشاره داشته، هرچند در بیان عنوان مجرمانه، به جرایم خاص نظامی اشاره‌ای ننموده، لکن این موارد نیز تابع قواعد عمومی است. ب) اعاده دادرسی با تجویز رئیس قوه قضاییه که بر اساس ماده ۴۷۷ امکان‌پذیر است. بر اساس ماده مرقوم، «در صورتی که رئیس قوه قضاییه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضاییه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند». مرجع تجویز اعاده دادرسی در این خصوص، نه دیوان عالی کشور، بلکه رئیس قوه قضاییه است و می‌توان آن را اعاده دادرسی خاص نامید. برخلاف اعاده دادرسی عام، اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضاییه محدود به مصادیق مصرح و خاصی نبوده، بلکه تابع ضابطه عام «خلاف شرع بین» است. اعاده دادرسی در این مفهوم در جرایم نیروهای مسلح نیز بدون هیچ محدودیتی اجرا می‌شود؛ با این تفاوت که به لحاظ اختصاصی بودن دادگاه نظامی و متفاوت بودن جرایم خاص نظامی، درخواست اعاده دادرسی از طریق رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح امکان‌پذیر است. به لحاظ تفاسیر مختلف از جهات اعاده دادرسی و اصطلاح «خلاف شرع بین»، پژوهش حاضر بر آن است تا ضمن بررسی موارد اعاده دادرسی از نگاه قانون آیین دادرسی کیفری، معیارهای تجویز اعاده

دادرسی را در رویه قضایی بررسی نموده، علل موفقیت یا عدم موفقیت موارد اعاده دادرسی را مورد بررسی قرار دهد.

۱- پیشینه اعاده دادرسی

در مفهوم لغوی، «اعاده دادرسی» به معنای از نو دادرسی کردن است. این معنی در بطن خود حاوی این پیام می باشد که قاضی صادرکننده رأی مورد اعاده دادرسی باید آن را مورد رسیدگی مجدد قرار دهد. اعاده دادرسی از طرق فوق العاده شکایت از آراست و رسیدگی دوباره به دعوا را نزد مرجع صادرکننده حکم مورد درخواست اعاده دادرسی امکان پذیر می نماید. در نتیجه از طرق عدولی شکایت شمرده می شود. در حقیقت این طریق شکایت موجب می شود که دادرسی منتهی به حکم قطعیت یافته، در پی درخواست محکوم علیه دوباره نزد همان مرجع صادرکننده حکم مورد درخواست اعاده دادرسی، از سر گرفته شود (شمس، ۱۳۸۷: ۴۲۶/۲). اعاده دادرسی طریق فوق العاده و عدولی شکایت از احکام بوده که از طریق آن محکوم علیه حکمی که از اعتبار امر مختوم برخوردار شده، می تواند از مرجع صادرکننده، نقض آن را به دلیل اینکه به اشتباه صادر شده، خواه سبب آن اشتباه دادگاه بوده و یا طرف دعوا، تقاضا کند (وینست و گوینچارد، ۲۰۰۱: ۹۹۴). در واقع اعاده دادرسی راهی است برای بازگشت نزد همان دادگاهی که حکومت کرده به منظور درخواست عدول از رأیی که آن دادگاه سابقاً صادر نموده و شاکی مدعی صدور آن از روی اشتباه (سهو و خطا) می باشد؛ بنابراین می توان گفت: «درخواست رسیدگی مجدد به دعوایی که نسبت به آن حکم قطعی صادر شده است؛ به لحاظ یکی از جهات قانونی از همان دادگاه صادرکننده حکم قطعی را

اعاده دادرسی گویند» (بهرامی، ۱۳۹۴: ۱۷). در نظام حقوقی کشور، اعاده دادرسی در هفت حوزه قابل طرح است: ۱- اعاده دادرسی در امور مدنی (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م)، ۲- اعاده دادرسی در امور کیفری (ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک)، ۳- اعاده دادرسی خاص به عنوان اختیارات رئیس قوه قضاییه (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک)، ۴- اعاده دادرسی در دیوان عدالت اداری (ماده ۹۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری)، ۵- اعاده دادرسی در دادگاه ویژه روحانیت (ماده ۵۱ آیین نامه دادرسی و دادگاه های ویژه روحانیت)، ۶- اعاده دادرسی در دادگاه نظامی (مواد ۶۴۸ و ۴۷۴ ق.آ.د.ک) و ۷- اعاده دادرسی در داوری بین المللی (بند «ح» و «ط» ماده ۳۳ قانون داوری تجاری بین المللی).

در ادامه به تبیین پیشینه قانونی نهاد اعاده دادرسی می پردازیم.

۱-۱- پیشینه اعاده دادرسی عام

اعاده دادرسی در قوانین ایران همواره به عنوان یکی از موضوعات آیین دادرسی مورد بحث بوده و با تغییراتی از اولین قوانین شکلی تاکنون به عنوان یک روش استثنایی جهت اعتراض به احکام پیش بینی شده است. قانون گذار با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۰/۶/۱۱ و اختصاص باب پنجم؛ یعنی مواد ۴۶۶ تا ۴۷۲ به آن، برای اولین بار به اعاده دادرسی تحت عنوان اعاده محاکمه (تجدیدنظر) اشاره نمود. به موجب ماده ۴۶۶، اعاده دادرسی مشتمل بر چهار جهت بدین شرح بود: ۱- وقتی که چند نفر به اتهام ارتکاب به تقصیری محکوم شده اند و تقصیر طوری است که بیش از یک مرتکب نمی تواند داشته باشد؛ ۲- وقتی که کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شده که آن شخص بعد پیدا شده و یا محقق

شده که در حال حیات است؛ ۳- در مواردی که ثابت شود که مقصر بی تقصیر بوده یا آنکه جزایی که برای او معین شده است به واسطه اشتباه حکام عدلیه قانوناً متناسب با تقصیر او نیست؛ ۴- کشف و ثبوت اسناد جعلی یا شهادت جعلی که مبنای حکم بوده است. به موازات تحول قوانین، در سال ۱۳۵۶، با تصویب قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری تغییر عمده ای در این بحث ایجاد شد. در این قانون موارد چهارگانه اعاده دادرسی در سال ۱۲۹۰ ه.ش به شش مورد افزایش یافت. قانون گذار جهت هماهنگی با تغییرات و تحولات اجتماعی، در تاریخ ۱۳۵۶/۶/۲۵ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری را به تصویب رساند که حاوی احکام مهم و قابل توجهی در خصوص اعاده دادرسی می باشد. به موجب ماده ۲۱ این قانون، مقررات راجع به تشکیل شعبه تشخیص و وظایف و اختیارات هیئت های تشخیص در دیوان عالی کشور نسخ و هیئت های شش گانه شعبه مذکور منحل و سه شعبه جدید در دیوان عالی کشور تشکیل گردید و مقرر شد رسیدگی به موضوعاتی که در صلاحیت شعبه تشخیص بود، بر اساس مقررات قانون فوق الذکر و مقرراتی که قبل از تشکیل شعبه مذکور مورد اجرا بود، کماکان در شعب دیوان عالی کشور انجام شود. مواد ۲۳، ۲۴ و ۲۵ این قانون نیز حاوی احکام مهمی در خصوص اعاده دادرسی بود که پس از انقلاب اسلامی، در تاریخ ۱۳۵۸/۱۱/۱۳ توسط شورای انقلاب به موجب لایحه قانونی اصلاح ماده ۲۴ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری اصلاح شد. به موجب این اصلاحیه محدودیت هایی که برای محکوم علیه و نماینده قانونی و در صورت فوت یا غیبت محکوم علیه برای همسر وی و وارث

قانونی و یا کسانی که از طرف وی برای درخواست تجویز اعاده دادرسی مأموریت خاص داشتند ایجاد شده بود، ملغی گردید. متعاقب تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۳ و تشکیل این دادگاه‌ها، قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در تاریخ ۱۳۷۸/۶/۲۸ به تصویب رسید و مواد ۲۷۲ الی ۲۷۷ این قانون به بیان احکام و مقررات مربوط به درخواست اعاده دادرسی از احکام قطعی کیفری دادگاه‌های عمومی و انقلاب اختصاص داده شد. در این قانون، شش جهت برای اعاده دادرسی پیش‌بینی شده بود:

۱- در صورتی که کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شده لیکن زنده بودن شخص در آن زمان محرز شود و یا ثابت شود که در حال حیات است.

۲- در صورتی که چند نفر به اتهام ارتکاب جرمی محکوم شوند و ارتکاب جرم به گونه‌ای است که نمی‌تواند بیش از یک مرتکب داشته باشد.

۳- در صورتی که شخصی به علت انتساب جرمی محکومیت یافته و فرد دیگری نیز به موجب حکمی از مرجع قضایی دیگر به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد؛ به طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم صادره بی‌گناهی یکی از آن دو نفر محکوم احراز شود.

۴- جعلی بودن اسناد یا خلاف واقع بودن شهادت گواهان که مبنای حکم صادر شده بوده است ثابت گردد.

۵- در صورتی که پس از صدور حکم قطعی، واقعه جدیدی حادث و یا ظاهر شود یا دلایل جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم‌علیه باشد.

۶- در صورتی که به علت اشتباه قاضی، کیفر مورد حکم متناسب با جرم نباشد.

۷- در صورتی که قانون لاحق مبتنی بر تخفیف مجازات نسبت به قانون سابق باشد که در این صورت پس از اعاده دادرسی مجازات جدید نباید از مجازات قبلی شدیدتر باشد.

به موجب ماده ۳۰۸ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ و اصلاحات بعد آن؛ از جمله مقررات مربوط به درخواست‌های اعاده دادرسی مذکور در این قانون و قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶/۳/۲۵، فقط در مورد دادگاه‌های عمومی و انقلاب صراحتاً منسوخ اعلام شد و در نتیجه برای طرح درخواست اعاده دادرسی از احکام قطعی دادگاه‌های عمومی و انقلاب می‌بایست به مواد ۲۷۲ الی ۲۷۷ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ مراجعه و استناد می‌شد. لکن در مورد دادگاه‌های نظامی مقررات مندرج در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰ و قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶/۳/۲۵ کماکان قابل اجرا ماند. در نهایت پس از تصویب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در تاریخ ۱۳۸۱/۷/۲۸، به موجب تبصره دو ماده ۱۸ این قانون، شعبی به نام شعب تشخیص دیوان عالی کشور تأسیس گردید که به موجب تبصره پنج ماده ۱۸ این قانون وظیفه داشتند به درخواست‌های اعاده دادرسی از احکام قطعی صادره از سوی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری رسیدگی نمایند.

آخرین اراده مقنن ایران مربوط به تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ می‌باشد. با تصویب قانون جدید، قانون سال ۱۳۷۸ نسخ و ماده ۴۷۴ جایگزین ماده ۲۷۲ شده است. در این قانون تغییرات چندانی مشاهده نمی‌شود و رویکرد قانون‌گذار به طور عمده مشابه قانون قبلی است.

به رغم آنکه فرصت مناسبی بود ابهامات و نقص‌های موجود در ماده ۲۷۲ قانون ۱۳۷۸ برطرف شود، ولی چنین اقدامی صورت نگرفت. البته، در قانون جدید، در مقام احصای جهات اعاده دادرسی، به سه جهت جدید تصریح شده است: ۱) صدور احکام متعدد نسبت به اتهام واحد؛ ۲) محکومیت به عملی که جرم نبوده است؛ ۳) محکومیت به مجازاتی بیش از میزان مقرر در قانون. بند «ت» و قسمت نخست بند «ج» ماده ۴۷۴، از نوآوری‌های قانون جدید می‌باشد.

۱-۲- پیشینه اعاده دادرسی خاص

پس از انقلاب اسلامی، برای اولین بار موضوع رسیدگی به آرای خلاف شرع در قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱/۶/۶ پیش‌بینی شد. مطابق ماده ۲۸۴ این قانون، حکم دادگاه بدوی جز در سه مورد قطعی و غیرقابل تجدیدنظرخواهی بود. از جمله مصادیق قابلیت نقض و تجدیدنظرخواهی از آرای بدوی، مواردی بود که قاضی پرونده قطع پیدا کند که حکمش بر خلاف موازین قانونی یا شرعی صادر شده است یا موارد دیگری که قاضی دیگری قطع به اشتباه قانونی یا شرعی پرونده پیدا کند، به نحوی که اگر به او تذکر داده شود متنبه گردد و متوجه اشتباه شود و در این موارد رسیدگی مجدد توسط دادگاه صالح تجدیدنظر صورت می‌گرفت. در این باره گفته شده است که حکم مذکور از فتوای امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله گرفته شده است (مهرپور، ۱۳۷۳: ۷۵). شورای عالی قضایی نیز، در جلسه ۴۸۴ مورخ ۱۳۶۲/۱۰/۱۸، مصوبه الحاق بند ۸ به دستورالعمل اجرایی مواد ۲۸۴ و ۲۸۴ مکرر قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری را تصویب نمود (روزنامه رسمی ۱۳۳۸-۱۱-۱۱-۱۳۶۲/۱۱/۶) که در آن پیش‌بینی شد:

«نظر به وظایف دادستان کل به نظارت بر حسن اجرای قوانین ...، هرگاه دادستان کل کشور وقوع اشتباه یا مخالفت حکم را با قانون محرز داند... رأساً اجازه رسیدگی مجدد را خواهد داد. بعد از تصویب قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱/۶/۶، مفاد این قانون در ماده ۸ قانون تجدیدنظر آرای دادگاهها مصوب ۱۳۷۲/۵/۱۷ نیز تکرار شد و نهایتاً رسیدگی فوق العاده موسوم به اعمال ماده ۱۸، برای اولین بار در سال ۱۳۷۳ تحت عنوان ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ حول محور اعلام اشتباه قاضی مورد تصویب قرار گرفت.

با تصویب ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه، در سال ۱۳۷۸ موضوع اختیار رئیس قوه قضاییه در تشخیص خلاف بین شرع بودن آرای دادگاهها و ارجاع موضوع به مرجع صالح مطرح شد. بر اساس ماده مرقوم، رئیس قوه قضاییه به عنوان «مجتهد عادل» این اختیار را پیدا کرد تا اگر حکمی را «خلاف بین شرع» تشخیص داد، به آن اعتراض کند.^(۱) پس از گذشت تنها ۳ سال از تصویب ماده ۱۸ و با وجود ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه، قانون گذار در سال ۱۳۸۱ با اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، باز هم به رئیس قوه قضاییه اجازه داد تا از آرای قطعی شعب تشخیص در صورت ملاحظه وجود خلاف بین شرع بدون هیچ محدودیتی تجدیدنظرخواهی کند (مهاجری، ۱۳۹۰: ۴۰). در ماده ۱۸ مصوب ۱۳۸۱ مقرر شده بود: «در مورد آرای قطعی، جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر است، نمی توان رسیدگی

مجدد نمود، مگر اینکه رأی، خلاف بین قانون یا شرع باشد که در آن صورت به درخواست محکوم علیه (چه در امور مدنی و چه در امور کیفری) و یا دادستان مربوط (در امور کیفری) ممکن است مورد تجدیدنظر واقع شود...». مطابق تبصره یک این ماده، مراد از خلاف بین تعریف شده بود، اما در خصوص خلاف بین شرع و مسلمات فقه و اینکه منظور از آنها چیست، بحثی به میان نیامده بود. در این تبصره چنین مقرر شده بود: «مراد از خلاف بین؛ این است که رأی برخلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مسلمات فقه باشد».

اعاده دادرسی یکی از طرق فوق العاده شکایت از احکام بوده، حالت استثنایی دارد؛ بنابراین به عنوان شیوه عام و عادی اعتراض به احکام محسوب نمی گردد. لذا تا زمانی که جا برای اعتراض عادی؛ از جمله در مورد آرای قابل تجدیدنظر و یا غیابی وجود داشته باشد، امکان اعاده دادرسی وجود ندارد.

بر اساس تبصره دو ماده ۱۸ قانون، درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی مذکور در این ماده، اعم از اینکه رأی در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد یا به موجب قانون قطعی باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد، باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی، به شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور که «شعبه تشخیص» نامیده می شود تقدیم گردد. در صورتی که شعبه تشخیص وجود

خلاف بین را احراز نماید، رأی را نقض و رأی مقتضی صادر می نماید. چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند، قرار رد درخواست تجدیدنظرخواهی را صادر خواهد نمود.

تصمیمات یادشده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیرقابل اعتراض می باشد، مگر آنکه رئیس قوه قضاییه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی، به مرجع صالح ارجاع خواهد شد. این قانون در مرحله اجرا آن قدر مشکلات زیادی ایجاد کرد که ماده ۱۸ قانون چهار سال پس از تصویب اولیه مجدداً در سال ۸۵ در مجلس بازنگری شد (هدایتی، ۱۳۹۲: ج ۳: ۱۶۹). در سال ۱۳۸۵ طی ماده واحده ای ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۷ به موجب قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ اصلاح شد. برابر ماده ۱۸ چنین مقرر شده بود: «آراء غیر قطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام همان است که در قانون آیین دادرسی ذکر گردیده، تجدیدنظر یا فرجام خواهی طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. آراء قطعی دادگاههای عمومی و انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده قابل رسیدگی مجدد نیست مگر در مواردی که رأی به تشخیص رئیس قوه قضاییه خلاف بین شرع باشد که در این صورت این تشخیص به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می شود.

اعاده دادرسی به جهت خلاف بین شرع بودن، برخلاف اعاده دادرسی عادی، هم

شامل محکومان و هم شکات می‌شود. به این ترتیب، ممکن است متهمی که به طور قطعی تبرئه شده است با رسیدگی مجدد، محکوم شود. در واقع، این ماده جایگزین مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ شد. نکته حائز اهمیت آن است که با تصویب این ماده، مواد ۲۳۵ و ۲۶۸ ق.آ.د.ک. مصوب ۱۳۷۸ به موجب ماده ۳۹ ق.ت.د.ع.ا، ۱۳۸۱، به طور صریح نسخ شد. از مقایسه مقرر اصلاحی لاحق با مواد منسوخ، چنین به نظر می‌رسد که امکان رفع و اصلاح خطاهای قضایی و به ویژه محکومیت بی‌گناهان تا حد قابل توجهی محدود شده است. ساز و کار پیش‌بینی شده در ماده ۲۳۵ همواره این امکان را فراهم می‌کرد تا یک رأی اشتباه اصلاح شود. این اعلام اشتباه می‌توانست علاوه بر خود قاضی صادرکننده، از سوی رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس حوزه قضایی و یا هر قاضی دیگری که طبق مقررات پرونده تحت نظر او قرار می‌گرفت، اعلام شده و پیگیری شود. علاوه بر این، مطابق با تبصره دو همین ماده، در صورت احراز تخلف قاضی در دادگاه انتظامی قضات و مؤثر بودن این تخلف در حکم صادره، این مرجع مکلف بود مراتب را جهت اصلاح رأی به دادستان کل کشور اعلام کند. از سویی، ساز و کار پیش‌بینی شده در ماده ۲۳۵ لغو شد و از سوی دیگر، مفاد ماده ۱۸ تغییرات زیادی نمود. به دلیل حجم بالای تقاضای جهت خلاف بین قانون حذف و منحصر به خلاف بین شرع شد. مرجع تشخیص خلاف بین شرع نیز رئیس قوه قضاییه تعیین و مقام ذیصلاح جهت اعلام این اشتباه نیز صرفاً به دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و

رؤسای کل دادگستری‌ها محدود شد. سپس در سال ۱۳۸۸، از سوی رئیس قوه قضاییه آیین‌نامه‌ای تصویب شد که کلیه دادگستری‌ها را از دریافت تقاضای اعمال مفاد این ماده منع می‌نمود. حال، مشخص نیست زمانی که افراد نتوانند تقاضای رسیدگی خود را مطرح کنند، اجرای این ساز و کار چگونه خواهد بود. تصور اینکه شخص ریاست قوه قضاییه، دادستان کل کشور و رؤسای کل دادگستری‌ها بر همه آرا نظارت داشته باشند، امری محال است. با بررسی این فرایند به نظر می‌رسد همان‌گونه که از مفاد ماده ۱ این آیین‌نامه استنباط می‌شود، حفظ اعتبار آراء و عدم رسیدگی مجدد هدف مرجعی بر شناسایی اشتباهات قضایی احتمالی بوده است. در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، قانون‌گذار مفاد ماده مزبور را در قالب ماده ۴۷۷ پیش‌بینی کرده است. با اجرایی شدن قانون اخیر، ماده ۱۸ نسخ شد. به موجب ماده ۴۷۷، در صورتی که رئیس قوه قضاییه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف بین شرع تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضاییه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر شود. این شعب خاص، رأی قطعی قبلی را نقض کرده و پس از رسیدگی مجدد شکلی و ماهوی رأی مقتضی را صادر می‌نمایند. به موجب تبصره سه ماده مزبور، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و رئیس کل دادگستری استان مقاماتی هستند که می‌توانند در صورت تشخیص خلاف بین شرع بودن آرای حقوقی و کیفری، مراتب اعمال مفاد ماده را از رئیس قوه قضاییه تقاضا کنند.

در این نوع از اعاده نیز همانند اعاده عادی، در صورتی که حکم محکومیت، خلاف بین شرع تشخیص داده شود، لزوماً حکم بر بی‌گناهی صادر نخواهد شد، بلکه شعبه مورد نظر رسیدگی مجدد خواهد نمود. از نکات جالب توجه اینکه، برخلاف اعاده دادرسی عادی که در صورت پذیرش ادعای بی‌گناهی، پرونده جهت رسیدگی مجدد به شعبه هم‌عرض صادرکننده رأی قطعی ارجاع می‌شود، در اعاده دادرسی خلاف بین شرع، رسیدگی مجدد توسط شعب ویژه دیوان عالی کشور انجام خواهد گرفت. همان‌گونه که بیان شد، اعاده دادرسی اخیر، منحصر به حکم محکومیت نیست، بلکه ممکن است حکم برائت نیز خلاف بین شرع تشخیص و متهم محکوم شود. در واقع، همانند کشورهایی؛ مانند آلمان، اعاده دادرسی هم به نفع محکوم و هم به ضرر او پیش‌بینی شده است، با این تفاوت که در قانون ایران تنها جهتی که ممکن است موجب نقض حکم قطعی بی‌گناهی شود، خلاف بین شرع بودن است؛ در حالی که در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان جهات دیگری؛ مانند اثبات جعلیت یا نادرستی ادله پیشین، موجب نقض بی‌گناهی و رسیدگی مجدد محسوب می‌شوند. دادرسی به ضرر محکوم، بر مبنای این ایده استوار است که خطای قضایی در اجرای عدالت اعم از به ضرر یا نفع متهم و محکوم باید اصلاح شود. تبرئه نادرست یکی از مصادیق خطای قضایی است. مشکل عمده نظام اعاده دادرسی، محدودیت‌ها و موانع قانونی متعدد آن است؛ به نحوی که در بسیاری از پرونده‌هایی که ممکن است فرد واقعاً بی‌گناه باشد، به دلیل موانع شکلی؛ مانند محصور و مشروط بودن جهات طرح ادعای بی‌گناهی یا مرور زمان، امکان استفاده از

این ظرفیت قانونی وجود ندارد. دیوان عالی کشور در آرای متعددی با استناد به همین موانع و محدودیت‌ها درخواست اعاده را رد کرده است؛ برای نمونه، رجوع از شهادتی که شاهد پس از قطعیت حکم به موجب اقرارنامه رسمی به عمل آورده بود را از جهات اعاده ندانسته است یا در رأی دیگری، رجوع شاهد از شهادت را زمانی موجب پذیرش اعاده دانسته که کذب بودن آن در دادگاه دیگری ثابت شود ولو آنکه شخص شاهد به کذب بودن گواهی خود مقرر باشد (مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عالی کشور، ۱۳۹۳: ۵۱-۴۹)؛ بنابراین با توجه به چنین شرایطی، استفاده از این ساز و کار صرفاً جنبه استثنایی دارد. همچنین، این راهکار نظام عدالت کیفری کمک چندانی برای شناسایی و احراز بی‌گناهی محکومان نمی‌کند؛ زیرا اثبات بی‌گناهی و جهات مندرج در قانون، بر عهده محکوم‌علیه است. ماده ۲۷۳ ق.آ.د.ک (۱۳۷۸)، به رغم آنکه علاوه بر محکوم‌علیه، دادستان را نیز در زمره افراد ذی‌صلاح برای طرح دعوا اعلام نموده است، اما تکلیفی را متوجه وی نکرده است. این موضوع را می‌توان از کلمه «حق»، مندرج در صدر ماده استنباط کرد. در واقع، از نظر نظام عدالت کیفری کسی که بر اساس حکم قطعی محکوم می‌شود، قطعاً مجرم واقعی است. از همین رو، خود را برای اثبات خلاف آن مکلف نمی‌داند.

۲- وجوه افتراق اعاده دادرسی و سایر طرق اعتراض

اعاده دادرسی اعم از اینکه عام یا خاص باشد، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که همین مشخصات موجب شده تا از آن به عنوان طرق استثنائی اعتراض به احکام یاد گردد. از جمله مهم‌ترین مشخصه‌های اعاده دادرسی نسبت به سایر طرق اعتراض عبارت‌اند از:

۱- اعاده دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از احکام بوده، حالت استثنایی دارد؛ بنابراین به عنوان شیوه عام و عادی اعتراض به احکام محسوب نمی‌گردد. لذا تا زمانی که جا برای اعتراض عادی؛ از جمله در مورد آرای قابل تجدیدنظر و یا غیابی وجود داشته باشد، امکان اعاده دادرسی وجود ندارد. در این خصوص در رأی وحدت رویه شماره ۶۱۲ - ۱۱/۲/۱۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور چنین آمده است: «مقررات ماده ۱۲ ق.ت.د.ع.ا. یکی از طرق فوق‌العاده رسیدگی نسبت به احکام قطعی است و تا زمانی که طریق عادی رسیدگی مفتوح باشد، مجالی برای ورود به مرحله رسیدگی فوق‌العاده نیست و با توجه به اینکه دادنامه غیابی، حکم غیرقطعی و قابل اعتراض و بعضاً قابل تجدیدنظرخواهی است و تا وقتی که مهلت وخواهی و تجدیدنظرخواهی سپری نشده و یا به اعتراض و تجدیدنظرخواهی رسیدگی نشده باشد، اعمال مقررات ماده مذکور نسبت به رأی غیابی وجاهت قانونی ندارد...».

۲- دو مرحله‌ای بودن رسیدگی در اعاده دادرسی: منظور از دو مرحله‌ای بودن، اعمال مقررات اعاده دادرسی در دو مرحله مختلف است. مرحله اول، در دیوان عالی کشور بوده و شعبه دیوان با بررسی شکلی اقدام به تجویز یا رد اعاده دادرسی می‌نماید. مرحله دوم نیز مربوط به رسیدگی شکلی و ماهیتی مرجع قضایی صالح پس از تجویز اعاده دادرسی توسط شعبه دیوان است؛ بنابراین رسیدگی در اعاده دادرسی دو مرحله‌ای خواهد بود. در سایر طرق؛ از جمله در وخواهی و تجدیدنظرخواهی چنین ترتیبی وجود نداشته، تنها در یک مرحله و توسط مرجع قضایی واحد رسیدگی شکلی و ماهیتی انجام می‌پذیرد.

۳- خاص بودن جهات اعاده دادرسی: مشخصه دیگر اعاده دادرسی، انحصار جهات آن به موارد یاد شده توسط مقنن است. دیوان عالی کشور در مقام رسیدگی شکلی ابتدائاً باید انطباق اعتراض با یکی از جهات مصرح اعاده دادرسی را احراز نماید؛ بنابراین تنها با وجود یکی از این جهات است که امکان اعاده دادرسی فراهم خواهد شد. در صورتی هم که پس از تجویز اعاده دادرسی، پرونده در شعبه هم‌عرض مطرح شود و این دادگاه، درخواست اعاده دادرسی را از مصادیق ماده ۴۷۴ قانون فوق‌الذکر نداند و درخواست مزبور را وارد تشخیص ندهد، قرار رد درخواست اعاده دادرسی را صادر می‌کند؛ اما در طرق عادی، جهات اعتراض ویژه و انحصاری نبوده و با توجه به اینکه اعتراض، جزء حقوق شخص تجدیدنظرخواه یا وخواه محسوب می‌شود، می‌تواند با استناد به هر جهتی اقدام به اعتراض نماید.

۴- عدم محدودیت زمان: دیگر مشخصه اعاده دادرسی که منجر شده تا از سایر طرق تفکیک گردد، مقید نبودن آن به مهلت مشخص است. در طرق عادی اعتراض، شخص معترض باید در ظرف زمانی معین اقدام به اعتراض نماید و خارج از این مدت، دیگر امکان اعتراض نخواهد داشت؛ اما اعاده دادرسی محدودیت زمانی ندارد و «هر وقت علتی که موجب اعاده دادرسی است حادث گردد ذی‌نفع می‌تواند درخواست اعاده دادرسی کند و در قوانین موضوعه ما تا به حال برای اعاده دادرسی مهلت تعیین نشده است» (آخوندی، ۱۳۹۰: ۲۴). در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ (اصلاحی ۱۳۹۴) نیز همین وضعیت ادامه داشته، مهلتی برای اعاده دادرسی پیش‌بینی نشده است. «از نظر تطبیقی هم در حقوق فرانسه تقاضای اعاده دادرسی

مقید به هیچ‌گونه شرط مدتی نیست» (ماده ۶۴۲ ق.آ.د.ک.ف).

۵- منحصر بودن اعاده دادرسی به احکام: اعاده دادرسی در معنای عام تنها در مورد احکام قطعییت یافته موضوعیت داشته، در مورد قرارهای مراجع قضایی امکان اعمال اعاده دادرسی عادی وجود ندارد، اما در طرق عادی اعتراض، بحث در مورد اعتراض نسبت به آرای محاکم بوده و اعم از حکم و قرارهای صادره می‌باشد. البته باید عنایت داشت که اعاده دادرسی خاص نیز به استناد ماده ۴۷۷ در مورد آرای محاکم اعم از احکام و قرارهای نهایی قطعییت یافته قابل اعمال است.

۶- منحصر بودن اعاده دادرسی به احکام قطعی محکومیت: مشخصه دیگر اعاده دادرسی، اختصاص آن به احکام قطعییت یافته محکومیت است؛ بنابراین این روش اعتراض، تنها در خصوص محکوم‌علیه و در مورد احکام محکومیت جاری می‌باشد. در حالی که سایر طرق همان‌گونه که بیان شد؛ اولاً در مورد آرای غیرقطعی بوده، ثانیاً آرای غیرقطعی اعم از محکومیت، برائت، منع تعقیب و سایر قرارهای قطعی می‌باشد.

۷- عدم تأثیر اجرای حکم در تقاضای اعاده دادرسی: برخلاف طرق عادی اعتراض که تنها در مورد آرای که قطعییت نیافته موضوعیت داشته و لذا هنوز حکمی به مرحله اجرا در نیامده، در اعاده دادرسی، اجرا یا عدم اجرای حکم قطعییت یافته تأثیری در تقاضای اعاده دادرسی و تجویز و رسیدگی به آن ندارد. در صورتی که حکم اجرا نشده باشد، هرگاه رأی دیوان عالی کشور مبنی بر تجویز اعاده دادرسی باشد یا طبق ماده ۴۷۷ اعاده دادرسی پذیرفته شده باشد، اجرای حکم تا صدور حکم مجدد به تعویق می‌افتد و چنانچه از متهم تأمین اخذ نشده و یا تأمین منتفی شده

باشد یا متناسب نباشد، دادگاهی که پس از تجویز اعاده دادرسی به موضوع رسیدگی می‌کند، تأمین لازم را اخذ می‌نماید (ماده ۴۷۸ ق.آ.د.ک). در صورتی هم که حکم اجرا شده باشد، باز شخص می‌تواند با هدف اعاده اعتبار و حیثیت و جبران ضرر و زیان و ... اقدام به تقاضای اعاده دادرسی نماید.



در طرق عادی اعتراض، شخص معترض باید در ظرف زمانی معین اقدام به اعتراض نماید و خارج از این مدت، دیگر امکان اعتراض نخواهد داشت؛ اما اعاده دادرسی محدودیت زمانی ندارد و «هر وقت علتی که موجب اعاده دادرسی است حادث گردد ذی‌نفع می‌تواند درخواست اعاده دادرسی کند و در قوانین موضوعه ما تا به حال برای اعاده دادرسی مهلت تعیین نشده است».



۸- عدم تأثیر تقاضای اعاده دادرسی در توقف اجرا: مشخصه دیگر اعاده دادرسی این است که صرف تقاضای اعاده دادرسی موجب توقف اجرای حکم نیست. بر این مبنا و با توجه به قابلیت اجرای احکام قطعی کیفری، شعبه دیوان عالی کشور برای صدور دستور توقف اجرای حکم ابتدا باید درخواست را بررسی و ملاحظه نماید. چنانچه نظر اعضای شعبه بر رد درخواست باشد، صدور دستور توقف اجرای حکم امری بی‌فایده و لغو خواهد بود. برابر ماده ۴۷۸ هرگاه رأی دیوان عالی کشور مبنی بر تجویز اعاده دادرسی باشد یا طبق ماده ۴۷۷ اعاده دادرسی پذیرفته شده باشد، اجرای حکم تا صدور حکم مجدد به تعویق می‌افتد و چنانچه از متهم تأمین

اخذ نشده و یا تأمین منتفی شده باشد یا متناسب نباشد، دادگاهی که پس از تجویز اعاده دادرسی به موضوع رسیدگی می‌کند، تأمین لازم را اخذ می‌نماید. البته چنانچه ادله ارائه شده قوی باشد، برابر ماده ۴۷۹ ق.آ.د.ک، قرار توقف آثار و تبعات حکم اولی، فوری صادر می‌شود و دادرسی مطابق مواد این قانون انجام می‌گیرد (علیزاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۸۰۴-۸۰۱).

۳- جهات اعاده دادرسی عام

اعاده دادرسی عام، تنها در جهات مصرح قانونی قابلیت پذیرش دارد. این جهات قبلاً در ماده ۲۷۲ ق.آ.د.ک (۱۳۷۸) احصا شده بودند که با اندک تفاوتی در ذیل ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک (۱۳۹۲) نیز تکرار شده‌اند. در این ماده چنین مقرر گردیده است: «درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاه‌ها اعم از آنکه حکم مذکور به اجرا گذاشته شده یا نشده باشد، در موارد زیر پذیرفته می‌شود:

الف- کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شود و سپس زنده بودن وی محرز گردد.

ب- چند نفر به اتهام ارتکاب جرمی محکوم شوند و ارتکاب آن جرم به‌گونه‌ای باشد که نتوان بیش از یک مرتکب برای آن قائل شد.

پ- شخصی به علت انتساب جرمی محکوم شود و فرد دیگری نیز به موجب حکمی از مرجع قضایی به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد، به طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم، بی‌گناهی یکی از آنان احراز گردد.

ت- درباره شخصی به اتهام واحد، احکام متفاوتی صادر شود.

ث- در دادگاه صالح ثابت شود که اسناد جعلی یا شهادت خلاف واقع گواهان، مبنای حکم بوده است.

ج- پس از صدور حکم قطعی، واقعه

جدیدی حادث و یا ظاهر یا ادله جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی گناهی محکوم علیه یا عدم تقصیر وی باشد.

چ- عمل ارتكابی جرم نباشد و یا مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقرر قانونی باشد. به جز بند «ج»، مفاد سایر بندها دلالت بر بی گناهی واقعی؛ یعنی فرد ناکرده بزه دارد؛ به عبارت دیگر، در قسمت نخست بند «ج»، حکم محکومیت علیه شخصی صادر شده که عمل وی مجرمانه نبوده است و در قسمت دوم این بند، محکوم در واقع رفتار مجرمانه انتسابی را مرتکب شده، ولی دادگاه مجازاتی شدیدتر از مجازات قانونی تعیین کرده است. برخلاف سایر بندها که دادگاه در صورت احراز صحت ادعا مکلف به صدور حکم بی گناهی است، ضمانت اجرای قسمت دوم این بند صرفاً تعیین مجازات قانونی است. در این نوع از خطا، محکوم علیه، بی گناه واقعی نیست (فرجیها و غلاملو، ۱۳۹۴: ۴۴)، اما قسمت نخست این بند به مانند سایر جهات ذکر شده در ماده ۴۷۴ از مصادیق بی گناهی محسوب می گردد. منظور مقنن از عبارت ارائه دلایل جدیدی که موجب اثبات بی گناهی محکوم علیه گردد، ابراز هر گونه دلیل و مدرک و سندی است که مشعر بر ثبوت بی گناهی محکوم علیه و سلب اتهام انتسابی به وی باشد؛ به طوری که به هیچ وجه این دلایل در مرحله رسیدگی بدوی یا موجود نبوده و یا بعداً حادث و ظاهر می شود نه اینکه این دلایل به صورت دفاعیاتی در زمان رسیدگی مقدماتی و محاکماتی بدوی نیز در دسترس محکوم علیه بوده لیکن ارائه نشده باشد. قسمت دوم بند «ج» ماده ۴۷۴ شامل مواردی نیز می شود که مجازات مورد حکم بیش از میزانی باشد که مدنظر مقنن با لحاظ کیفیات مشدده و مخففه است؛ بنابراین

فرضی که به تشخیص دیوان عالی کشور در خصوص محکوم علیه با لحاظ کیفیات مخففه باید تعیین مجازات می گردید و این مهم رعایت نشده است، از مصادیق اعاده دادرسی؛ موضوع قسمت دوم بند «ج» ماده ۴۷۴ است (نظر مشورتی شماره ۴۰۱-۱۳۹۹/۵/۵). منظور از عبارت «مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقرر قانونی باشد» مذکور در بند «ج» ماده ۴۷۴ این است که مجازات تعیین شده در حکم بیش از مجازاتی باشد که قانون برای آن جرم مقرر داشته است؛ به عنوان مثال، مجازات قانونی ترک انفاق؛ موضوع ماده ۶۴۲ ق.م.ا. از ۹۱ روز تا ۵ ماه حبس است؛ لکن دادگاه در اثر اشتباه حکم بر مجازات متهم به ۶ ماه حبس معین نماید.^(۳)

۴- جهات اعاده دادرسی خاص

خلاف بین بودن رأی صادره تنها جهتی است که برای اعاده دادرسی خاص بیان می شود. برخلاف اعاده دادرسی عادی که صرفاً نسبت به احکام قطعی قابل درخواست است، اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه دامنه گسترده تری داشته، شامل هر نوع رأی اعم از حکم یا قرار می شود که توسط یک مرجع قضایی صادر شده باشد؛ از قبیل محاکم بدوی و تجدیدنظر و دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح و شورای حل اختلاف. علاوه بر آرای اصلی، این اعاده دادرسی قرارهای دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی [قرار تجویز اعاده دادرسی یا قرار رد اعاده دادرسی] و همچنین دستور موقت دادگاهها را نیز در برمی گیرد.

اما در اینکه خلاف بین و خلاف بین شرع چیست و مشمول چه مواردی می گردد، همواره ابهام وجود داشته است. در قانون آیین دادرسی کیفری تعریفی از خلاف بین شرع صورت نگرفته است. قانون گذار

در تبصره یک ماده ۱۸ ق.ت.د.ع.ا. تنها به تعریف «خلاف بین» اشاره و مقرر داشته بود: «مراد از خلاف بین آن است که رأی برخلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مسلمات فقه باشد». این تعریف ابهامات زیادی را به وجود آورده بود. تبصره ای که نه محدوده خلاف بین شرع را تعریف و نه از مسلمات فقه تبیینی روشن ارائه نموده بود. به موجب آخرین اصلاح ماده ۱۸ در سال ۱۳۸۵ برابر تبصره یک، خلاف بین شرع بدین ترتیب تعریف شده بود: «مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود». به نظر می رسد بر اساس ماده ۴۸۲ ق.آ.د.ک نیز منظور از این عبارت «مسلمات فقهی» است؛ اما همچنان این عبارت نیز مبهم است. در عمل، قضات دیوان عالی کشور تفاسیر گوناگونی از خلاف بین شرع دارند. «البته منظور از مسلمات فقه این نیست که در مورد مسئله ای اجماع و اتفاق نظر وجود داشته باشد، بلکه ممکن است در مورد آن مسئله چند نظر وجود داشته باشد و رأی دادگاه غیر از این چند نظر باشد و به عبارت دیگر، دادگاه یک نظر ابداعی جدید ارائه دهد». این مسئله به عنوان یک موضوع دارای ابهام در مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه مطرح شده و پس از بحث و بررسی و بیان نظر فقها چنین نتیجه گیری شده است: «مسلمات گاهی با مسامحه و گاهی بدون مسامحه استعمال می شود. در مواردی که بدون مسامحه به کار می رود، ممکن است هم طراز با اجماع و یا بالاتر از آن باشد و بنا بر تعبیر دیگر، بین آن دو عموم و خصوص مطلق برقرار است و لذا هرگاه امری مستند به اجماع تعبدی کاشف از رأی معصوم

۵- اشخاصی که حق اعاده دادرسی دارند

مقنن در ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک (۱۳۹۲)، اشخاصی را که می‌توانند درخواست اعاده دادرسی ارائه نمایند را به شرح ذیل مشخص کرده است:

الف- محکوم‌علیه یا وکیل یا نماینده قانونی او و در صورت فوت یا غیبت محکوم‌علیه، همسر و وراث قانونی و وصی او؛

ب- دادستان کل کشور؛

پ- دادستان مجری حکم.

به موجب ماده ۶۳۷ ق.آ.د.ک، «نسبت به احکام قطعی دادگاه‌های نظامی، علاوه بر اشخاص مندرج در ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح نیز می‌تواند درخواست اعاده دادرسی نماید». در این خصوص، نکته اول آن است که شاکی حق درخواست اعاده دادرسی ندارد؛ چراکه، اعاده دادرسی همان‌گونه که در تبیین مشخصه‌های آن بیان شد، ویژه احکام محکومیت بوده و لذا شاکی اساساً حق درخواست اعاده دادرسی نسبت به احکامی که به نفع او صادر نشده را ندارد. با عنایت به این ماده؛ «اشخاصی که در این ماده بیان شده جنبه حصری دارند و این افراد نسبت به اشخاصی که حق تجدیدنظرخواهی دارند توسعه یافته‌اند و حتی فوت محکوم‌علیه نیز خللی در این حق به وجود نمی‌آورد؛ زیرا فوت وی، حکم قطعی را بی‌اثر نمی‌سازد و آثار رسواکنندگی آن باقی است و ورثه، وارثان این رسوایی هستند و باید چاره‌ای اندیشید تا آنان هم بتوانند غبار رسوایی را از چهره خود و خانواده‌شان بزدایند؛ اما چنانچه فوت متهم قبل از قطعیت رأی رخ داده باشد، حق درخواست اعاده دادرسی به وجود نمی‌آید؛ زیرا عدم استفاده متوفی از راه‌های قانونی برای بی‌اثر کردن حکم،

که خلاف شرع بوده و غالباً اجرای این احکام موجب تضییع حقوق شرعی و قانونی احدی از طرفین دعوا می‌گردد و لذا طبق پیش‌بینی قانون‌گذار در ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک پرونده با تشخیص ریاست محترم دادگستری کل استان جهت نقض حکم صادره و تجویز اعاده دادرسی محضر ریاست محترم قوه قضاییه ارسال می‌گردد (زراعت، ۱۳۹۵: ۲۸۷).

اعاده دادرسی در معنای عام تنها در مورد احکام قطعی یافته موضوعیت داشته، در مورد قرارهای مراجع قضایی امکان اعمال اعاده دادرسی عادی وجود ندارد، اما در طرق عادی اعتراض، بحث در مورد اعتراض نسبت به آرای محاکم بوده و اعم از حکم و قرارهای صادره می‌باشد. البته باید عنایت داشت که اعاده دادرسی خاص نیز به استناد ماده ۴۷۷ در مورد آرای محاکم اعم از احکام و قرارهای نهایی قطعی یافته قابل اعمال است.

رویه عملی این‌گونه است که معاونت قضایی دادگستری استان‌ها از طریق رؤسای دادگستری، موارد خلاف شرع بین را به رئیس قوه قضاییه اطلاع می‌دهند. رئیس قوه قضاییه پس از دریافت این درخواست‌ها، رسیدگی به آنها را به دیوان عالی کشور ارجاع می‌دهد. با تدبیر رئیس قوه قضاییه چهار شعبه از شعب دیوان عالی کشور برای رسیدگی مجدد به آرای خلاف شرع بین و اعمال ماده ۴۷۷ اختصاص پیدا کرده‌اند و اقدام به رسیدگی ماهوی یا شکلی می‌کنند.

می‌باشد، از مسلمات نیز می‌باشد؛ اما چیزی که از مسلمات است، ممکن است اجماعی نباشد؛ زیرا در مواردی ممکن است چیزی به واسطه اینکه از ضروریات دین می‌باشد، از مسلمات تلقی شود، ولی اجماع بر آن اقامه نشده باشد ... حال مراد قانون‌گذار از واژه مسلمات چیست؟ از آنجا که اصل ۱۷۳ قانون اساسی تفسیر قوانین عادی را بر عهده مجلس شورای اسلامی گذاشته است، باید تفسیر این واژه را به عهده مجلس شورای اسلامی دانست» (پور قهرمانی، ۱۳۸۶: ۷۵۱). «حکم قضایی زمانی که با محک شرع سنجیده شود، ممکن است با واقع و نفس الامر، یا با دلیل قطعی و ضروری فقه ناسازگاری داشته باشد، به گونه‌ای که اگر قاضی صادرکننده رأی دریابد و یا قاضی دیگری او را آگاه کند، بدون هیچ مخالفتی خواهد پذیرفت» (هاشمی، ۱۳۸۱: ۲۲۶). با این حال رئیس قوه قضاییه مرجع تشخیص خلاف بین شرع بوده و زمانی می‌تواند رأی را خلاف اعلام کند که مخالف شرع بین باشد. آرای خلاف شرع بین که در محاکم صادر می‌شوند به دو دسته کلی تقسیم می‌گردند:

دسته اول: دسته‌ای از احکام هستند که مستنداً به قوانین موضوعه‌ای صادر شده‌اند که متأسفانه صراحتاً حکم خلاف شرع در این قوانین صادر گردیده است و لذا اجرای احکام به جز اجرای احکام خلاف شرع بین، هیچ چاره‌ای ندارد و استنکاف از اجرای این احکام موجب مسئولیت اداری و حتی قضایی قاضی اجرای احکام می‌باشد. دسته دوم: احکامی هستند که مستند به قوانین موضوعه موافق با شرع صادر گردیده‌اند، لکن دادگاه در استنباط از قانون و صدور حکم مرتکب اشتباه گردیده و حکمی صادر نموده است

اماره پذیرش محکومیت است. اثبات فوت محکوم علیه آسان است، اما اثبات غیبت وی نیاز به رسیدگی قضایی و صدور حکم دارد. اشخاصی که در این ماده به صورت حصری بیان شده‌اند، اصولاً زمانی حق درخواست اعاده دادرسی دارند که نفعی داشته باشند و این شرط گرچه به صراحت بیان نشده، اما جزء قواعد عمومی است و شرط اساسی هر دعوایی است» (زراعت، ۱۳۸۶: ۱۲۱).

در مورد اعاده دادرسی خاص نیز، برابر تبصره سه ماده ۴۷۷ در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضاییه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یکبار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد. برابر ماده ۲ دستورالعمل اجرایی ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک (۱۳۹۸)، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور و رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح در اجرای وظایف قانونی خود چنانچه با آرای خلاف شرع بین مواجه شوند، طبق تبصره سه ماده ۴۷۷ قانون مذکور، مراتب را به رئیس قوه قضاییه اعلام می‌نمایند؛ بنابراین در حالت کلی اشخاص زیر حق درخواست تجویز اعاده دادرسی را از رئیس قوه قضاییه دارند:

- ۱- شخصی که از رأی صادره متضرر گردیده است و نماینده قانونی او؛
- ۲- رئیس دیوان عالی کشور؛
- ۳- دادستان کل کشور؛
- ۴- رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح؛
- ۵- رئیس کل دادگستری هر استان.

۶- تشریفات رسیدگی در اعاده دادرسی

درخواست اعاده دادرسی و ادله ابرازی، از طریق دادگاه صادرکننده حکم قطعی یا قطعیت یافته، به دیوان عالی کشور ارسال می‌گردد. دیوان عالی کشور در وقت فوق العاده و بدون احضار طرفین، پرونده را بررسی می‌نماید و قبل از آنکه وارد رسیدگی ماهیتی شود، نسبت به اساس درخواست (شکل) اظهارنظر می‌کند. این اظهارنظر در قالب یکی از دو قرار ذیل است:

الف: قبول درخواست اعاده دادرسی

در صورتی که دیوان عالی کشور، موضوع و ادله ابرازی را منطبق با یکی از جهات مندرج در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک تشخیص دهد، درخواست اعاده دادرسی را قبول و پرونده را برای رسیدگی ماهیتی به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارجاع می‌دهد. در این صورت پس از وصول پرونده به دادگاه هم‌عرض، پرونده از حالت مختومه خارج و مجدداً در مسیر رسیدگی قرار می‌گیرد: برای آن وقت رسیدگی تعیین می‌شود و طرفین (محکوم علیه، شاکی خصوصی و دادستان) احضار می‌گردند و از آن پس همانند سایر پرونده‌های جرایمی با آن برخورد می‌شود.

ب: رد درخواست اعاده دادرسی

در صورتی که دیوان عالی کشور، موضوع یا ادله ابرازی را منطبق با جهات مندرج در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک تشخیص ندهد، درخواست را رد می‌کند و پرونده مختومه و بلا اقدام باقی می‌ماند.

در اعاده دادرسی خاص نیز؛ با وصول درخواست تجویز اعاده دادرسی، موضوع به حوزه معاونت قضایی یا قضات و مشاورین رئیس قوه ارجاع می‌گردد و آنان با مطالبه پرونده و مطالعه آن، مبادرت به تنظیم

گزارشی دقیق و مستند و مستدل در خصوص پرونده و جهات خلاف شرع بین بودن رأی صادره می‌نمایند و درخواست تجویز اعاده دادرسی و گزارش تنظیمی را در حداقل زمان ممکن به ضمیمه پرونده به دفتر ریاست قوه قضاییه ارسال می‌نمایند. نهایتاً رئیس قوه قضاییه با احراز خلاف شرع بین بودن رأی صادره بر اساس گزارش تنظیمی، دستور تجویز اعاده دادرسی را صادر می‌کند. رئیس قوه قضاییه همچنین می‌تواند ضمن صدور دستور تجویز اعاده دادرسی، دستور توقف اجرای حکم را نیز صادر نماید. با تجویز اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضاییه، اجرای حکم تا حصول نتیجه قطعی به تعویق می‌افتد.

اما چنانچه رئیس قوه قضاییه در زمان بازنگری، دستور توقف اجرای حکم را صادر نماید، در صورت رد اعاده دادرسی، مراتب لغو توقف توسط معاون قضایی ایشان به مرجع قضایی اعلام می‌گردد تا مطابق حکم صادره اقدام نماید. لذا رئیس قوه قضاییه، حتی قبل از صدور دستور تجویز اعاده دادرسی - در مرحله بازنگری رأی - نیز می‌تواند دستور توقف اجرای حکم موضوع درخواست اعاده دادرسی را صادر نماید، اختیاری که در ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک و تبصره‌های ذیل آن پیش‌بینی نشده است. با صدور دستور تجویز اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضاییه، پرونده با ذکر دلیل مغایرت رأی با شرع، به شعب خاص تعیین شده برای این نوع رسیدگی در دیوان عالی کشور ارجاع می‌گردد و شعبه مرجع‌الیه بر اساس نظر اعلامی رئیس قوه (مبنی بر خلاف شرع بین بودن) رأی مورد درخواست اعاده دادرسی را نقض و به پرونده به صورت شکلی یا ماهوی رسیدگی و نهایتاً مبادرت به صدور رأی مقتضی می‌نماید.

۷- آثار اعاده دادرسی کیفری

اعاده دادرسی کیفری در انواع یاد شده در این مقاله دارای آثار متعددی است. از مهم‌ترین این آثار می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- متوقف شدن اجرای حکم: همان‌گونه که بیان شد؛ صرف تقاضای اعاده دادرسی موجب برای توقف اجرای حکم نیست، اما به محض اینکه اعاده دادرسی تجویز شد، بلافاصله اولین اقدام توقف اجرای حکم است. در مورد اعاده دادرسی خاص نیز به صرف تشخیص خلاف بین

بودن، اجرای حکم متوقف می‌شود.

۲- اثر انتقالی، در صورتی که دیوان عالی کشور پس از رسیدگی احراز کند که رأی موضوع درخواست اعاده دادرسی قابل رسیدگی مجدد است: از آثار دیگر اعاده دادرسی، اثر انتقالی آن است؛ یعنی با تجویز آن مرجع قضایی دیگری غیر از مرجع صادرکننده رأی قطعی باید اقدام به رسیدگی و صدور حکم مجدد نماید.

۳- نقض حکم در صورت وارد بودن درخواست اعاده دادرسی: در صورتی که شعبه مرجع اولیه، پس از رسیدگی تقاضا را

مستند به یکی از جهات ذکر شده بداند، با نقض حکم سابق، اقدام به صدور حکم جدید خواهد نمود.

۴- حق مطالبه ضرر و زیان به خاطر محکومیت: آخرین اثر اعاده دادرسی حق محکوم‌علیه نسبت به مطالبه ضرر و زیانی است که به خاطر محکومیت اشتباه متحمل گردیده است. در این خصوص حتی اگر حکم اجرا شده باشد، جبران زیان‌های وارده از طرق قانونی امکان‌پذیر بوده، نماینده قانونی صاحب حق، می‌تواند نسبت به مطالبه آن اقدام نماید.

برآمد

از آنچه در این تحقیق گذشت می‌توان نتیجه گرفت؛ اعاده دادرسی کیفری از جمله شیوه‌های فوق‌العاده اعتراض بر احکام بوده که بر اساس آخرین اراده مقنن در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، مشتمل بر دو نوع است: اعاده دادرسی عام که جهات آن در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک احصا شده و اعاده دادرسی خاص؛ موضوع ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک که بر تشخیص مخالفت رأی قطعی با شرع بین از سوی رئیس قوه قضاییه مبتنی است. هر دو شیوه، از طرق خاص ممیزی احکام و یا قرارهای قطعی می‌باشند، با وصف آنکه در موارد مختلف؛ از جمله جهات اعتراض، قلمروی شمول آرا یا احکام، توقف اجرای احکام، اشخاص واجد اختیار تقاضا و ... با هم تفاوت دارند؛ بدین ترتیب که جهات اعاده دادرسی به صورت عام، مشتمل بر هفت مورد است، ولی تنها جهت اعاده دادرسی خاص، خلاف بین شرع بودن آرای قطعی می‌باشد. اعاده دادرسی عام تنها در مورد احکام قطعیت یافته بوده و قرارهای نهایی قطعی را شامل نمی‌شود، ولی اعاده دادرسی خاص در مورد آرای قطعی مراجع قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوی، دادسراها و شوراهای حل اختلاف می‌باشد. با عنایت به آنچه بیان شد، به نظر می‌رسد؛ اعاده دادرسی خاص، شیوه‌ای است؛ هرچند مغایر با قاعده اعتبار امر قضاوت شده، لکن مبتنی بر قاعده فقهی «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام»؛ به معنی نفی هرگونه حکم ضرری در اسلام و به عنوان یکی از مسلمات فقه غنی آنکه توسل به آن در موارد ضروری، مجرای است برای پیشگیری از تضییع حقوق اشخاص، اغلب در مقابل دارا شدن ناعادلانه دیگران که به عذر صعوبت تشخیص مصادیق عنوان «خلاف شرع بین» نمی‌توان اعتبار آن را مورد ایراد قرار داد، بلکه لازم است؛ در راستای تحقق «عدالت قضایی» و «حیای حقوق اشخاص»، از این ظرفیت قانونی بهره‌مند شد.

پی‌نوشت‌ها

۱- ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات قوه قضاییه: رئیس قوه قضاییه سمت قضایی است و هرگاه رئیس قوه قضاییه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد.
۲- به موجب تبصره ماده ۱۱ قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹/۰۲/۲۳، «حدائق و حداکثر مجازات‌های حبس تعزیری درجه چهار تا درجه هشت مقرر در قانون برای جرایم قابل گذشت، به نصف تقلیل می‌یابد».

فهرست منابع

۱- بهرامی، بهرام، بایسته‌های اعاده دادرسی، حقوقی، کیفری، دیوان عدالت اداری، تهران: انتشارات نگاه بینه، چاپ ۱، ۱۳۹۴
۲- پورقهرمانی، بابک، تجدیدنظرخواهی رئیس قوه قضاییه از آراء محاکم، مجله فقه و حقوق، سال اول، شماره ۱، ۱۳۸۶
۳- زراعت، عباس، اعاده دادرسی در امور کیفری، فصلنامه مدرس علوم انسانی، شماره ۴، ۱۳۸۶
۴- زراعت، عباس، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی ایران، انتشارات خط سوم، ۱۳۹۵
۵- سپهوند، امیر، اعاده دادرسی در قوانین کیفری، مجله دادرسی، شماره ۳۲، ۱۳۸۱

۶- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره بنیادین)، جلد ۲، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۷
۷- علیزاده، اکبر و همکاران، محشای آیین دادرسی کیفری، انتشارات طه، چاپ ۱، ۱۴۰۱
۸- فرجیها، محمد و غلاملو، جمشید، ساز و کارهای رسیدگی به ادعای بی‌گناهی محکومان: مطالعه تطبیقی نظام‌های حقوقی ایران، آمریکا و انگلستان، پژوهش حقوق کیفری، شماره ۱۱، ۱۳۹۴
۹- متین‌دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۱، تهران: انتشارات مجد، چاپ ۱، ۱۳۷۷
۱۰- مهاجری، علی، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، انتشارات فکرسازان، تهران، ۱۳۹۰
۱۱- هاشمی، سید حسین، بررسی فقهی و حقوقی تجدیدنظرخواهی و نقض آراء قضایی، مجله کاوشی نو در فقه، شماره ۲، ۱۳۸۱
۱۲- هدایتی، محمدعلی، آیین دادرسی کیفری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۹۲
13-Vincent (J.) et Guinchard (S.), Procedure civil, Paris, Dalloz, 2001



آرای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور



رأی وحدت رویه شماره ۸۱۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع: «آراء دادگاه‌های کیفری یک در خصوص اعسار از پرداخت دیه قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور نیست»

۱۴۰۰/۱۰/۱۹ - ۹۰۰۰/۱۲۳۶۹/۱۱۰

الف - گزارش پرونده

به استحضار می‌رساند، آقای بهزاد سعادت‌زاده عضو معاون محترم دیوان عالی کشور، با اعلام اینکه از سوی شعب نهم و چهل و دوم دیوان عالی کشور، در خصوص قابل فرجام بودن احکام مربوط به اعسار از پرداخت دیه موضوع دادنامه‌های صادره از شعب دادگاه کیفری یک، آراء مختلف صادر شده، درخواست طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور کرده است که گزارش امر به شرح آتی تقدیم می‌شود:

الف) به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۹/۱۰/۲۳ - ۹۹۰۹۹۷۰۹۰۹۴۰۰۹۶۲

شعبه نهم دیوان عالی کشور، در خصوص دادخواست آقای یحیی ... به طرفیت آقای مسعود ... به خواسته صدور حکم به اعسار از پرداخت محکوم‌به (دیات صدمات وارده) موضوع دادنامه شماره ۰۰۱۴۹ - ۱۳۹۷/۰۹/۱۱ شعبه اول دادگاه کیفری یک استان مازندران، این شعبه به‌موجب دادنامه شماره ۰۰۱۶۷ - ۱۳۹۹/۰۸/۱۱، چنین رأی صادر کرده است:

«... نظر به اینکه محکومیت قطعی خواهان در پرداخت محکوم‌به، به موجب دادنامه ما‌الذکر [۰۰۱۴۹ - ۱۳۹۷/۰۹/۱۱] محرز است ... دادگاه ضمن حکم به اعسار خواهان دعوی از پرداخت محکوم‌به ما‌الذکر به صورت یکجا، خواهان موصوف را متمکن به تأدیه محکوم‌به، به نحو اقساط تشخیص و مستنداً به مواد ۶، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، حکم به پرداخت ۲۰ درصد دیه کامل، به صورت پیش قسط و تقسیط الباقی آن از قرار

هر قسط نیم درصد دیه کامل در هر ماه بلاانقطاع تا استهلاك کامل محکوم‌به صادر و اعلام می‌نماید؛ با قید اینکه صدور حکم تقسیط مانع استیفای حقوق محکوم‌له از اموالی که بعداً از محکوم‌علیه به دست می‌آید نخواهد بود. رأی صادره حضوری و ظرف بیست روز از [تاریخ] ابلاغ قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور می‌باشد».

پس از فرجام‌خواهی از این رأی، شعبه نهم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره صدرالذکر، چنین رأی داده است: «با توجه به مندرجات پرونده و کیفیات منعکس در آن خصوصاً شهادت شهود برابر برگ استشهادیه و پاسخ استعلامات صورت گرفته و اینکه فرجام‌خواه ایراد مؤثری که موجب نقض دادنامه فرجام خواسته باشد ارائه ننموده است، دادنامه مذکور وفق موازین قانونی صادر شده است. علی‌هذا به استناد بند الف ماده ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن رد

فرجام‌خواهی، دادنامه فرجام‌خواسته به شماره ۰۰۱۶۷ - ۱۳۹۹/۰۸/۱۱ تأیید و ابرام می‌گردد».

ب) به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۹/۱۰/۲۱-۹۹۰۹۹۷۰۹۲۵۷۰۰۴۴۴ شعبه چهل و دوم دیوان عالی کشور، در خصوص دادخواست خانم منیژه ... به طرفیت خانم زهرا ... به خواسته صدور حکم به اعسار از پرداخت محکوم‌به (یک فقره دیه کامل مرد مسلمان) موضوع دادنامه شماره ۰۰۵۹ - ۱۳۹۷/۰۲/۳۱ شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان خوزستان، این شعبه به موجب دادنامه شماره ۰۱۷۷ - ۱۳۹۹/۰۴/۱۵، چنین رأی صادر کرده است:

«... به استناد مواد ۶، ۷ و ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب سال ۱۳۹۴ حکم به اعسار خواهان از پرداخت یکجای دیه و پرداخت به نحو اقساط بدین‌گونه که خواهان مکلف است یک دوم دیه کامل را به صورت نقد در حق خواهان پرداخت نماید و در خصوص نصف دیگر دیه به صورت ماهانه یک سوم از نیم درصد از دیه کامل در حق خوانده تا پایان اقساط محکوم می‌نماید. رأی صادره به جهت اینکه اخطاریه، ابلاغ واقعی گردیده حضوری محسوب و ظرف مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور می‌باشد».

پس از فرجام‌خواهی از این رأی، شعبه چهل و دوم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره صدرالذکر، چنین رأی داده است:

«... با عنایت به اینکه هر چند حسب مفاد ماده ۱۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ دادگاه کیفری یک صادرکننده حکم محکومیت

دیه، صالح به رسیدگی به دعوی اعسار خواهان بوده و لکن مستفاد از ماده ۱۴ قانون مذکور و همچنین مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ قانون آیین دادرسی [دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور] مدنی این است که دعوی اعسار غیرمالی بوده و حکم صادره در مورد آن صرفاً قابل تجدیدنظر است و قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور نمی‌باشد و قید ذیل دادنامه صادره از شعبه دوم دادگاه کیفری یک در خصوص قابل فرجام بودن آن غیرموجه و مبتنی بر اشتباه بوده است. مضاف بر اینکه خواهان اعسار نیز خود در اعتراض به رأی مذکور تقاضای تجدیدنظر از دادگاه تجدیدنظر استان نموده است. لهذا با عنایت به مراتب مذکور حکم صادره معترض‌ عنه قابل فرجام در دیوان عالی کشور نبوده و مقرر می‌دارد که پرونده به مرجع قضایی مربوطه اعاده تا به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال شود».

چنانکه ملاحظه می‌شود، شعب نهم و چهل و دوم دیوان عالی کشور، در خصوص قابل فرجام بودن احکام مربوط به اعسار از پرداخت دیه موضوع دادنامه‌های صادره از شعب دادگاه کیفری یک، اختلاف نظر دارند به طوری که شعبه نهم به فرجام‌خواهی به عمل آمده در خصوص حکم صادره در این باره رسیدگی کرده و ضمن رد فرجام‌خواهی، دادنامه فرجام‌خواسته را ابرام کرده است، اما شعبه چهل و دوم با استدلال مندرج در آن، احکام اعسار مذکور را قابل فرجام ندانسته است و لذا مقرر نموده که پرونده برای رسیدگی به اعتراض به عمل آمده در دادگاه تجدیدنظر اعاده شود.

بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط محقق شده است، لذا در اجرای

ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور درخواست می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی - غلامرضا انصاری

ب- نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور

احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۶۴/۱۴۰۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور به شرح ذیل اظهار عقیده می‌نمایم: براساس گزارش معاونت قضایی در امور هیئت عمومی ملاحظه می‌گردد اختلاف نظر بین شعبه محترم نهم و چهل و دوم دیوان عالی کشور راجع به قابل فرجام بودن یا نبودن احکام مربوط به اعسار از پرداخت دیه موضوع دادنامه‌های صادره از شعب دادگاه کیفری یک استان، می‌باشد. لذا با بررسی موضوع، اولاً به صراحت ماده ۱۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۳ دعوای اعسار از دعوای غیرمالی است و در مرحله بدوی و تجدیدنظر خارج از نوبت رسیدگی می‌شود و حسب ماده ۲۲ همان قانون کلیه محکومیت‌های مالی از جمله دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم نیز مشمول مقررات این قانون می‌باشد ضمن اینکه براساس رأی وحدت رویه شماره ۶۶۲ - ۱۳۸۲/۰۷/۲۹ دیوان عالی کشور نیز که سابقاً دعوای اعسار از پرداخت دیه را از جمله دعوای غیرمالی و قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر استان اعلام نموده است. قانون‌گذار در مقررات فوق تفکیکی بین حکم صادر شده راجع به دیه در دادگاه کیفری یک و دو قائل نگردیده

و عموم اطلاق مقررات یاد شده شامل کلیه دعاوی اعسار از پرداخت محکوم‌به صرف‌نظر از مرجع رسیدگی‌کننده آن می‌باشد؛ ثانیاً به موجب ماده ۱۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و مستفاد از مواد ۴۳۹ - ۴۳۷ - ۵۲۹ و تبصره ماده ۵۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری و نیز مواد ۲۴ و ۵۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی دعاوی اعسار به طور کلی (اعم از اینکه اعسار از تأدیه دین و محکوم‌به باشد یا اعسار از پرداخت هزینه دادرسی) از مصادیق دعاوی حقوقی است که رسیدگی به آن تابع تشریفات آیین دادرسی مدنی بوده و صرف‌نظر از اصل دعوا، در هر حال رسیدگی به آن، در صلاحیت دادگاه نخستین رسیدگی‌کننده به دعاوی اصلی یا صادره‌کننده اجرائیه می‌باشد. دادگاه کیفری یک نیز به‌عنوان دادگاه نخستین به دعاوی اعسار از پرداخت دیه رسیدگی می‌نماید و مطابق اصول کلی دادرسی و مستفاد از مواد ۳۳۰ و ۳۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی رأی دادگاه نخستین در دعاوی غیرمالی قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان است و تصور اینکه شأن و جایگاه دادگاه کیفری یک استان هم‌تراز با دادگاه تجدیدنظر استان باشد را باید از ذهن زدود چون سابقاً دیوان عالی کشور در آراء وحدت رویه‌ای مانند رأی شماره ۷۵۲ مورخ ۱۳۹۵/۰۲/۰۶ شأنیت عالی بودن دادگاه تجدیدنظر استان نسبت به دادگاه کیفری یک را تأیید نموده است؛ ثالثاً به موجب ماده ۴۲۶ اصلاحی قانون آیین دادرسی کیفری اصل کلی این است که دادگاه تجدیدنظر استان مرجع صالح برای رسیدگی به درخواست تجدیدنظرخواهی از کلیه آراء غیرقطعی

کیفری است جز در مواردی که در صلاحیت دیوان عالی کشور باشد و در ماده ۴۲۸ قانون مذکور موارد قابل فرجام‌خواهی که در صلاحیت دیوان عالی کشور می‌باشد بیان شده و رسیدگی به دعاوی اعسار از پرداخت محکوم‌به از جمله دیه در زمره موارد احصاء شده قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور نمی‌باشد و از آنجا که موضوع دعاوی اعسار، رسیدگی به وضعیت معیشتی و تمکن مالی محکوم‌علیه است که موضوعی مستقل و مجزا از اصل حکم راجع به جنایت و مسئولیت کیفری می‌باشد لذا رأی دادگاه کیفری یک در این خصوص از شمول صلاحیت دیوان عالی کشور خارج بوده و صرفاً قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد و قابلیت فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور را ندارد. در نتیجه نظر شعبه محترم چهل و دوم دیوان عالی کشور مطابق مقررات قانونی بوده و مورد تأیید می‌باشد.

ج- رأی وحدت رویه شماره ۸۱۷ - ۱۴۰۰/۰۹/۱۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

با عنایت به اینکه برابر ماده ۲۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، محکومیت به پرداخت دیه در زمره محکومیت‌های مالی مشمول این قانون است و مطابق دیگر مواد همین قانون، از جمله مواد ۱۰ و ۱۴ آن، دعاوی اعسار دعوایی «غیرمالی» است که به موجب دادخواست و به طور مستقل مطرح و رسیدگی می‌شود و در ماده ۱۴ اخیرالذکر تنها به «مرحله تجدیدنظر» این دعوا اشاره شده است و با توجه به اینکه قابل فرجام‌بودن آراء دادگاه‌ها، امری استثنایی و نیازمند نص است

و در هیچ‌یک از مقررات مربوط چنین نصی وجود ندارد، بنابراین آراء صادره از سوی دادگاه‌های کیفری یک در خصوص اعسار از پرداخت دیه، قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور نیست. بنا به مراتب رأی شعبه چهل و دوم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد، به اکثریت قاطع آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ هیئت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع: «اعتراض شخص ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء و اموال مذکور در ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری قابل رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر استان است»
۱۴۰۰/۱۱/۰۹ - ۹۰۰۰/۱۳۴۱۳/۱۱۰

الف- گزارش پرونده

به استحضار می‌رساند، آقای عباس ذاقلی، معاون قضایی محترم رئیس کل دادگستری استان تهران، با اعلام اینکه از سوی شعب بیستم و بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، در خصوص قابل استماع بودن اعتراض شخص ثالث نسبت به قسمتی از رأی کیفری دادگاه‌ها که راجع به رد مال است، آراء مختلف صادر شده، طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور درخواست کرده است که گزارش امر به شرح آتی تقدیم می‌شود:

الف) به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۸/۰۶/۰۶-۹۸۰۹۹۷۲۱۸۱۲۰۰۷۹۰ شعبه ۱۱۷۲ دادگاه کیفری دو تهران، در خصوص اتهام آقایان محمدرهام ... و حیدر ... دایر بر انتقال مال غیر، چنین رأی داده شده است:

«با توجه به شکایت بزه دیده آقای حیدرعلی ... تصویر قراردادهای عادی ... دفاعیات غیر موجه و کیل ایشان ... اتهامات انتسابی به متهمان محرز و مسلم ... است به استناد ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری و ماده یک قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر و ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی [۱۳۹۲] آقای محمدرهام ... را به تحمل سه فقره حبس هر یک به مدت هفت سال و رد اموال مورد انتقال به شاکی و پرداخت جزای نقدی معادل ثمن مأخوذه وفق قراردادهای فوق الذکر مبلغ سه میلیارد ریال از بابت انتقال ملک به آقای علی ...، سه میلیارد و هشتصد میلیون ریال از بابت انتقال ملک به آقای علی اکبر ... و سه میلیارد و چهارصد و پنجاه میلیون ریال از بابت انتقال ملک به خانم نازیلا ... و آقای حیدر ... را به تحمل دو فقره حبس هر یک به مدت هفت سال و رد اموال مورد انتقال به شاکی و پرداخت دو فقره جزای نقدی معادل ثمن مأخوذه عبارت از سه میلیون و دویست و هشتاد هزار ریال بابت انتقال ملک به خانم فرشته ... و سه میلیارد و چهارصد و هفتاد میلیون ریال معادل ملک مورد انتقال به مجید ... محکوم می نماید. لازم به ذکر است که صرفاً مجازات اشد در مورد متهمان قابل اجرا می باشد. چنانچه مجازات اشد به یکی از علل قانونی تقلیل یابد یا تبدیل یا غیر قابل اجرا شود کیفر اشد بعدی اعمال خواهد شد».

پس از تجدیدنظرخواهی از دادنامه مذکور، شعبه بیستم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۳۹۸/۱۰/۰۴-۹۸۰۹۹۷۰۲۲۲۰۰۱۷۴۲ چنین رأی داده است:

«... با بررسی و مذاقه مجدد جامع اوراق پرونده و نظر به اینکه موضوع محاسبه جزای نقدی هردو محکوم علیه متضمن اشتباه است که با استفاده از ماده ۴۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری و اصلاح جزای نقدی به سه فقره و دو فقره جزای نقدی به میزان بالاترین وجه مأخوذه از خریداران اعلام می گردد. دادگاه با توجه به محتویات پرونده و مفاد لایحه تجدیدنظرخواهی، نظر به اینکه بزه منتسب حسب اوراق و مندرجات پرونده و دلایل منعکس در رأی، محرز بوده و ایراد و اعتراض موجه و مؤثری که موجبات نقض و بی اعتباری دادنامه معترض عنه را ایجاد نماید، ابراز و اقامه نشده و از حیث رعایت تشریفات قانونی و مبانی استنباط و توجه به مستندات، فاقد اشکال می باشد، لذا با رد اعتراض، به استناد بند الف ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری، دادنامه تجدیدنظرخواسته، با وصف اصلاح تأیید می گردد».

با اعتراض اشخاص ثالث نسبت به قسمتی از این دادنامه که راجع به رد مال است، شعبه بیستم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۳۹۹/۱۰/۰۹-۹۹۰۹۹۷۰۲۲۲۰۰۲۱۶۴، چنین رأی داده است:

«... با عنایت به مجموع اوراق و محتویات پرونده ملاحظه می شود اولاً: حکم تبصره یک ماده ۲۱۵ قانون [مجازات اسلامی ۱۳۹۲] که مورد استناد معترضین ثالث واقع شده است، در مورد متضرر از قرار بازپرس، دادستان و یا حکم دادگاه از

جهت لزوم تعیین تکلیف در ارتباط با اموال و اشیاء کشف شده از جرایم است و از نظر این دادگاه حکم مذکور دلیلی بر تجویز و پذیرش دعوی اعتراض ثالث حقوقی نسبت به احکام کیفری قطعیت یافته محسوب نمی شود، ثانیاً: مقررات مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز ناظر به دعوی اعتراض ثالث در احکام حقوقی (مدنی) صرف است و شامل احکام کیفری نمی شود و مقررات قانونی مذکور جوازی برای ورود مجدد به پرونده های کیفری و احکام قطعیت یافته که در مورد اشخاص دیگری غیر از معترضین ثالث است و سابقاً در ارتباط با آنها رسیدگی، تعیین تکلیف و اظهار نظر شده است محسوب نمی شود؛ علی هذا با توجه به مراتب مرقوم، دعوی مذکور مطابق مقررات قانونی اقامه نشده است و به این لحاظ قرار رد دعوی معترضین ثالث صادر و اعلام می گردد. رأی صادره قطعی است».

ب) به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۴/۰۴/۰۶-۹۴۰۹۹۷۲۱۹۰۶۰۰۲۸۳ شعبه ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران، در خصوص اتهام آقای جعفر ... دایر بر انتقال مال غیر، چنین رأی داده شده است:

«... با توجه به تصویر مصدق نظریه کارشناس ...، تحقیقات مرجع انتظامی، پاسخ استعلام اداره ثبت و تصویر قراردادهای ... پیش فروش و سایر قرائن و امارات موجود در پرونده دادگاه ... اتهام انتسابی به متهم را محرز و مسلم دانسته و مستنداً به ماده ۱۳ قانون پیش فروش ساختمان مصوب ۱۳۸۹ و ماده ۱۳ قانون مجازات راجع به انتقال مال غیر ناظر به ماده ۱ قانون تشدید مجازات مرتکبین

ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری حکم به محکومیت متهم به تحمل سه سال حبس تعزیری و پرداخت جزای نقدی به مبلغ یک میلیارد و ششصد و پنجاه میلیون ریال در حق دولت و رد مال طبق نظریه کارشناس در حق شاکی صادر و اعلام می‌نماید».

با توجه به اینکه، این رأی غیابی بوده و از آن واخواهی شده است، شعبه ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران به موجب دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۲۱۹۰۶۰۱۵۳۴، ضمن رد واخواهی، دادنامه واخواسته را تأیید کرده است.

پس از تجدیدنظرخواهی از دادنامه مذکور، شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۰۲۲۲۳۰۱۵۹۱ - ۱۳۹۶/۱۰/۱۰، چنین رأی داده است: «... نظر به اینکه تجدیدنظرخواه در محدوده تجدیدنظرخواهی ایراد و دفاع مؤثری که از جهات شکلی و یا ماهیتی مندرج در ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری باشد، اقامه ننموده و از نظر این دادگاه ایضاً دادنامه تجدیدنظرخواسته منطبق با موازین قانونی و دلائل موجود در پرونده اصدار یافته و ایرادی که موجب نقض باشد، مشهود نیست ...، لهذا دادگاه به استناد بند الف ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن رد تجدیدنظرخواهی تجدیدنظرخواه دادنامه تجدیدنظرخواسته را تأیید می‌نماید».

با اعتراض اشخاص ثالث نسبت به قسمتی از این دادنامه که راجع به رد مال است، شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۲۲۲۳۰۰۲۲۰ - ۱۳۹۸/۰۲/۱۷، چنین رأی داده است: «... صرف نظر از اینکه در خصوص

پذیرش و یا عدم پذیرش دعوی اعتراض ثالث در جرایم کیفری اختلاف رویه و دیدگاه مابین علمای حقوق و همچنین قضات محاکم قضایی وجود داشته و لکن این دادگاه از وحدت ملاک برگرفته از قانون آیین دادرسی مدنی خاصه ماده ۴۱۸ این قانون که مقنن اشعار داشته شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید و ایضاً مقنن در مواد ۴۱۷ و ۴۲۲ این قانون بر پذیرش آن تأکید داشته است و از سوی دیگر پر واضح است که دادگاه‌های عمومی به شرح ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی هم دربرگیرنده دادگاه‌های عمومی جزایی است (کیفری) و هم دادگاه‌های عمومی حقوقی افزون بر آن مستنبط از مقررات ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی آن است که شخص ثالث که در جریان دادرسی جزایی مداخله نداشته و از این حیث به حقوق ایشان خللی وارد شده می‌تواند نسبت به رأی صادره از محکمه کیفری از حیث رد مال و یا ضبط آن اعتراض کند (البته لازم به یادآوری است این [امر] در اغلب موارد در مورد جرایم کلاهبرداری - انتقال مال غیر - که رد مال مورد حکم قرار می‌گیرد [قابلیت] تسری دارد) زیرا به دیدگاه اکثر علمای حقوق و رویه جاری محاکم رد مال تعیین شده در عناوین مجرمانه موصوف صرفاً جنبه جزایی ندارند مع الوصف به دیدگاه هیئت حاکمه این دادگاه دعوی اعتراض ثالث نیز همانطوری که در دعوای حقوقی مورد پذیرش محاکم قضایی قرار گرفته در بعضی از احکام کیفری نیز پذیرش آن با معاذیر قانونی مواجه نیست و لکن در موضوع مطروحه دادگاه با مذاقه در مباحثه‌نامه‌های تنظیمی مضبوط در

پرونده... و همچنین... با مذاقه در دادنامه شماره ۹۵۴۵۷ مورخ ۱۳۹۵/۰۴/۲۹ صادره از شعبه ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران (قرار اناطه) و دادنامه شماره ۹۵۱۱۲۱ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۱۳... صادره از شعبه ۴۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران... و ایضاً ملاحظه دادنامه اصلاحی مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۱۷ صادره از شعبه ۱۰۳۱ دادگاه کیفری دو تهران... در راستای دادنامه غیابی شماره ۹۴۶۰۰۲۸۲ [۰۰۲۸۳] مورخ ۱۳۹۴/۰۴/۰۶ صادره از شعبه مذکور... اعتراض معترض ثالث به شرح مراتب اعلامی خللی بر حق اثباتی ایشان وارد نمی‌کند در مانحن‌فیه دعوی اعتراض ثالث معترض نسبت به دادنامه شماره ۹۶۳۰۱۵۹۱ مورخ ۱۳۹۶/۱۰/۰۳ صادره از شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در پرونده کلاسه ۹۳۷۰۰۲۰۸ را غیر وارد تشخیص داده و مستنداً به ماده ۱۹۷، ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی حکم به بطلان دعوی معترض ثالث صادر و اعلام می‌نماید». چنانکه ملاحظه می‌شود، شعب بیستم و بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، در خصوص قابل استماع بودن اعتراض شخص ثالث نسبت به قسمتی از رأی کیفری دادگاه‌ها که راجع به رد مال است، اختلاف نظر دارند به طوری که شعبه بیستم با این استدلال که مقررات مواد ۴۱۷ و بعد قانون آیین دادرسی در امور مدنی ناظر به احکام حقوقی (مدنی) صرف است و شامل احکام کیفری نمی‌شود و تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در مورد اعتراض متضرر از تصمیمات بازپرس، دادستان و دادگاه از جهت تعیین تکلیف در ارتباط با اموال و اشیاء کشف شده از جرایم است، لذا در سایر موارد، اعتراض اشخاص ثالث

نسبت به آراء کیفری دادگاهها را قابل استماع ندانسته است، اما شعبه بیست و سوم با استناد به مواد ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی در امور مدنی و با استدلال مندرج در آن، اعتراض شخص ثالث را نسبت به قسمتی از رأی کیفری دادگاه که راجع به رد مال بوده است، قابل استماع دانسته است.

بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور درخواست می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی - غلامرضا انصاری

ب- نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور

احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه ردیف ۷۲/۱۴۰۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، با موضوع اختلاف نظر بین دادگاهها در مورد قابلیت یا عدم قابلیت استماع دعوای اعتراض ثالث نسبت به حکم کیفری در قسمت راجع به رد مال؛ در اجرای ماده ۴۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری به شرح زیر اظهار عقیده می‌نمایم. اولاً یکی از اصول مسلم حقوقی اصل نسبی بودن اثر آراء محاکم است. به این معنی که رأی فقط نسبت به کسانی که در دعوا به عنوان اصیل یا قائم مقام قانونی آنها دخالت داشته‌اند دارای اثر مستقیم و اجرایی است و نسبت به اشخاص دیگر که در دادرسی دخالت نداشته‌اند فاقد هرگونه اثر اجرایی می‌باشد، به همین جهت هرگاه در اثر رأیی به حقوق شخص دیگری به‌عنوان ثالث خللی وارد شود، حق اعتراض به آن رأی برای شخص ثالث

محفوظ خواهد بود؛ در حقوق کیفری به جهت ویژگی‌های خاصی که دادرسی کیفری دارد، این اصل به نحوی مضیق‌تر نمود پیدا کرده و چهره‌ای از آن به عنوان اصل شخصی بودن مجازات‌ها شناسایی شده است، این اصل یکی از اصول بنیادین حقوقی است که در تمام نظام‌های حقوقی از جمله اسلام پذیرفته شده است. مطابق این اصل که مبتنی بر موازین شرعی از جمله آیه شریفه «ولاتزر وازرة وزر اخرى» است، این مصونیت از تعقیب و مجازات نه تنها شامل جسم و جان و آزادی اشخاص است، بلکه مال شخص را نیز در بر می‌گیرد، آنجا که می‌فرماید احترام مال مسلمان مانند احترام خون اوست. بر این اساس اثر حکم کیفری در کلیه مراحل تعقیب و دادرسی و اجراء محدود به شخص مجرم بوده و قابل تسری به جان و مال اشخاص دیگر حتی قائم مقام او نخواهد بود. ثانیاً اصل بر این است که چنانچه در نتیجه رأی دادگاه، خللی به حقوق شخص ثالث که در جریان دادرسی آن دخالتی نداشته وارد شود، حق اعتراض به آن رأی را خواهد داشت. این قاعده نیز یکی از اصول اولیه و اساسی هر دادرسی است که در ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ به آن تصریح شده و عموم و اطلاق این اصل شامل کلیه آراء دادگاهها اعم از مدنی و کیفری است و تصریح به دادگاه انقلاب در ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی که صلاحیت آن ذاتاً کیفری است به وضوح دلالت بر این امر دارد. علاوه بر آن در زمان تصویب این قانون، دادگاه عمومی شامل دادگاه حقوقی و کیفری بوده و قانون‌گذار تفکیکی بین رأی کیفری و رأی حقوقی قائل نشده است؛

همچنین مقررات دیگر از جمله تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ که به حق اعتراض متضرر، از قرار بازپرس یا دادستان و قرار یا حکم دادگاه تصریح نموده و نیز رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۲/۱/۱۶ که به موجب آن رأی وحدت رویه شماره ۵۷۵ - ۱۳۷۱/۲/۲۹ تصحیح گردیده و همچنین ماده ۵۰ قانون بیمه اجباری خسارات وارده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵ بر حق اعتراض شخص ثالث که رأی کیفری به حقوق وی خلل وارد نموده دلالت دارد و این امر بیانگر این است که حق اعتراض ثالث امری استثنایی نبوده بلکه این مقررات، مصداقی از قاعده عام و کلی حق اعتراض شخص ثالث است که در اثر رأی دادگاه به حقوق وی خلل وارد شده و حقوق وی مورد تعرض قرار گرفته است و همچنین تکیه بر نتایج رأی کیفری و تحمیل آثار ناخواسته آن بر تمام اشخاص و حذف فرصت دفاع از آنها به بهانه مخدوش نشدن رأی کیفری، بر خلاف عقل و منطق حقوقی به نظر می‌رسد. چون رأی کیفری بازتاب رابطه‌ای است که در حدود آثار و لوازم قابل پیش‌بینی تحقق یافته، لذا از محدوده آن فراتر نمی‌رود و نسبت دادن اعتبار مطلق برای آن به نحوی که اشخاص دیگر نتوانند لوازم مدنی آن را در رابطه با حقوق خود تغییر دهند بدین معناست که در دعوای کیفری وضعیت تمام اشخاص، روابط و مالکیت‌ها مورد بررسی قرار گرفته است امری که با واقعیت حقوقی مغایر است و همواره این امکان وجود دارد که مبنای مدنی آن با دخالت دیگران تغییر یابد. بنابراین چنانچه در نتیجه رأی کیفری خللی به

حقوق شخص ثالث وارد شود با توجه به مبانی فوق، اعتراض به چنین رأیی امری بدیهی و منطقی است. ثالثاً بر حسب ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ جرم، دارای دو حیث عمومی و خصوصی است و هر چند که از حیث تعیین مجازات برای جنبه عمومی جرم که غالباً ناظر بر جسم و محدودیت‌های آزادی شخص است، احتمال خلل مستقیم به حقوق شخص ثالث متصور نیست، اما از حیث جنبه خصوصی به ویژه در جرایم علیه اموال و مالکیت و جنبه مالی کلیه آراء کیفری، از آنجا که تفاوتی بین مالکیت اموال در امور مدنی و کیفری وجود ندارد، به ویژه در مواردی که تعیین مجازات ناظر بر عین مال معین است، همواره ممکن است رأی دادگاه به حقوق اشخاص دیگر که حقی نسبت به عین مال موضوع رأی دارند تعرض شده و به حقوق آنان خلل وارد گردد و از این حیث تفاوتی بین رأی دادگاه در امور مدنی و امور کیفری وجود نداشته و با توجه به مراتب فوق حق اعتراض شخص ثالث به چنین رأیی حتی اگر از دادگاه کیفری صادر شده باشد، یکی از اصول اساسی و بنیادین در دادرسی عادلانه است. در نتیجه با توجه به مراتب فوق، رأی شعبه ۲۳ دادگاه تجدیدنظر تهران در آن قسمت که به قابل استماع بودن دعوای اعتراض شخص ثالث به حکم کیفری نسبت به رد مال اظهار نظر نموده‌اند مطابق موازین شرعی و مقررات قانونی بوده و مورد تأیید است.

ج- رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ - ۱۴۰۰/۱۰/۰۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

با توجه به تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره ۲

ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، اعتراض شخص ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء و اموال مذکور در این مواد، قابل رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر استان است، بنابراین در مواردی که شخص ثالث بعد از مرحله تجدیدنظر نسبت به آن قسمت از رأی کیفری دادگاه تجدیدنظر استان که راجع به رد مال است، اعتراض کرده است، با عنایت به ملاک مواد یادشده و مقررات مربوط در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، از جمله مواد ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰ و ۴۲۵ آن، دادگاه تجدیدنظر صادرکننده رأی با رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی، باید به این اعتراض رسیدگی کند. بنا به مراتب، رأی شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران تا حدی که با این نظر انطباق دارد، به اکثریت قاطع آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور ***

رأی وحدت رویه شماره ۸۱۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور با موضوع امکان رسیدگی به فرجام خواهی در صورت اسقاط حق تجدیدنظر خواهی در مهلت تجدید نظر

الف- گزارش پرونده

به استحضار می‌رساند، آقای غلامعلی صدقی معاون محترم نظارت دیوان عالی کشور، با اعلام اینکه از سوی شعب سوم

و بیست و یکم دیوان عالی کشور، در خصوص امکان رسیدگی به فرجام خواهی محکوم‌علیه که در مهلت تجدیدنظر، حق تجدیدنظر خواهی خود را یک طرفه اسقاط و فرجام خواهی کرده است، آراء مختلف صادر شده، درخواست طرح موضوع را در هیئت عمومی دیوان عالی کشور کرده است که گزارش امر به شرح آتی تقدیم می‌شود:

الف) به حکایت دادنامه شماره ۱۴۰۰/۴/۲۰-۱۴۰۰۶۳۹۰۰۰۲۶۹۶۰۶ شعبه سوم دیوان عالی کشور، در خصوص دادخواست آقای عباس ... به طرفیت آقای خلیق ... و خانم عاطفه ... به خواسته اثبات فسخ مبایعه‌نامه به علت تدلیس در بیع، شعبه دوم دادگاه عمومی حقوقی قوچان به موجب دادنامه شماره ۰۷۰۸-۱۳۹۹/۱۰/۱۵، دعوی خواهان را متکی به دلیل متقن و مؤثر که تحقق خیار تدلیس و اعمال آن در زمان فوری را اثبات نماید، تشخیص نداده و حکم بر بطلان دعوی صادر کرده است.

دادنامه فوق‌الذکر در تاریخ ۱۳۹۹/۱۰/۱۶ ابلاغ شده و محکوم‌علیه در تاریخ ۱۳۹۹/۱۱/۵ ضمن اسقاط حق تجدیدنظر خواهی از رأی صادره، فرجام خواهی کرده است. پس از فرجام خواهی از این رأی، شعبه سوم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره صدرالذکر، چنین رأی داده است: «با توجه به خواسته دعوی و اظهارات فرجام خواه و وکیل وی در مراحل مختلف رسیدگی و پرونده‌های استنادی، رسیدگی دادگاه ناقص است. ۱- فرجام خواه به نتیجه پرونده‌های کیفری و دادنامه صادره و اعلام اشتباه در پرونده دادگاه تجدیدنظر و قبول آن از طرف قوه قضاییه استناد کرده است و مدعی است که اولاً،

اقدامات صورت گرفته موجب تدلیس شده. ثانیاً، دادگاه سوابق را ملاحظه نکرده و نتیجه نهایی رسیدگی به پرونده کیفری نامعلوم است. ۲- دادگاه طی صورتجلسه مورخ ۱۳۹۹/۸/۲۸ به جهت و دلایل فسخ به علت تدلیس استناد نموده وکیل فرجام‌خواه طی لایحه تقدیمی (برگ‌های ۵۰ - ۴۸ پرونده) تفصیلاً آن را به دادگاه توضیح داده است و در این رابطه مراتب به اعضای اتحادیه صنف املاک منتسب شده است دادگاه حضور آنان را لازم دانسته است و مقرر داشته که فرجام‌خواه آنان را حاضر کند لیکن عملی نشده است و مسکوت مانده در این صورت دادگاه می‌توانسته رأساً با اشاره به سوابق امر که در اتحادیه مطرح بوده آن را استعمال کند. ۳- گفته شده است که سند رسمی بین طرفین تنظیم شده، لازم است تصویر سند از دفترخانه اخذ و پیوست گردد و پس از رسیدگی به تمام جهات از جمله نحوه پرداخت ثمن، سپس در مورد تحقق تدلیس و ادعای فرجام‌خواه با توجه به نتیجه حاصله بررسی و اظهار نظر شود. علی‌هذا دادنامه صادره به علت نقص رسیدگی مستنداً به بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی [در امور] مدنی نقض و رسیدگی بعدی با لحاظ بندهای الف مواد ۴۰۱ و ۴۰۵ همان قانون به دادگاه صادرکننده رأی محول می‌شود.

ب) به حکایت دادنامه شماره ۱۳۹۹/۱۱/۲۶-۹۹۰۹۹۷۳۸۲۳۲۰۰۸۴۶ شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور، در خصوص دادخواست آقای علی رضا ... با وکالت آقای مجتبی ... به طرفیت آقایان غلام‌عباس ... و کورش ... به خواسته صدور حکم بر صوری بودن و بی‌اعتباری قولنامه عادی ۱۳۹۲/۳/۱۸، بطلان

قولنامه و معاملات فی‌مابین خوانده ردیف اول و دوم به علت فضولی بودن و ابطال سند[های] رسمی [تنظیمی]، شعبه دوم دادگاه عمومی لردگان به موجب دادنامه شماره ۸۴۶ مورخ ۱۳۹۹/۶/۲۳، حکم بر اعلان بطلان قولنامه مورخ ۱۳۹۲/۳/۱۸ فی‌مابین خواهان و خوانده ردیف اول و معامله صورت پذیرفته فی‌مابین خوانده ردیف اول با خوانده ردیف دوم و همچنین ابطال سند[های] رسمی [تنظیمی]، صادر کرده است.

دادنامه فوق‌الذکر در تاریخ ۱۳۹۹/۶/۲۴ ابلاغ شده است و آقای حسین ... وکیل آقای غلام‌عباس ... و نیز آقای کورش ... طی دو فقره دادخواست در تاریخ ۱۳۹۹/۷/۱۳ ضمن اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از رأی صادره، فرجام‌خواهی کرده‌اند. پس از فرجام‌خواهی از این رأی، شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره صدرالذکر، چنین رأی داده است:

«نظر به اینکه: ۱- آقایان کورش ... و غلام‌عباس ... هر دو محکوم علیه پرونده هستند، لذا اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از سوی آنان مشمول ماده ۳۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی که ناظر به اسقاط حق تجدیدنظرخواهی توسط طرفین پرونده و آن هم به نحو کتبی است، نمی‌باشد و با این توصیف اثری بر این اسقاط بار نیست. ۲- طبق ماده ۳۶۷ قانون یاد شده فرجام‌خواهی از آرای قابل فرجام دادگاه‌های بدوی منوط به عدم تجدیدنظرخواهی و قطعیت دادنامه است. ۳- به موجب بند ب ماده ۳۹۸ همین قانون مهلت درخواست فرجام‌خواهی از احکام قابل فرجام دادگاه‌های نخستین از تاریخ انقضای

مهلت تجدیدنظر است؛ بنابراین چون اسقاط یک طرفه تجدیدنظرخواهی و سپس اقدام به فرجام‌خواهی در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی که از قوانین آمره است، تصریح نگردیده، لذا تعرض به دادنامه بدوی که داخل در مهلت تجدیدنظر به وقوع پیوسته است، تجدیدنظرخواهی تلقی و جهت جلوگیری از محرومیت نامبردگان از یک مرحله از رسیدگی ماهوی و با استفاده از وحدت ملاک ماده ۳۰ قانون موصوف پرونده به دادگاه تجدیدنظر استان چهارمحال و بختیاری اعاده می‌شود که نسبت به اعتراض آنان رسیدگی ماهوی معمول و رأی مقتضی صادر نمایند».

چنانکه ملاحظه می‌شود، شعب سوم و بیست و یکم دیوان عالی کشور، در خصوص امکان رسیدگی به فرجام‌خواهی محکوم‌علیه که در مهلت تجدیدنظر، حق تجدیدنظرخواهی خود را یک طرفه اسقاط و فرجام‌خواهی کرده است، اختلاف نظر دارند؛ به طوری که شعبه سوم به فرجام‌خواهی به عمل آمده، با وصف آنکه حق تجدیدنظرخواهی یک طرفه اسقاط شده، رسیدگی کرده است، اما شعبه بیست و یکم با استدلال مندرج در دادنامه صادره، اسقاط یک طرفه حق تجدیدنظرخواهی را مؤثر در مقام ندانسته و فرجام‌خواهی را تجدیدنظرخواهی تلقی و پرونده را جهت رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر استان مربوط، اعاده کرده است. بنا به مراتب، در موضوع مشابه، اختلاف استنباط محقق شده است، لذا در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری به منظور ایجاد وحدت رویه قضایی، طرح موضوع در جلسه هیئت عمومی دیوان عالی کشور درخواست می‌گردد.

معاون قضایی دیوان عالی کشور در امور هیئت عمومی - غلامرضا انصاری

ب- نظریه نماینده محترم دادستان کل کشور

احتراماً، در خصوص پرونده وحدت رویه قضایی ردیف ۱۴۰۱/۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، راجع به اختلاف نظر بین شعب سوم و بیست یکم دیوان عالی کشور به نمایندگی از دادستان محترم کل کشور در اجرای ماده ۴۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری به شرح زیر اظهار عقیده می‌نمایم: حسب گزارش معاونت قضایی دیوان در امور هیئت عمومی ملاحظه می‌گردد اختلاف نظر بین آراء صادره از شعب سوم و بیست و یکم دیوان عالی کشور در خصوص «قابلیت اسقاط حق تجدیدنظرخواهی بدون توافق کتبی متداعیین» می‌باشد که البته عبارت صحیح‌تر آن «عدم استفاده از تجدیدنظرخواهی و صرف نظر کردن از آن با استفاده کردن از فرجام‌خواهی» است؛ به نظر می‌رسد که برای حل مسئله و ارائه پاسخ لازم به موضوع باید ابتدا به سؤال‌های ذیل پاسخ داده شود:

۱. با توجه به مبانی شرعی و قانونی آیا تجدیدنظرخواهی (و به طور کلی شکایت از آراء دادگاه‌ها اعم از طرق عادی و طرق فوق‌العاده) حق است یا حکم؟
- ۲- اگر حق است آیا صاحب آن می‌تواند از حق خود در یک مرحله استفاده نکرده و مستقیماً از حق خود در مرحله بالاتر استفاده نماید یا خیر؟ در پاسخ باید گفت: اولاً با توجه به مقررات قانونی از جمله مواد ۳۰۵، ۳۳۳، ۳۳۵ و ۳۳۷ و سایر مواد قانون آیین دادرسی مدنی و همچنین مقررات آیین دادرسی کیفری از جمله ماده ۴۳۳ به ویژه صراحت

ماده ۴۴۲ این قانون، در مورد اینکه شکایت از آراء محاکم با هر مفهومی «حق» است تردیدی وجود ندارد، زیرا استفاده از هر یک از طرق شکایت از آراء به اختیار شخص متضرر از رأی در مهلت تعیین شده بستگی تام دارد و عدم استفاده از این اختیار در مهلت تعیین شده موجب سقوط آن خواهد شد و از آنجا که آنچه اسقاط آن جایز باشد، حق است، در نتیجه شکایت از آراء در هر حال، حقی است برای شخصی که رأی را به ضرر خود می‌داند و در خصوص «حق بودن» این امر تردیدی نمی‌توان داشت. ثانیاً با توجه به مبانی فقهی و حقوقی، اسقاط پذیری حق از مسلمات است و در این مورد اتفاق نظر وجود دارد و قاعده کلی در باب حق این است که حق به طور مطلق قابل اسقاط است و از این قاعده با عباراتی مثل: «لکل ذی حق اسقاط حقه» و «الحق قابل للاسقاط»، «الحق ما یقبل السقوط بالاسقاط»، «کل مان کان حقاً فهو قابل للاسقاط» یاد شده است. از آنجایی که قصد غایی معترض رساندن پرونده به عالی‌ترین مرجع قضایی کشور می‌باشد حق ایجاب می‌کند تا اسقاط حق تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه ولو یک‌طرفه باشد باید محترم شمرده شود.

ج- رأی وحدت رویه شماره ۸۱۹ -

۱۴۰۱/۱/۱۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور

در مواردی که یکی از طرفین در مهلت تجدیدنظر با اسقاط حق تجدیدنظرخواهی خود، فرجام‌خواهی کرده است، با توجه به اینکه حق تجدیدنظرخواهی مانند دیگر حقوق، علی‌الاصول قابل اسقاط است و به ویژه با عنایت به اینکه اسقاط این حق، با انتخاب حق فرجام‌خواهی و به منظور تسریع، انجام شده است و منافاتی نیز با حقوق طرف دیگر دعوا ندارد، بنابراین موضوع مشمول اطلاق صدر ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است و به فرجام‌خواهی مذکور در دیوان عالی کشور رسیدگی می‌شود و چون مورد از شمول ماده ۳۳۳ این قانون خروج موضوعی دارد، مفاد این ماده نمی‌تواند نافی آن باشد. بنا به مراتب، رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء، صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

هیئت عمومی دیوان عالی کشور

نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه

نحوه عودت مال ثالث در صورتی که ضابط به اشتباه آن را به عنوان مال محکوم علیه معرفی کرده باشد

پرسش: چنانچه مأمور کلانتری مال ثالث را به اشتباه به عنوان مال محکوم علیه توقیف کرده باشد، آیا ثالث الزاماً باید در قالب اعتراض ثالث اجرایی اقدام کند یا خود دادورز یا قاضی اجرای احکام رأساً می تواند دستور رفع توقیف صادر کنند؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۵۹۲ مورخ ۱۴۰۰/۷/۱۰

پاسخ: چنانچه مأمور اجرا مال متعلق به ثالث را به اشتباه به عنوان مال محکوم علیه توقیف کرده باشد، از شمول مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ خارج است و با توجه به ماده ۲۶ این قانون، به دستور دادرسی اجرای احکام مدنی باید از آن رفع توقیف شود.

نحوه اخذ قرار تأمین کیفری در موارد توقف اجرای حکم

پرسش: در مواردی که اعمال ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری از سوی رئیس قوه قضاییه پذیرفته می شود، پرونده محاکماتی جهت رسیدگی مجدد به دیوان عالی کشور ارسال و رونوشت نامه به رئیس کل دادگستری استان مربوطه جهت اطلاع و اعلام توقف اجرای حکم وفق

ماده ۴۷۸ قانون مذکور ارسال می گردد. چنانچه محکوم علیه پرونده جهت تحمل حبس در زندان بوده و فاقد تأمین باشد در صورت اعلام توقف اجرای حکم بلاقید آزاد می گردد و اجرای احکام مربوطه نیز در این مورد حق اخذ تأمین لازم را نداشته و دیوان عالی کشور نیز نمی تواند به لحاظ عدم دسترسی به محکوم علیه تأمین لازم را اخذ نماید و فقط می تواند نداشتن تأمین را به شعبه اعلام کند. با عنایت به اینکه با آزادی محکوم علیه عملاً تأمینی جهت در دسترس بودن وی وجود نخواهد داشت، نحوه عمل را اعلام فرمایید.

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۵۲۸ مورخ ۱۴۰۰/۷/۱۹

پاسخ: مستفاد از مواد ۲۱۷، ۲۵۱ و ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، تجویز اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ این قانون و تعویق اجرای حکم در اجرای ماده ۴۷۸ این قانون، به معنای آزادی بدون قید و شرط متهم (محکوم علیه) نیست و در هر صورت مراتب باید به قید فوریت از سوی قاضی اجرای احکام کیفری ذی ربط به شعبه خاص مربوطه در دیوان عالی کشور که پرونده امر جهت رسیدگی ماهوی به آن ارجاع شده است، اعلام شود تا با لحاظ معیارهای مذکور در ماده ۲۵۰ قانون فوق الذکر، قرار تأمین کیفری متناسب نسبت به متهم صادر شود.

عدم جواز غیرفعال کردن شماره ملی محکومان متواری

پرسش: در پرونده های اجرای احکام کیفری که محکوم علیه متواری است، یکی از راهکارهای مؤثر در اجرای حکم، مسدود کردن کد ملی است. در مواردی که اجرای احکام کیفری از طرقی از قبیل احضار، جلب و صدور دستور ضبط وثیقه و اخذ وجه الکفاله موفق به اجرای حکم کیفری نشود، آیا با توجه به اطلاق عبارت «اعمال محدودیت های اجتماعی برای محکومان متواری» مندرج در سند تحول قضایی، می توان در جهت دسترسی به محکوم علیه شماره ملی وی را مسدود کرد؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۹۱۷ مورخ ۱۴۰۰/۸/۱۸

پاسخ: بهره مندی از ارائه خدمات مبتنی بر اسناد هویتی (کارت ملی و شناسنامه) از جمله حقوق مدنی هر شخص است و اصولاً با توجه به اصل بیست و دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نمی توان کسی را از این حقوق محروم کرد؛ مگر در مواردی که قانون تجویز کند. در قوانین فعلی، نصی در خصوص جواز غیرفعال کردن شماره ملی محکومان متواری وجود ندارد.

نحوه محاسبه تمبر مالیاتی در دعاوی مالی

پرسش: با عنایت به آیین‌نامه تعرفه حق‌الوکاله، حق‌المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری مصوب ۱۳۹۹/۱/۹ در خصوص تعرفه تمبر مالیاتی وکلا، نحوه محاسبه تمبر مالیاتی در دعاوی مالی چگونه است؛ آیا بر اساس مبلغ قید شده در قرارداد وکالت میان وکیل و موکل است یا بر اساس خواسته و بهای آن؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۹۰۳ مورخ ۱۴۰۰/۸/۱۹

پاسخ: مستفاد از ماده ۲ آیین‌نامه تعرفه حق‌الوکاله، حق‌المشاوره و هزینه سفر وکلای دادگستری مصوب ۱۳۹۸/۱۲/۲۸ ریاست محترم قوه قضاییه آن است که در فرض وجود قرارداد بین وکیل و موکل، مبنای محاسبه پرداخت مالیات علی‌الحساب موضوع ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶ با اصلاحات و الحاقات بعدی، قرارداد است؛ مگر آنکه حق‌الوکاله قراردادی کمتر از تعرفه باشد که در این صورت تمبر مالیاتی وکیل بر اساس تعرفه محاسبه می‌شود.

طرح دعوی ورشکستگی در مورد تاجر فاقد تمکن مالی، چه در مهلت سی روزه و چه خارج از آن

پرسش: چنانچه دعوی اعسار به لحاظ احراز تاجر بودن مدعی اعسار رد و قطعی شود، آیا در دعاوی آتی دیگر نیز که مدعی فقدان تمکن مالی باشد، باید به جای طرح دعوی اعسار دعوی ورشکستگی مطرح کند؟ در صورت طرح دعوی اعسار، آیا آثار این دعوا بر آن مترتب می‌شود؟ به عبارت دیگر، چنانچه خارج از مهلت سی روز از تاریخ ابلاغ اجراییه دعوی اعسار مطرح شود، آیا امکان آزادی محکوم‌علیه با اخذ تأمین وجود دارد یا اینکه باید الزاماً دعوی ورشکستگی کند؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۸۸۶ مورخ ۱۴۰۰/۸/۱۵

پاسخ: به موجب ماده ۱۵ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، دادخواست اعسار از تجار پذیرفته نمی‌شود و آنان در صورتی که مدعی اعسار باشند، باید رسیدگی به امر ورشکستگی خود را درخواست کنند. در این حالت، اقامه دعوی ورشکستگی در مهلت سی روزه یا خارج از آن حسب مورد مشمول مقررات ماده ۳ قانون پیش‌گفته یا تبصره ۱ آن است؛ بنابراین در صورتی که تاجر در اجرای این ماده دعوی ورشکستگی تقدیم کرده باشد، مانند آن است که دعوی اعسار تقدیم کرده است و تقدیم دادخواست اعسار از سوی تاجر مانع بازداشت محکوم‌علیه یا باعث آزادی وی با اخذ تأمین نمی‌شود.

صادر شدن قرار موقوفی تعقیب در صورت عدم وجود شروط ذکر شده در ماده ۷ قانون مجازات اسلامی

پرسش: چنانچه تبعه ایرانی در خارج از کشور مرتکب جرم گردد و میان کشور محل وقوع جرم و ایران توافق دو جانبه مبنی بر استرداد مجرمین منعقد نشده باشد با توجه به ماده ۷ قانون مجازات اسلامی که شرط محاکمه را یافت شدن متهم در ایران یا اعاده به ایران دانسته است و ماده ۳۱۶ قانون آیین دادرسی کیفری که دادگاه محل دستگیری اتباع ایرانی که در خارج از کشور مرتکب جرم شده‌اند را صالح به رسیدگی می‌داند تکلیف دادیار یا بازپرس در مرحله رسیدگی مقدماتی هم از نظر تعیین حوزه صالح و هم از نظر نوع قرار نهایی چیست؟ آیا می‌توان با وحدت ملاک از ماده ۳۸۳ قانون آیین دادرسی کیفری شکایت مطروحه را به جهات قانونی قابل تعقیب ندانست و قرار موقوفی تعقیب صادر نمود؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۸۸۰ مورخ ۱۴۰۰/۸/۹

پاسخ: صراحت ماده ۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ حکایت از آن دارد که رسیدگی به جرم اتباع ایرانی که در خارج از کشور تحقق یافته، منوط به احراز یکی از این دو شرط است: «... در ایران یافت و یا به ایران اعاده گردد...» و مراد مقنن از عبارات اخیر، حضور متهم در قلمرو جمهوری اسلامی ایران است و بدون حضور وی در ایران، بزه ارتكابی قابل تعقیب نخواهد بود و چنانچه تعقیب کیفری متهم آغاز شده باشد، در هر مرحله از رسیدگی؛ اعم از دادسرا یا دادگاه موقوف می‌شود.

عدم تلقی تغییر کاربری غیرمجاز به صرف کشیدن دیوار به دور زمین

پرسش: آیا صرف کشیدن فنس یا دیوار اطراف زمین زراعی یا باغی بدون ساخت تأسیسات و بدون احداث بنا در محوطه‌ای که دور آن دیوار گرفته شده است، تغییر کاربری غیرمجاز محسوب می‌شود یا خیر؟

نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۸۷۷ مورخ ۱۴۰۰/۸/۹

پاسخ: چنانچه حصارکشی و دیوارکشی صرفاً به منظور حفظ و حراست اراضی زراعی و باغ‌ها باشد، جرم تلقی نمی‌شود و این امر به معنی تغییر کاربری نیست؛ اما اگر مرتکب به هدفی غیر از حفظ و یکپارچگی اراضی و به منظور احداث بنا و تغییر کاربری و یا تفکیک و قطعه‌قطعه کردن زمین‌های مشجر و مزروعی، اقدام به دیوارکشی کرده باشد، اقدامات وی طبق تشخیص مرجع رسیدگی‌کننده، جرم تلقی شده و برابر مقررات مجازات خواهد شد. در هر حال، تشخیص موضوع و تطبیق آن با قانون، بر عهده مرجع قضایی رسیدگی‌کننده است.

با داوطلبان آزمون‌های حقوقی - قضایی

طراح سوال: سجاد افضلی، کارشناس ارشد حقوق خصوصی

۱- کدام یک از موارد زیر نیاز نیست در وکالت‌نامه وکیل تصریح شود؟

- الف- وکالت در تعیین جاعل
- ب- وکالت در ادعای اعسار
- ج- وکالت در افزایش خواسته
- د- وکالت در ارجاع دعوا به داور و تعیین داور

۲- کدام مورد از جهات رد دادرس نیست؟

- الف- قاضی قبلاً در موضوع دعوا اظهار نظر قضایی کرده باشد.
- ب- بین دادرس و یکی از طرفین در دادگاه دیگری دعوای حقوقی مطرح باشد.

- ج- یکی از طرفین بر علیه قاضی دعوایی در دادگاه انتظامی قضات اقامه کند.
- د- همسر او نفع شخصی در دعوا داشته باشد.

۳- چنانچه در دادگاه بدوی حقوقی صلاحیت نسبی رعایت نشده باشد و نسبت به آن ایراد نشده باشد آیا رأی در دیوان عالی کشور نقض می‌شود؟

- الف- از موارد نقض می‌باشد.
- ب- از موارد نقض نمی‌باشد.
- ج- از موارد نقض می‌باشد حتی اگر ایراد نشده باشد.
- د- فقط صلاحیت ذاتی مطلقاً از موارد نقض می‌باشد.

۴- ارجاع دعوای راجع به اموال عمومی و دولتی به داور ...

- الف- پس از تصویب مجلس امکان دارد.

- ب- فقط پس از اطلاع مجلس امکان دارد.

- ج- پس از اطلاع هیئت وزیران امکان دارد.

- د- پس از تصویب هیئت وزیران و اطلاع مجلس امکان دارد.

۵- شخصی دارای چند رأس گوسفند می‌باشد. یکی از آنها را بدون علم به حامل بودن آن می‌فروشد و پس از معامله معلوم می‌گردد گوسفند حامل بوده است. وضع معامله و اینکه حامل متعلق به چه کسی می‌باشد چگونه است؟

- الف- معامله قابل فسخ - حمل متعلق به خریدار است.
- ب- معامله صحیح - حمل متعلق به فروشنده است.
- ج- معامله صحیح - حمل متعلق به خریدار است.
- د- معامله به دلیل معین نبودن باطل است.

۶- کدام یک از عقود زیر با معاطات منعقد نمی‌شود؟

- الف- وقف
- ب- بیع
- ج- عقود عینی
- د- جعالة

۷- کدام یک از عقود زیر به صورت معلق واقع نمی‌شود؟

- الف- ضمان - اجاره
- ب- ضمان - نکاح

- ج- طلاق - معاوضه
- د- نکاح - هبه

۸- علی و حسین با یکدیگر بیعی منعقد می‌کنند، موضوع بیع یک دستگاه خودرو صفر کیلومتر می‌باشد. حسین بعد از تحویل گرفتن خودرو آن را داخل پارکینگ عمومی قرار می‌دهد و فردای آن روز با ریزش ساختمان خودرو کاملاً از بین می‌رود، حال آیا حسین می‌تواند با علی معامله بیع را اقامه کند؟

- الف- بله می‌تواند چرا که تلف مانع اقاله نیست.

- ب- بله می‌تواند چرا که طبق ماده ۱۰ توافق آزادانه شکل گرفته است.

- ج- خیر زیرا مبیع تلف شده است.
- د- فقط از باب ضمان معاوضی فروشنده می‌تواند فسخ کند.

۹- شخصی سه دانگ زمینی که مشترک بین دو نفر است را خریداری می‌کند و قبل از اخذ به شفعه توسط شریک دیگر بخشی از زمین توسط سیل از بین می‌رود و بعد از این اتفاق شریک دیگر اخذ به شفعه می‌کند. با فرضی که مشتری تقصیر در ورود خسارت ناشی از سیل بر زمین داشته باشد ضمان وی چگونه است؟

- الف- مشتری با توجه به تقصیر ضامن است.

- ب- با توجه به طبیعی بودن حادثه ضمان منتفی است.

- ج- با توجه به میزان تأثیر سیل ضمان منتفی است.
د- مشتری ضامن نیست.
۱۰- کدام یک از موارد زیر صحیح می‌باشد؟
الف- هر نظامی که حکم یا امضای فرماندهی کل قوا را جعل کند به مجازات محکوم می‌شود.
ب- هر نظامی که فقط دستخط فرماندهی کل قوا را جعل کند مجازات می‌شود.
ج- هر نظامی که حکم یا مهر فرمانده کل قوا را به اعتبار مقام وی جعل کند مجازات می‌شود.
د- هر نظامی که حکم یا امضاء یا مهر یا فرمان یا دستخط فرماندهی کل قوا را به اعتبار مقام وی جعل کند مجازات می‌شود.
۱۱- اگر شخص نظامی با سوءاستفاده از لباس، موقعیت یا شغل خود به جبر و قهر، دیگری را اکراه به معامله نماید
الف- معامله غیرنافذ و شخص مجازات می‌شود.
ب- معامله غیر نافذ و شخص مجازات نمی‌شود.
ج- معامله باطل و شخص مجازات می‌شود.
د- معامله باطل و شخص مجازات نمی‌شود.
۱۲- در صورت امتناع متهم از پذیرش قرار تأمین مندرج در بند «الف» ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری (التزام به حضور با قول شرف) کدام اقدام صورت می‌گیرد؟
الف- قرار تأمین مناسب دیگری
ب- قرار کفالت یا وثیقه
ج- قرار التزام به حضور با تعیین وجه التزام
د- قرار بازداشت موقت
۱۳- رابطه خادم و مخدومی مانع از پذیرش شهادت شرعی
الف- نیست
ب- است
ج- در جرایم حدود است.
د- فقط در تعزیرات است.
۱۴- مجوز تفتیش و بازرسی منزل و محل کار قضات پایه دار دادگستری به چه صورت است؟
الف- مثل سایر افراد با دستور باز پرس
ب- با تأیید رئیس حوزه قضایی
ج- با تأیید دادگاه عالی انتظامی قضات
د- با تأیید رئیس کل دادگستری استان
۱۵- کدام مورد در خصوص معامله تاجر با غیر تاجر صحیح است؟
الف- در هر حال تجاری است.
ب- به هیچ عنوان تجاری نیست.
ج- برای تاجر در هر حال تجاری است.
د- برای تاجر، اگر برای امور تجاری او باشد تجاری است.

- ۱- گزینه «ج» صحیح است. (۱)
۲- گزینه «ج» صحیح است. (۲)
۳- گزینه «ب» صحیح است. (۳)
۴- گزینه «د» صحیح است. (۴)
۵- گزینه «ب» صحیح است. (۵)
۶- گزینه «الف» صحیح است. (۶)
۷- گزینه «ب» صحیح است. (۷)
۸- گزینه «الف» صحیح است. (۸)
۹- گزینه «د» صحیح است. (۹)
۱۰- گزینه «د» صحیح است. (۱۰)
۱۱- گزینه «الف» صحیح است. (۱۱)
۱۲- گزینه «ج» صحیح است. (۱۲)
۱۳- گزینه «الف» صحیح است. (۱۳)
۱۴- گزینه «د» صحیح است. (۱۴)
۱۵- گزینه «د» صحیح است. (۱۵)

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی مواردی که باید در وکالت‌نامه تصریح شود.
۲- ماده ۹۱ قانون آیین دادرسی مدنی موارد رد دادرس را عنوان می‌کند، که مورد «ج» جزء موارد رد دادرس نمی‌باشد.
۳- وفق ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی بند اول صلاحیت محلی اگر ایراد نشده باشد از موارد نقض نیست.
۴- رجوع شود به ماده ۴۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی
۵- در فروش حیوان، با اینکه خریدار مالک مادر می‌شود، حمل از توابع مبیع نیست و خریدار به تبع مادر مالک حمل نمی‌شود.
۶- طبق ماده ۱۹۳ قانون مدنی انشاء معامله می‌تواند به صورت معاطات نیز واقع شود مگر عقود که منع شده و نیاز به لفظ دارد مانند وقف طبق ماده ۵۶ قانون مدنی
۷- طبق ماده ۱۸۹ قانون مدنی عقد معلق آن است که تأثیر آن بر حسب انشاء
- موقوف به امر دیگری باشد. این ماده در چند عقد استثناء شده است از جمله نکاح ماده ۱۰۶۸ و ضمان ماده ۶۹۹
۸- طبق ماده ۲۸۶ قانون مدنی تلف یکی از عوضین مانع اقاله نیست. در این صورت به جای آن چیزی که تلف شده است مثل آن در صورت مثلی بودن و قیمت آن در صورت قیمتی بوده داده می‌شود.
۹- با لحاظ ماده ۸۱۸ قانون مدنی با توجه به اینکه قبل از اخذ به شفعه مشتری مالک می‌باشد لذا ضامن عیب و نقص نیست.
۱۰- رجوع شود به ماده ۹۵ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح
۱۱- ماده ۱۲۵ جرایم نیروهای مسلح و ماده ۱۹۹ قانون مدنی
۱۲- ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری تبصره ۱
۱۳- ماده ۳۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری تبصره ۱
۱۴- ماده ۱۳۸ قانون آیین دادرسی کیفری
۱۵- ماده ۳ قانون تجارت

آشنایی با حقوق شهروندی

بررسی آثار مثبت و منفی چک

زندگی در شرایط پراضطراب در کنار پیچیدگی‌های روابط اقتصادی امروزی، نیازمند آشنایی با قوانین جاری است تا در کنار کسب و کار و به علاوه حفظ سرمایه‌های پرارزش ملی موجبات افزایش امنیت خاطر مردم نیز فراهم شود.

یکی از عوامل تخریش روانی در معاملات امروزی، نگرانی از صدور چک‌های بی‌محل در شرایط کنونی بازار است. این در حالی است که «حجم چک‌های در گردش و پذیرش عام آن که مبتنی بر اطمینان و اعتماد به روابط پولی در جامعه است همیشه مورد توجه و مطالعه بوده و به همین جهت برای استحکام بخشیدن به مقبولیت آن، دولت‌ها کوشش زیادی برای حفظ ارزش چک و ممانعت از صدور چک‌های بی‌محل نموده‌اند؛ بنابراین باید تأکید داشت که چک به مانند شمشیر دولبه‌ای است که اگر از

آن بهره‌گیری مثبت شود عامل تسهیل نقل و انتقال و کسب اعتبار تجاری است، لیکن چنانچه از این سند تجاری در جهت فریب و نیرنگ به قصد ربودن مال دیگران استفاده شود، بدیهی است که نه‌تنها کارکرد مثبتی ندارد بلکه طنابی پیچیده به گردن دارنده آن می‌شود که حداقل آثار آن زایل شدن اعتبار شغلی و در برخی موارد با زندانی شدن متهم به از هم پاشیدگی زندگی خانوادگی نیز منجر خواهد شد.

شایان ذکر است که قانون‌گذار با حمایت کیفری از آن در شرایطی و نیز امکان طرح دعوی از طریق مراجع قضایی و ثبوتی تا اندازه‌ای ضمانت اجرایی را در جهت حفظ حقوق دارنده آن در نظر گرفته که در پاسخ به سؤالات ذیل به ابعاد آنها خواهیم پرداخت.

پرسش: تعریف چک چیست؟

پاسخ: چک سندی تجاری است که به موجب آن شخصی به نام صادر کننده، وجوه خود را که نزد بانک می‌باشد، کلاً

یا بعضاً مسترد و یا به شخص دیگری واگذار می‌کند.

پرسش: جنبه کیفری چک به چه معناست؟

پاسخ: از جمله مزایای چک آن است که با حمایت کیفری قانون‌گذار از آن و با حصول شرایطی می‌توان به وسیله طرح شکایت به دادسرا و متعاقباً دادگاه جزایی، ضمن مجازات صادر کننده چک، مبلغ آن را با تشریفات کمتر و سریع‌تر وصول نمود.

پرسش: جهت بهره‌مندی از وصف کیفری چک چه شرایطی لازم است؟

پاسخ: هرگاه دارنده چک تا ۶ ماه از تاریخ صدور چک برای وصول آن به بانک مراجعه کند یا ظرف ۶ ماه از تاریخ صدور گواهی عدم پرداخت (یعنی برگشتی از بانک) شکایت نماید، قانون‌گذار این چک را دارای جنبه کیفری دانسته و به عنوان یک جرم (صدور چک بلامحل) می‌توان به دادسرا مراجعه نمود.

پرسش: جنبه حقوقی چک به چه معناست؟

پاسخ: در موارد ذیل چک دارای وصف حقوقی است:

- در صورتی که چک دارای وعده (مدت دار) باشد؛ بنابراین توصیه می شود چنانچه معامله و یا قراردادی با چک صورت گرفت شماره چک و مبلغ چک و تاریخ آن حتماً در متن قرارداد قید شود تا وعده دار بودن چک قابل اثبات باشد.

- هرگاه چک بابت تضمین انجام تعهد یا تضمین انجام معامله ای صادر شده باشد.

- هرگاه چک سفید امضاء صادر شده باشد.

- در صورتی که ثابت گردد چک بدون تاریخ صادر شده است.

- هرگاه وصول وجه چک منوط به تحقق شرطی شده باشد.

- هرگاه ثابت شود چک بابت معاملات نامشروع یا ربا (بهره) صادر شده است.

پرسش: اگر چکی حقوقی شد جهت دادخواهی چه مراحل دارد؟

پاسخ: در فرضی که چک دارای وصف حقوقی است، دارنده می تواند از طریق دفاتر خدمات قضایی در تهران و با مراجعه به دادگستری در شهرستان ها، با تقدیم دادخواست و رعایت تشریفات دعوی مطالبه مطرح نماید. از ویژگی های طرح دعوی حقوقی در مراجع دادگستری این است که به لحاظ اینکه چک در حکم اسناد لازم الاجرا است، علاوه بر عدم نیاز به پرداخت خسارت احتمالی می توان تقاضای تأمین خواسته، یعنی توقیف اموال خوانده با هدف جلوگیری از

نقل و انتقال آنها نمود و به دنبال قطعیت حکم با حصول شرایطی، محکوم به زندان اعزام می شود.

پرسش: با توجه به اینکه چک به عنوان یک سند لازم الاجرا و از طریق اجرای ثبت قابل اجراست، چه پیش نیازهایی دارد؟

پاسخ: (۱) چک بر عهده یکی از بانک های مجاز کشور صادر شده باشد؛ بنابراین شامل مؤسسات اعتباری و صندوق های قرض الحسنه نمی شود.

(۲) بانک مربوطه مطابقت امضای صادر کننده چک بلامحل با نمونه امضای موجود وی در بانک را تصدیق کرده باشد. لذا شامل مهر بدون امضاء نمی شود.

(۳) معرفی مال از اموال بلامعرض صادرکننده، به علاوه ارائه اصل لاشه چک، به همراه پرداخت ده درصد از مبلغ آن به عنوان هزینه اجرایی ضرورت دارد.

(۴) امکان ادعا علیه ظهرنویس، یعنی کسی که چک را پشت نویسی کرده، وجود ندارد.

پرسش: در چه مواقعی می توان به اجرا گذاشتن چک از طریق مراجع ثبتی را توصیه نمود؟

پاسخ: به طور کلی در صورت توانایی برای معرفی اموال منقول یا غیرمنقول از صادرکننده چک و بهره گیری از ممنوع الخروجی وی، این راه توصیه می گردد؛ اما در صورتی که بنا باشد وجه چک از ضامن و ظهرنویس مطالبه شود، نمی توان از طریق مراجع ثبتی اقدام نمود و باید به دادگاه مراجعه گردد.

پرسش: سایر تمهیدات صدور چک بلامحل چیست؟

پاسخ: با هدف پیشگیری و حسن استفاده از چک و بر اساس ابلاغیه بانک مرکزی اطلاعات مربوط به هر برگه چک برگشتی تا ۷ سال در سامانه اطلاعاتی بانک مرکزی باقی خواهد ماند. در قانون قبل برای هر فقره چک برگشتی تنها ۶ ماه بود.

پرسش: نقل و انتقال چک قبل و بعد از شکایت کیفری از صادرکننده چک چه تأثیری در امر تعقیب متهم دارد؟

پاسخ: برای تعقیب کیفری صادر کننده چک بلامحل نیاز به شکایت دارنده چک است. دارنده چک برابر قانون به کسی گفته می شود که برای اولین بار چک را به بانک ارائه می دهد و به نام او گواهی عدم پرداخت صادر می شود. برای اینکه تشخیص داده شود چه کسی اولین بار برای وصول وجه چک به بانک مراجعه کرده است. بانک ها مکلف اند به محض مراجعه دارنده چک، هویت کامل و دقیق او را در پشت چک با ذکر تاریخ قید کنند. شخصی که چک پس از برگشت از بانک به وی منتقل می شود حق شکایت کیفری ندارد. البته اگر شخصی چک را برگشت بزند و سپس فوت کند ورثه او حق تعقیب کیفری دارند؛ زیرا چک به طور قهری به آنها منتقل می شود. پس اگر بعد از برگشت چک از بانک، دارنده آن را به دیگری انتقال دهد یا حقوق خود را نسبت به چک به هر نحو به دیگری واگذار کند تعقیب کیفری متوقف می شود و متهم از این حیث قابل تعقیب نخواهد بود.

برگرفته از کتاب «حقوق جامع شهروندی»
تالیف دکتر محمود براتی نیا



اگر شما قاضی این پرونده بودید، چگونه رای می دادید؟



پرسش ۱۵۲:

در موردی که خواهان پس از اقامه دعوای ممانعت از حق نسبت به تحدید حدود حق مورد نزاع اعتراض نماید، آیا دعوای ممانعت از حق مزبور قابل رسیدگی است؟ و آیا اعتراض بر تحدید حدود از جمله دعوای راجع به مالکیت است یا حق ارتفاق؟

پاسخ مربوط به پرسش شماره ۱۵۱:

در مورد واحدهایی که بعد از تاریخ اجرای بند ۶ ماده ۲ قانون روابط مالک و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ به منظور سکونت به اجاره واگذار شده مقررات قانون مدنی جاری است و مستأجر مکلف است که در پایان موعد به درخواست موجر مورد اجاره را تخلیه و تحویل نماید. در صورتی که مستأجر پس از انقضای مدت اجاره و مطالبه مالک و دریافت اظهارنامه رسمی خلع ید موضوع بند ۱ ماده ۱۰ قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب اسفند ۱۳۵۲ و سپری شدن مهلت مقرر در بند یاد شده از مورد اجاره رفع تصرف نکند به حکم ماده مذکور متصرف عدوانی شناخته شده و مشمول مقررات قانون مذکور خواهد بود.

جدول شماره ۱۵۲

تنظیم کننده: اصغر فراهانی، وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی

«افقی»

- ۱- بخش انتهایی رمز جدول
- ۲- قضیه‌ای معلوم که پرده از قضیه مجهول بردارد - معامله‌ای غیر شرعی
- ۳- بخیل و ممسک - علامت مصدر جعلی - شکوه و ابهت - نصّ قرآن
- ۴- مطابقت واقعی کلام با عالم بیرون - از مجازات‌های کیفری - از علوم عربی
- ۵- شایسته‌تر در لفظ فقها - جای خشک بی‌گیاه - دعوایی که برای رسیدگی به قاضی برده شود
- ۶- از مجازات شرعی - مساوی - یکی از حواس برای شناخت در فقه - طایفه کم‌حرف
- ۷- ارکان قیاس که جمهور فقیهان به آن اعتقاد دارند.
- ۸- پذیرفتن امامت ائمه اطهار در فقه - نتیجه کار و شمارش در فقه
- ۹- قائم مقام در فقه - انواع خواهر و برادر در ارث - قدرت
- ۱۰- زوج در فقه - هر عمل مشترک حقوقی - منسوب به پزشک
- ۱۱- ماه زمستانی - زبان دیده در فقه - تنها - تعداد روزهای ماه در آیین دادرسی مدنی
- ۱۲- از کشورهای بلوک شرق - بی‌ایمان به خدا و پیامبر اکرم (ص)
- در فقه
- ۱۳- بخش دوم از رمز جدول

«عمودی»

- ۱- بخش ابتدایی رمز جدول
- ۲- اصطلاحی در حقوق ثبت - نویسنده کتاب راهنمای نرم افزار محاسبات حقوقی
- ۳- اثر چربی - بگو به زبان عربی - عزل آن از امور حسبی است - آب شرعی
- ۴- نتیجه یک دادرسی - مقابل قبول در حقوق مدنی - نقض عهد کردن در فقه
- ۵- پراکندگی و تفرق در فقه - دادگاه تجدیدنظر آن همدان است - به چیزی که مرتبط با عنصر باشد (درفقه) گویند.
- ۶- نفت بی انتها - خشکی - از دعاوی پرتکرار در دادگاهها
- ۷- نویسنده اثر «مسئولیت مدنی کالاها» که در مقاله «ضوابط ناظر بر تعیین و تقویم خسارت معنوی در رویه قضایی» که در شماره ۱۵۱ مجله دادرسی از آن استفاده شده است.
- ۸- فرمان پادشاهان ایلخانی - ضمیر بیگانه - امتناع از انجام تکلیف و تعهد در فقه
- ۹- از انواع زمین در حقوق ثبت - آثار ارث بر آن مرتب می گردد - ثمره جبران در فقه
- ۱۰- ترس و هراس - از واژه های پربسامد در مقاله «ضوابط ناظر بر تعیین و تقویم خسارت معنوی در رویه قضایی» که در شماره ۱۵۱ مجله دادرسی منتشر شده است - ارتداد در فقه
- ۱۱- مارکی بر شلوار - کلام صریح در فقه - قدرتی که منشأ سیاسی دارد (فقه) - مرکز فائو
- ۱۲- امر غیر قابل تصور در فقه - خشک مزاج و خشک
- ۱۳- بخش سوم رمز جدول

رمز جدول: دو محور از محورهای اصلی نظریه برچسب‌زنی که در مقاله «بررسی نظریه برچسب‌زنی در آموزه‌ها و حقوق اسلامی» منتشر شده است.

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
خ	و	د	ت	و	س	ط	م	ر	ت	ک	ب	ع	۱
ر		س	ر	ا	ف		س	و	ل	ف		د	۲
ب	ر		ق	ی	ا	ل		فی	ف		و	م	۳
د	و	س		ت	ر	ا	ج	ت		م	ا	ت	۴
ر	ی	ب	خ		ش	ه	د		ش	ا	ل	ک	۵
ا	ه		س	ح		ه		ک	ه		د	ل	۶
و		ن	ا	ک	د	و	ه	ن	ا	خ		ی	۷
ت	ب	ک	ر	م		ی		ه	د	ی	ا	ف	۸
ا	ر	ا	ت		ا	ز	ت		ا	م	ا	ع	۹
ی	ل	ج		ت	ی	ب	ر	ت		ر	ی	ا	۱۰
ا	ن		س	ه		ی	ف	ط	ل		ق	ن	۱۱
ن		ی	ر	م	ا		ن	ه	و	م		ل	۱۲
ج	ه	ی	د	ت	خ	ا	د	ر	پ	ه	ب	ه	۱۳

پاسخ رمز جدول شماره ۱۵۱

عدم تکلیف عاقله به پرداخت دیه جانیات
وارد بر خود توسط مرتکب

امام علی (ع)

صدای عدالت انسانی

عادل الله

گزیده‌ای از پیمان‌ها و خطبه‌های حضرت علی علیه‌السلام

«ای مردم! ما در روزگار ستمگری و عصر کفران نعمت قرار گرفته‌ایم که در آن، نیکوکار بدکار شمرده می‌شود و ستمگر به نخوت خود می‌افزاید. از دانسته‌هایمان بهره نمی‌گیریم و آنچه را نمی‌دانیم، نمی‌پرسیم تا خطر بر ما وارد نشود، از آن نمی‌ترسیم. در این صورت، بعضی از مردم را جز خواری نفس، کندی شمشیر و کمی مال، از فساد باز نمی‌دارد و بعضی دیگر شمشیر از غلاف برکشیده، شر خویش را آشکار کرده و سواره و پیاده را به سوی خود کشیده‌اند؛ خود را برای گرفتن غنیمت آماده ساخته و یا برای آمدن بر منبر (پیشوایی) همت گمارده‌اند. بدترین سوداگری، آن است که دنیا را برای خویش بها قرار دهی».

از سخنان آن حضرت، هنگامی که در جنگ صفین در پذیرش درخواست جنگ از سوی یارانش تأخیر می‌کرد:

«اما اینکه می‌گویید: آیا همه این تأخیرها برای ناخشنودی از مرگ است؛ سوگند به خدا باکی ندارم که من به مرگ درآیم و یا مرگ به سوی من آید. اینکه می‌گویید: درباره شامیان تردید است؛ سوگند به خدا، هیچ‌گاه وارد کارزاری نشدم، جز آنکه آرزومند بودم گروهی به من بپیوندند و به وسیله من هدایت شوند و در پرتو نور من قرار گیرند. این کار برای من دوست‌داشتنی‌تر از آن است که با آنان در گمراهی‌شان بجنگیم، گرچه آنان با همان گناهانشان برمی‌گردند».

وقتی در مدینه با وی بیعت شد، این سخن را که به سان خطبه است، فرمود: «سوگند به کسی که پیامبر را به حق برانگیخت، هرآینه غربال خواهید شد و چون برهم زده شدن دیگ با کفگیر، بر هم زده خواهید شد؛ تا پایین دست شما، فرادست و فرادست شما، پایین دست شود، سوگند به خدا، هیچ سخنی را پوشیده نداشتیم و هرگز دروغ نگفتم».

از خطبه‌های حضرت: «خویش را بیش از آنکه سنجیده شوید، بسنجید و قبل از آنکه محاسبه شوید، محاسبه کنید. بیش از آنکه گلوگیر شوید، نفس بکشید و قبل از آنکه به خشونت کشیده شوید، خود اطاعت کنید. آگاه باشید که هر کس به خود توجه نکند تا از خویش پنددهنده و منع‌کننده‌ای داشته باشد، از دیگری پنددهنده و منع‌کننده‌ای نخواهد یافت».

از سخنان حضرت، پس از آنکه می‌خواستند در پی قتل عثمان با وی بیعت شود:

«مرا رها کنید و در پی دیگری باشید، زیرا فراروی ما موضوعی است که چهره‌ها و رنگ‌های گوناگون دارد. دل‌ها بر آن استوار نمی‌شود و خردها بر آن قرار نمی‌یابد، کرانه‌ها ابراندود شده و راه روشن تغییر یافته است».

بدانید که اگر به شما پاسخ مثبت دهم، شما را به آنچه می‌دانم، وادار می‌کنم و

به سخن کسی و سرزنش سرزنشگری گوش نخواهم داد. ولی اگر مرا رها کنید، من مثل یکی از شما خواهم بود و شاید نسبت به کسی که زمامدارش می‌کنید، از شما گوش به حرف‌تر و مطیع‌تر باشم. اگر من برای شما وزیر باشم، بهتر است تا آنکه امیر باشم.

از سخنرانی‌های حضرت درباره کوفیان: «ای کوفیان! به سه ویژگی از شما گرفتار شدم: کربهایی گوش‌دار، لال‌هایی زبان‌دار، کورهایی چشم‌دار؛ که نه آزادمردان راستین به هنگام جنگ هستید و نه برادران قابل اعتماد در گرفتاری‌ها. ای گله شتران بی‌شتران، که هرگاه از سویی جمع شوید، از سوی دیگر پراکنده می‌شوید».

وقتی حضرت را به خاطر برابری در تقسیم بیت‌المال مورد نکوهش قرار دادند، سخنرانی کوتاهی کرد فرمود:

«آیا از من می‌خواهید که در زمامداری، پیروزی را از راه ستمگری بجویم؟ سوگند به خدا تا هر وقت که شب و روزی در چرخش باشد و ستاره‌ای در پی ستاره‌ای روان باشد، هرگز ستم نخواهم کرد. بدانید که دادن مال در غیر حقش تبذیر و اسراف است».

«... و شما می‌دانید که روا نیست والی بر خون، مال، احکام و پیشوایی مسلمانان، شخص بخیلی باشد که برای غارت اموال آنان در طمع باشد و نه شخص جاهلی باشد که به نادانی خودش آنان را گمراه کند و نه درشت‌خو که با درشت‌خویی پیوند آنان را ببرد و نه ستمگر در اموال که قومی را جذب کند و قوم دیگری را دور سازد و نه رشوه‌گیر در داوری که حقوق مردم را از بین ببرد».

از سخنان حضرت درباره هدف از بیعت، خلافت و حکومت صالح:

«بیعت شما با من نسنجیده نبود. کار من و شما یکسان نیست. من شما را به خاطر خدا می‌خواهم و شما مرا فقط به خاطر خودتان می‌خواهید. ای مردم! مرا در راه خودتان یاری کنید. سوگند به خدا حق ستمدیده را از ستمگر خواهم ستاند و افسار ستمگر را گرفته، او را به جاده حق خواهم کشاند؛ گرچه خود آن را ناخوش دارد».

از خطبه آن بزرگوار به نام «قاصعه» است:

«من در احوال ملت‌ها نگریسته‌ام و کسی از جهانیان را ندیده‌ام که برای چیزی تعصب بورزد، مگر به خاطر علتی که نادانان آن را می‌آریند و یا دلیلی که به خرد احمقان احاطه دارد؛ اما شما به کاری تعصب می‌ورزید که هیچ علت و سببی ندارد. اگر چاره‌ای جز تعصب ورزیدن نباشد، باید تعصب شما بر مکارم اخلاق، کارهای شایسته، امور نیکو، خوی دلربا، اندیشه‌های بزرگ و آثار نیکو باشد. به خصلت‌های شایسته تعصب بورزید؛ از قبیل حفظ حقوق همسایه، وفای به پیمان، پیروی از خوبی، نافرمانی به خود برتری‌نی، چنگ زدن به فضایل، دست شستن از ستم، انصاف با مردم و دوری از فساد در زمین!

آگاه باشید که خداوند به من فرمان داده است تا با یاغیان و پیمان‌شکنان و تباهی‌پیشگان جهان بجنگم. با پیمان‌شکنان جنگیدم، با یاغیان علیه حق مبارزه کردم و منحرفان را خوار ساختم؛ شیطان خوارج را کشتم و به صدای وحشتناکی که در اثر تپش

قلب و لرزش سینه‌اش شنیده می‌شد، بسنده کردم. اکنون گروه اندکی از یاغیان مانده‌اند که اگر خداوند اجازه حمله علیه آنان را به من بدهد، آنان را هم شکست خواهم داد، مگر اندکی از آنان که در گوشه و کنار کشور پراکنده شده باشند».

از خطبه‌های حضرت در صفین: «اما بعد، با حکومت بر شما، خداوند برای من به گردن شما حقی قرار داده است و شما نیز حقی بر من دارید. حق در توصیف، گسترده‌ترین چیز است و در مقام اجرا، تنگ‌ترین آنهاست؛ به سود کسی جریان پیدا نمی‌کند، مگر آنکه علیه او هم جریان پیدا کند و علیه کسی جریان نمی‌یابد، مگر آنکه به سودش هم بچرخد.

از نگاه افراد صالح، از پست‌ترین حالت‌های زمامداران آن است که گمان خودستایی به آنان برده شود و کردارشان با کبر همراه شود. من ناخوش دارم که در پندارتان چنین گمانی پیدا شود که من تملق و شنیدن ستایش را دوست می‌دارم. با من به گونه‌ای که با ستمکاران سخن گفته می‌شود، سخن نگوئید. برانید کسی که گفتن حق و عرضه عدالت بر او سنگین باشد، عمل به آن دو برایش سنگین‌تر خواهد بود. در سخن حق و مشورت به عدل، خودتان را به سختی نیفکنید؛ من از نظر خودم برتر از آن نیستم که خطا کنم».

برگرفته از کتاب «امام علی (ع) صدای عدالت انسانی» نوشته جورج جرداق، برگردان محمد علی سلطانی

رابطه سیاه

بازخوانی یک پرونده جنایی

به قلم: قهرمان مرادی، مستشار دادگاه تجدید نظر نظامی استان تهران

در یکی از روزهای گرم تابستان، خانواده‌ای در کنار رودخانه‌ای بزرگ و پرآب نشسته و از فضای سرسبز و دل‌چسب اطراف آن و از آب خنک رودخانه استفاده می‌کردند، همچنین در سرتاسر رودخانه تا جایی که چشم کار می‌کرد جوانان اکثر خانواده‌ها که برای تفریح و سرگرمی به تفرجگاه و کنار رودخانه آمده بودند در حال آب‌بازی و آب‌تنی بودند که ناگهان چشم یکی از بچه‌ها به بسته بزرگ گونی پیچ شده‌ای که در لابه‌لای تکه سنگ بزرگی گیر کرده و شبیه جنازه بود خورد و پس از آن تمامی کسانی که آن اطراف بودند متوجه قضیه شده و موضوع را سریعاً به مرکز فوریت‌های پلیسی خبر دادند. دقایقی طول نکشید که دو نفر مأمور موتور سوار به محل کشف جسد مراجعه و پس از تأیید گزارش حاضرین در صحنه، مراتب را به کلانتری مربوطه و بعد به بازپرس ویژه قتل گزارش کردند. یک ساعت بعد، بازپرس جنایی همراه با عوامل دست‌اندرکار پی‌جویی پرونده‌های قتل به محل مراجعه و صحنه وقوع جرم و جسد را پس از خارج نمودن از داخل گونی معاینه و مشاهدات خود را صورت‌جلسه نمودند و معلوم شد که جسد متعلق به جوانی است ۳۲ ساله که حداقل چند روز از مرگ وی می‌گذرد و به لحاظ اینکه جنازه در آب بوده باد کرده است و علت قطعی مرگ یقیناً خفگی در آب نیست چراکه دست‌ها، پاها و دهان جسد با طناب و پارچه سفید رنگی محکم بسته شده و آثار جراحات متعدد و بریدگی‌های عمیق و نوعاً کشنده، در سر، صورت، گردن، شکم، پهلوی و حتی پاهای

جنازه مشهود است و آنچه محرز و مسلم است این مرد جوان در محل کشف جسد در داخل یا کنار رودخانه به قتل نرسیده، بلکه جنازه وی به این محل حمل و رها شده است. جنازه با البسه کامل و بیرونی کشف و هیچ مدرکی که بیانگر هویت وی باشد همراهش نبوده است. پس از معاینه محل و جسد، انگشت‌نگاری، آثار برداری، تهیه فیلم و عکس، دستور انتقال جنازه جهت تست الکل، اعتیاد، سم‌شناسی، آسیب‌شناسی و تعیین علت قطعی مرگ به پزشکی قانونی صادر و با دستور قضایی دیگر بازپرس جنایی، تحقیق، شناسایی و دستگیری قاتل یا قاتلین در دستور کار قرار می‌گیرد. از طرفی یک هفته قبل زنی به نام مهناز با مراجعه به کلانتری محل سکونت خود، خبر فقدان شوهرش به نام مسعود را داده و مدعی می‌شود که مسعود به قصد ملاقات با یکی از پیمانکاران و در ارتباط با کار ساخت‌وساز از منزل خارج شده و دیگر برنگشته و از همان روز گوشی تلفن همراهش خاموش است. مأمورین ستاد عملیاتی ویژه کشف جرایم نیز برای شناسایی هویت مقتول به بررسی پرونده افراد فقدان‌ی پرداخته و دریافتند که مقتول فردی به نام مسعود است و خانواده‌اش هم از یک هفته قبل، خبر گم‌شدن او را به پلیس داده‌اند. با احراز هویت مسعود (مقتول) که سابقه‌ای هم با انگشت‌نگاری از ایشان به دست آمده بود و در ردیابی‌های پلیسی مشخص شد که او یک هفته قبل در عصر روز جمعه به ظاهر با یکی از پیمانکاران ساخت‌وساز قرار داشته و به قصد ملاقات با وی از منزل خارج شده و دیگر برنگشته

است. تحقیقات محسوس و غیر محسوس پلیسی در خصوص وضعیت خانوادگی، اخلاقی، کاری و ارتباطات مسعود و مهناز حکایت از آن داشت که این دو نفر همیشه با یکدیگر مشاجره و درگیری داشته و زیاد پایبند اصول و اخلاقیات نبوده‌اند، به‌طوری که تمامی همسایه‌ها (ساکنین واحدهای دیگر آپارتمان) در جریان قرار داشتند و مهناز از زندگی با مسعود خیلی ناراحت بوده و مدام گلایه می‌کرده است. از مهناز تحقیق می‌شود. او می‌گوید ۶ سال پیش با مسعود در شرکت پدرش آشنا شده و ازدواج کرده‌اند و در حال حاضر یک پسر ۴ ساله و یک دختر ۲ ساله دارند و هیچ مشکلی در زندگی و با مسعود نداشته‌اند و منکر هرگونه نارضایتی از زندگی مشترک با مسعود می‌شود و در خصوص قتل مسعود اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و می‌گوید مسعود ارتباطات کاری و بیرونی گسترده‌ای داشت که من از آنها بی‌اطلاع هستم و به من هم چیزی نمی‌گفت، عصر روز جمعه گفت قرار ملاقات با پیمانکار ساختمانی دارد و رفت، من هم جرأت نداشتم جزئیات قضیه یا چیز دیگری بپرسم و صبح زود به کلانتری محل رفتم و خاموش بودن گوشی تلفنش و گم‌شدنش را خبر دادم. ارتباطات مهناز با سایرین در یک ماه گذشته در دستور کار و در رصد کارآگاهان قرار گرفته و معلوم می‌شود که مهناز با صاحب یک شماره تلفنی بسیار در ارتباط بوده و حتی در یک هفته بعد از مفقودی (قتل) مسعود، تماس‌ها و ارتباطات بیشتر شده است. مهناز ظاهراً از خبر قتل مسعود ناراحت

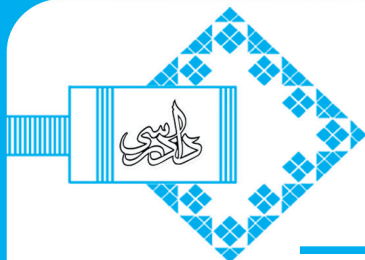
شده؛ اما می‌گوید حتماً خلافی کرده که او را کشته‌اند. به نظر می‌رسد او آمادگی شنیدن این خبر را داشت و در جریان قتل بوده است. پرینت تماس‌های مهناز با شماره تلفن فرد ناشناس به وی نشان داده می‌شود که طفره می‌رود و می‌گوید که این فرد ناشناس مزاحم او بوده و ابراز علاقه می‌کرده که با وی رابطه داشته باشد، اما ایشان هم گفته که شوهر دارد، خجالت بکشد و دست از مزاحمت بردارد و در خصوص تماس‌های خود با فرد ناشناس هم مطلب قانع کننده‌ای ندارد و مدعی می‌شود طی چند تماس فرد ناشناس مورد نظر را نصیحت می‌کرده تا مزاحمش نشود و بفهمد شماره او را از کجا به دست آورده است. با کشف چند دروغ دیگر از مهناز، او در مظان اتهام قتل قرار می‌گیرد و بازداشت می‌شود و گوشی تلفن همراه وی ضبط می‌گردد، پس از آن و بلافاصله از طریق شماره تلفن فرد ناشناس نامبرده هم به نام بهرام شناسایی و دستگیر و تحت‌الحفظ به ستاد عملیاتی ویژه کشف جرایم هدایت می‌گردد. بهرام نیز در تحقیقات در خصوص تماس‌های تلفنی با مهناز و بالعکس پاسخ قانع کننده‌ای ندارد. گوشی بهرام هم ضبط و هر دو گوشی تحت بررسی‌های فنی قرار می‌گیرد و معلوم می‌گردد که هیچ مزاحمتی برای مهناز در کار نبوده و این دو نفر ساعت‌ها با یکدیگر مکالمه داشته و در روزهای مختلفی حتی بعد از قتل مسعود هر دو نفر ساعت‌ها با هم بوده‌اند و ...

مهناز و بهرام پس از مطلع شدن از نتیجه بررسی‌ها چاره‌ای جز اعتراف نمی‌بینند و هر دو نفر اعتراف می‌کنند. مهناز از نحوه و چگونگی آشنایی و ازدواج خود با مسعود می‌گوید و توضیح می‌دهد: ازدواج من و مسعود بر اساس عقل و منطق صورت گرفت و شروع خوبی داشتیم و همه چیز

انتظارمان را می‌کشید. مسعود همیشه به من می‌گفت که در خواب و خیال زندگی می‌کرده‌ام و باید درست زندگی کردن را فرا بگیرم، تحمل و هضم حرف‌های مسعود و نیش و کنایه‌هایش را نداشتم. وقتی به او جواب مثبت دادم فکر می‌کردم مسعود می‌تواند همان مردی باشد که من همیشه آرزوی آن را داشتم. با همین افکار وارد زندگی مشترک شدم. زندگی مشترکی که ۶ سال آن هزار سال برایم گذشت، مسعود آن شخصیتی نبود که از خودش بروز می‌داد و مشکل روحی و روانی داشت. تحمل اوضاع برای من که در خانه پدرم سختی نکشیده بودم غیرممکن بود؛ اما با این وجود می‌خواستم هر طور شده زندگی مشترکمان را ادامه بدهم و حاضر نبودم به هیچ قیمتی اعلام کنم که شکست خورده‌ام. پدرم در جریان وضع زندگی من قرار داشت، بارها گفت که از مسعود جدا شوم، اما حاضر نبودم که قبول کنم در انتخابم اشتباه کرده‌ام تا اینکه یک روز در کوه با بهرام آشنا شدم و از او خیلی خوشم آمد و روز به روز ارتباطات تلفنی و حضوری ما بیشتر شد تا جایی که ارتباط پنهانی و سیاه برقرار کردیم و پس از ۶ ماه به اتفاق هم سناریوی قتل مسعود را طراحی و اجرا کردیم. بهرام به مسعود نزدیک شد و به دروغ وانمود کرد که در حال راه‌اندازی پروژه‌ای می‌باشد و از ایشان دعوت به همکاری نمود و آن روز با نقشه قبلی مسعود را به بیرون از شهر کشید و با افرادی که اجیر کرده بود به قتل رساند و جسدش را در گونی پیچ کرده و داخل رودخانه انداختیم که موضوع کشف و برملا شد. مهناز، بهرام و افراد اجیر شده برای قتل که دستگیر شده بودند تحت‌الحفظ به زندان معرفی تا در آینده نزدیکی به مکافات عمل خود برسند.

هرگونه تشابه اسمی با افراد حقیقی و حقوقی صرفاً تصادفی و اتفاقی است.

ایده‌آل به نظر می‌رسید. وقتی با مسعود آشنا شدم کارشناسی دانشگاه را تازه تمام کرده بودم و زندگی بسیار خوبی در منزل پدرم داشتم و دوستان زیادی در اطرافم بودند که همه وقتم را پر می‌کردند و فرصت زیادی برای آنکه بخواهم به یک زندگی مشترک فکر کنم نداشتم اما وارد شدن مسعود به زندگی‌ام همه چیز را تغییر داد. اوایل ازدواج علاقه چندانی به مسعود نداشتم و اصلاً فکر نمی‌کردم که با مردی با خصوصیات او ازدواج کنم و روزی همسرم شود. پدرم یک سال قبل از اینکه من با مسعود ازدواج کنم در شرکتی که مدیر عامل آن بود استخدامش کرده بود که به من معرفی نمود، نمی‌دانستم از چه خانواده‌ای است و چه گذشته‌ای دارد. یک روز در شرکت مسعود را دیدم. او خوش‌برخورد و خوش‌تیپ و شیک‌پوش بود. پدرم می‌گفت از زمانی که مسعود را استخدام کرده راندمان کار شرکت بالا رفته و کمک زیادی برای پدرم بوده است. آشنایی من و مسعود از همین‌جا شروع شد و با هم ارتباط تلفنی داشتیم. احساس می‌کردم مسعود با همه مردهای دیگر فرق دارد. از اعتماد به نفسش معلوم بود که انگار برای سال‌های آینده‌اش هم برنامه‌ریزی کرده است. اینکه می‌دیدم مرد جوانی توانسته روی پای خود بایستد و با تلاش زیاد بتواند به جایگاهی برسد برایم جالب بود. یک روز در بین صحبت‌ها مسعود از من خواستگاری کرد و از من خواست تا زندگی مشترکمان را شروع کنیم. من هم قبول کردم و بله را گفتم. ازدواج مجلل و باشکوه من و مسعود نیز نتوانست علتی برای پایداری عشق و علاقه میان ما باشد و درگیری‌های بین من و مسعود خیلی زود نمایان شد و هر آنچه در ذهن داشتم نقش بر آب شد. هرچند من و مسعود شروع خوبی داشتیم؛ اما خوشحالی‌مان زودگذر بود و پایانی تلخ



راهنمای اشتراک ماهنامه دادرسی

- لطفاً برای اشتراک ماهنامه دادرسی، نکات زیر را در نظر داشته باشید:
- ۱- فرم اشتراک را کامل و خوانا پر کرده و کد پستی را حتماً قید نمایید.
 - ۲- وجه اشتراک را به حساب سیبا به شماره ۲۱۷۱۲۶۹۰۰۳۰۰۳ نزد بانک ملی، شعبه سازمان قضایی، کد ۵۱۸ به نام مجله دادرسی واریز نموده و اصل رسید بانکی را همراه با فرم تکمیل شده، به نشانی: تهران، خیابان دکتر شریعتی، نرسیده به چهارراه شهید قدوسی (قصر)، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دفتر ماهنامه دادرسی و یا به شماره دورنگار: ۰۲۱-۸۲۹۰۷۰۱۹ ارسال دارید.
 - ۳- صندوق پستی: ۱۳۱۵-۱۶۷۶۵
 - ۴- تلفن: ۰۲۱-۸۲۹۰۷۰۱۰-۱۱-۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰-۸۲۹۰۷۰۱۰-۲۱
 - ۵- حق اشتراک برای شش شماره مجله دادرسی، جهت تهران با پست عادی ۶۶۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۹۰۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستانها با پست عادی ۶۸۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۹۴۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۶- حق اشتراک با احتساب تخفیف بیست درصد شش شماره مجله دادرسی برای تهران، با پست عادی ۵۸۰/۰۰۰ ریال، با پست سفارشی ۸۲۰/۰۰۰ ریال و برای شهرستانها، با پست عادی ۶۰۰/۰۰۰ ریال و با پست سفارشی ۸۴۰/۰۰۰ ریال می‌باشد.
 - ۷- مجلات صحافی شده دادرسی با جلد گالینگور موجود می‌باشد.
 - ۸- لطفاً در صورت تغییر نشانی، مراتب را به امور مشترکین مجله دادرسی به شماره تلفن ۰۲۱-۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۲۹۰۷۰۱۱- اعلام نمایید.
 - ۹- لازم به ذکر است بند ۶ مربوط به دانشجویان رشته حقوق، کارکنان نیروهای مسلح، کادر قوه قضاییه و وکلا می‌باشد که می‌توانند با ارسال تصویر کارت شناسایی خود، از بیست درصد تخفیف بهره‌مند شوند.
 - ۱۰- از فرستادن وجه نقد بابت اشتراک مجله خودداری فرمایید.
 - ۱۱- تصویر رسید بانکی را تا زمان دریافت نخستین شماره، نزد خود نگه دارید.
 - ۱۲- کد پستی: ۰۲۱-۸۲۹۰۷۰۱۰-۱۱-۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰-۸۲۹۰۷۰۱۰-۲۱
 - ۱۳- پست الکترونیکی: ۰۲۱-۸۲۹۰۷۰۱۰-۱۱-۸۲۹۰۲۵۷۷-۸۸۴۷۲۳۸۰-۸۲۹۰۷۰۱۰-۲۱

ماهنامه دادرسی (حقوقی، فرهنگی و اجتماعی)

نام و نام خانوادگی:	تاریخ تولد:	شماره اشتراک:
میزان تحصیلات:	شغل:	مبلغ واریزی:
نوع درخواست:	☐ اشتراک مجله	شش نسخه از شماره
نشانی کامل جهت ارسال نشریه:	صندوق پستی:	تلفن:
کد پستی:	پست الکترونیکی:	

فرم اشتراک